سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

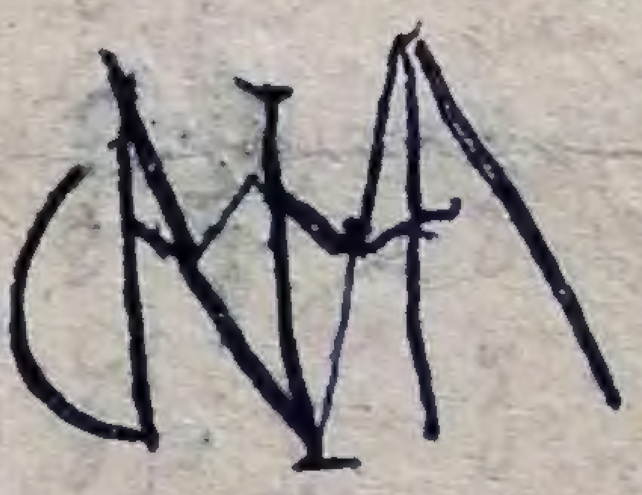

[illegible] مسعود [illegible]

(حق طبع محفوظ)

قیمه جلدی یک اسکناس طلا

در دفتر کتب کتابخانه ملی
بشماره ۱۷۹۶۴
ثبت گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

سبب طبع کتاب

اواخر ۱۳۳۰ مصنف بزیارت قبة الرضویه روانه گردید هوای دی وخاک ری دامنگیر وی چندی توقف نموده حیات دار الخلافه بر آلام باطنی اضافه شد چون رنج واندوه در سینه نهفتن دل شکافتن وجگر تافتن بود لیکن غم والم را نفثة المصدوری بقلم آورده وبعقیده صافی نهاد کن وتنقید اخلاقی کرده دوستان پسندیدند وازاو طلبیدند غیرتش راضی نشد معایب وطن را انتشار انجمن کند آنرا هم از ان بطوری نهان داشت که امیری نسخهٔ خطی با تعهد خفا وشال ترمه عطا خواست نپذیرفت دیگران مبلغها دادند طبع شود رد نمود مراجعت بقم اتفاقا گم شده مدتی بتفحص شتافت اثری نیافت تا تا اهلی جسته پیرایه اغراض بران بسته ملحقاتی اضافه وطبع نماید در ثانی برای حفظ مبانی نگاشت و ذخیره

نگاه

نگاه داشتن بنده میرزا علی کربلا و از کودکی رفیق دبستان
و شبستان بودم نسخه برداشتم و بر طبعش ذانو و خاطر
گماشتم تا مصادر امور را اصلاحاتی را که بعد از آن فرمودند
قدرشان مجهول و هنرشان مکتوم نماند و پاس نعمت
وجود اولیای دولت را سپاس الهی بجا آرند و خورده
بینان سالخورده تا کودکان خوردسال به بعد از مطالعه
این رساله باعجاز بزرگان امروزه اقرار آورند گرچه
امراضی را علاج و گلخنی را گلشن کرده اند و دیگر طبع سیاحت
نامه برای نشر در عامه نیست بلکه غالباً کتب منحصر بفرد
از میان رفته یا دیگری بنام خود گفته خواست
مطبوع و در گنجینه مخزون باشد اگر قرنی بعد از
ما ظاهر شد منصفان بگویند دیوانه هم بود درد
و دوا را بیان نمود و کس از او نشنود بلکه در محافل از
بسیاری حسودش راه ورود نبود

(باقی این گفته اید بی زبان)
(در دماغ آنکه دارد نور جان)

(نوشدارو) (تهذیب الأخلاق)

بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی

(شعر من بیت نیست اقلیم است)
(هزل من هزل نیست تعلیم است)

نگارنده از نگرنده سیاحت نامه چند روزه معذرت میخواهد اگر احیاناً هزلی بتمثیل یا نظمی بتفریط ورزیده چون دید نهال نوباوگان ایران کنونی آب هزل میخورد و بعد از این جز بهزلیات اقبال خاطر ندارند جدیات نصایح در لطایف درج گردید تا شاید برغبت بخوانند والا در این اندرز نامه غیر از تنقید رفتار سقیم و هدایت آنان که از صراط مستقیم منحرف شده اند قصدی نداشت تا ایرانی بیش از این بروش نکوهیده معروف نگردد

اگر بینی که نابینا و چاه است
اگر خاموش بنشینی گناه است

فی عرفه سیچقان ییل ١٣٣٠

بسم الله الرحمن الرحیم

یا غیرة الله نارًا منک موقدة — یا رحمة الله نورًا ذا ادلاء

(در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود)
(از گوشه برون ای کوکب هدایت)

دیروز از دور تماشا میکردم نزدیک مغازه (شیک) پیری قد خمیده

جوانی — خط دمیده را گفت یا علی مدد فقیر مولا

جوان — مولا علی مدد رفیق کی آمده اید

پیر — یک ماه است

جوان — دمت گرم درویش بچه کار

پیر — آه سردی کشیده فقیر زیارت دوستان و

این شعر از قصیده جیسه عمید الدین اسعد انصاری وزیر اتابک سعد زنگی است و مؤلف از احفاد اوست

مغازه شیک در لاله زار طهران است

سیاحت این بوستان

جوان بسم الله علیان

پیر اِی وَالله

جوان مه سرّ را از اسرار محکم بسته بدست (پیر) داده برازدل گفتن نتشتناه

جوان شما از من خورد سال تر بودید چرا سالخورده تر بینمائید موی شما سپید نمیمود اکنون سیاه نمانده

پیر بلی بقول صدر الادباء

(غم بسکه تافت کوره قلب پر اخگرم)
(خاکستر این دم امده بنشسته برسرم)

قصه ها وغصه های دورما کودکان را پیر و برنایان را د کور و دانایان را کور و بینایان را کور نمود که حق مستور ماند

جوان بگذار و بگذر جهان بی اعتبار را به بی اعتنائی بنگر خواستی حق بگوئی اخر بچه قدرت و مقدار و با کدام هوشیار بپندار

پیر بهمت مولا بمعیار تهذیب و تنقید و از هر امست

اسرار در اصطلاح دراویش بعض را میگویند که از کل شاه فائق بعد میاورند و در همان اثر عیان یافت نمیشود

صدر الادباء حاج میرزا حسن خان انصاری است که این لقب را اعتماد از الیف تاریخ اصفهان او داند

چون از تو آگهی صد آمان و دریغ دور از کار و تیمسار که بی پیر شدایم قصیده و الکفته

شعر دوم اینست
چرخ کبود و بخت سپید شد سپید کرد زان اشان شرخ بلند کرد از جهان اصفهان
برنا
جوان

غافل شاید یك صاحب دل شنید

همه کران تیز شنوند و کوران دوربین ولهم آذان[1] — جوان

چنین واین جنون شما خیال خام دم را غنیمت دان ببین

آن ملکهٔ قشنك چگونه (گارسن)[2] شوخ و قشنك را میبرد

ودلش را میبرد ماهوت انگلیسی بخیاط پاریسی داده باندام

او میبرد

تماشا کن مادام دیگر را بلیت (تیاتر)[3] برای جوانك گرفته

باهم خرامان پای میز مخصوص میروند

(یکدست جام باده و یکدست زلف یار)

نمی بینی آن خانم مسلمان با مرد یهودی در مغازه چه

مغازلات دلربا دارند

درب آن اداره ایستاده نا داده دل از عمر بستان پسران ساده

فرق ها را چون دختران گشاده بچه لطافت آب و بچه

ظرافت تاب داده جا دارد حوران بهشت رشك این غلمان

آباد را ببرند

رشته درشکه های زنان روی باز بهم بسته و پیوسته

[1] لهم قلوب لا یفقهون و لهم اعین لا یبصرون و لهم آذان لا یسمعون

[2] گارسن دربی غلام بچه خوشگل را میگویند

[3] تیاتر بازیگرخانه طرح فرنگستان است و بعضی بازیهای اطفال و تعلیمی بطبع هم دارد

دور خیابان ها سلسله اش قطع نمیشود گوئی طهران از آفتاب
رخسارشان افق شرق است و پر از چراغ برق
قدم بقدم مصطبه باده فروشی است مسکرات را علناً میخرند
و میخورند

(شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده)
(عذار مغبچگان راه آفتاب زده)

درویش بیا دمی پیمان شکسته پیمانه بنوشیم اساس دنیا
خلق است و جلق و دلق ما هم از جنس این خلق
پاچین پنجره و جوراب مشبک و چادر نازک ان دخترک
را بنگر چه قشنگ خم شد روی زمین که تا سُم آهوی دفعه
در برفش را بخوبی بنمایاند
انصافاً آخوند شپشوهای ریشوی کله کدوی کلم بسر
پوست خربوزه بپای پوستین بدوش قبا بغلی پیشانی
پینه کرده شماها کردد (نیاتر) ریش هاتان را پرده
موئی حرم شبیه بیاورند بهتر ند
یا آقازاده های کت پوشیده کراوات فکل بسته زلف اتو

۱ دور و سلسله بی تناسب نیست

۲ پاچین نوعی است از لباس که تازه در زنان دلفریب معمول شده و پنجره بان مناسب که خیابان سازو بدن نیست

۳ کنایه است

۴ تشبیه سر بی مو

۵ عمامه

۶ کفش زرد طلاب

کرده سبیل بالا تاب داده ریش از ریشه پائین نموده چهره
بلو و صاف جبهه آینه شفاف ما
یعنی انها با آن کثافت بهشت میروند و اینان باین لطافت دوزخ
وحشیانه بمناجات سحر و اذان صبح خواب شیرین
بامدادرا در مذاق ها تلخ نمیکنند
متمدننند ظهر را که مردم بیدار و ساعت کار و
روز بازار است بصفیر دلنواز و توپ جانکداز اعلان
میدهند
راحتی و عیش بالاتر از اینکه هر کس هر چه میکند و باینن
خویش اشکارا صلای دعوت میزنند
در حمام های نمره همه نمره میروند
دکان سلمانی (فکلیون را) بآرایش (فکلیات) میبرند
دوشیزگان پارسی با سینه و روی گشاده و موی
تاب داده گل بر سر زده شاپو نهاده دست مه پارگان
پارسی را گرفته آفتاب از گریبان انها طالع بناز حسن و
غرور علم از مدرسه ها بیرون امده سال دیگر در

مقصود چهره هائی است که ازنه میتراشند ۸

فکلیون
پسران فکل زده که در دکان
سلمانی شانه میکنند

فکلیات
دختران فکل بسته

دوشیزگان
دختران باکره

شاپو

مغازه های لاله زار رونق بازار مکاره برده اند چند کاره اند

عاشقان و دلبران بی حجاب و نقاب و حساب و عقاب از چمن

ارزو و گلزار و تمنا گلها میچینند

کاف چهارم و ششم در کافه بطلب

قصه قحبه خانه در قهوه خانه بشنو

شهر نو برو غم کهنه از دلت میرود

کوچه قجرها جوانی از سر میگیری و جای دختر پسر

سر بساط ها عکس مردان و زنان را با نمایش عورت ها

بجماع اجماعی

و گروپ برادر و امریك و اروپ را بابن بی احتساب

و نامحدودی مپندار

کفش پاره که پنج نوه را یکسره بکار میبرد تاج سر بخوان

در اشعار

اجیر نامه زانیات را برای ملحقات در محضر ...... بپرس

از حضار

---

۱ لاله زار بهترین خیابان طهران است

۲ کاف چهارم کنایه از کاس شراب است یعنی جام کنایه از غازان و کاف ششم کنایه از شعر و کاف ما خوذ از شعر وارد و این رح و کاف است که صفت وارد ابن سکره است اورده گوید یك شعر جمع و غلدی حلة الشتا و اذا من حوائجه سبع العیش من حاجاتنا جلبنا ککن و کیس و کانون و کاس طلا (مع الکباب و کس ناعم) و کسا

۳ شهر نو از محلات طهران زنانی از ... را انجا سوا کنند دوزی ... و غالبا فواحش را انجا سوا کنند روزی زنی از اعیان در خیابان جلو مرد بزرگ رفته بجانه خود میبرد و از ان زن دامان مرد گفت تو چیزی از دلبر بدانی ... بالا انداخته عورت نمایانده که بنیغ حرام است

۴ کوچه قجرها سابقا معروف بوده که مردمان بنیاد را اورده ... دختران و زنان را اجیر نموده و اجیر

۵ حاج میرزا محمود خان ... ولایت روی که در زنی معروفه ... جمال و جلال در ان دو ... بلد رجحه ... و احد عمو ... انکاه بزازیس تصنیف میخوانند (تاج سر زنان ابی نو) (قائم مقام خراسانی نو)

۶ فواحش از کار افتاده دختران ... عالم نمایان ... نامه را بهر ... دختران را شب قی و ... فارغ نگذارده

حاج [۱] اخوند چه گفت در لاله زار

(خواهی که شوی از همه اسرار خبردار) .... (برو لبش

را تو بگذار)

برادر ازادی و حریت را تا چه پایه می بینی

پیر که سر تا پا سخنان جوان را گوش بود از گوشه

چشم نگریسته و زار زار گریسته گفت بلی این اوضاع

یک نقطه بالای حریت [۲] است امّا ازادی را من چنان دیدانستم

انسان بنده شیطان نفس نباشد وانگهی

(تو مو می بینی و من پیچش مو)

میگویم که اثر این اعمال اینده ایران را بچه احوال میرساند

امروزه پای تخت ما بی فوج سوار و سرباز نظامی با تهیه

قورخانه و توپخانه لازم داشت چکمه بپا پا بر رکاب

عوضشان پنجاه فوج خانم نیم چکمه [۴] هر گوشه دسته بسته

زیر درگا بند

ده یکشان حمل بردارند چندی نگذشته سالی پنجهزار

حلال زاده که هر یکی از انها نشان دلبری از ترک و تاجیک

[۱] حاج اخوند مقصود از ظرفاست

[۲] یک نقطه بالای حریت خریت میشود

وایرانی وقفقازی وارمنی وزردشتی وسوئدی وروسی
ولر ورومستانی وکرد وبختیاری وزاندادمری وقزاق
میدهند برای ابادی وطن مصدکارند
درویش اساس یوم الطف[١] را یکنفر سر صف بود
بعد توپ گروپ گالسکه محب ومحبوب وبجای چرخ قانون
چرخ (قانون[٢]) متصل بگردش است
معذلک ملکه ها[٣] وملایک[٤] این شهر ده روز اگر کلید
بکارخانه ساعتشان نیفتد ومدبر ومقبلشان کوک نشود
تاب گرسنگی شیشه چشمشان آب شده مغز زانو وپیچ
روده شان ازجا کنده دندانه دندان وعقربک زبانشان
کند گشته چرخ معده شان خسته فنر اعصابشان جسته
زنجیر عروقشان گسسته قاب قالبشان شکسته بند
دلشان بریده دنک صفحه شان پریده رقاص کمرشان خمیده
هر دقیقه وثانیه[٥] مرگ را از خدا طلبیده برخت شوئی و
گدائی خطوط دایره شهر را طی مینمایند
ازبی نانی پدر ومادر نرخ دختر او زن ترا ذلق[٧] باخر است

١ یوم الطف واقعه جانسوز کربلا است که توسط عبیدالله بن زیاد شد وقصه زیادین سمیه وزنای ابوسفیان با مادرش واستلحاق معویه او را معروف است

٢ قانون درشکه کرایه

٣ ملکه ها زنان نامرد

٤ ملایک پسران امام جماعت

٥ کنایه از لیره ولیش است وکرایه جمله اسباب ساعت را جمع اوکرده

٧ ذلق فضله طیور

نصف خلق ببلای سیفلیس گرفتار و در تمام دواخانها اعلان
داروی سوزاك بدیوار است
آبرومندان و نان دهان قدیم خانه پلو و اسباب خورش و
کباب از جگر خونین خود بر آتش نهاده میخورند
هر جا لبو گندیده را دور اندازند اطفال گرسنه بهوای
آن پریده از هوا میربایند و می بلعند
واما طرح آقایان کثیف و لطیف را نمیگویم (ولباس التقوی
خیر لکم) تا بگویند
(قرآن نخورده ثمر نخواهد شد نسل)
این شعر که همه جا شاهد بیان ملك المتکلمین خودشان بود

(تن آدمی شریفست بجان آدمیت)
(نه همین لباس زیباست نشان آدمیت)

جوان طهران جنگل مولاست همه جا نوری دارد
متهجد و متعبد و متمول ملیا نیز متعدد و اگر
بنای نقادی باشد دبیران ایام دوزی صدد و وصلة الصحاب
در حوزه معایب ما بنگارند بتمامه از عهده برنمیایند (ولو

سیفلیس مرض کوفت

خانه خود را میفروشند پلو میخورند و اسباب فروخته خورش

این مصرع از قصیده ایست که ادیب الممالک درباره یکی از قضاة عدلیه گفته و شعر قبلش (کلهم بعض قرآن بنی کرجبه یلی) (زاده بعضا احمق تر از دیگر اجبل) (کفتا یمی بسیل بود تا جبه یلی) (قرآن نخورده ثمر نخواهد شد نسل) (ازاده ... الذی ازاده ایست که ... صفحه)

حاج میرزا نصرالله بهشتی که جوانان طهران عقیده بنطق او داشتند

در گنج ایران از قول بزرگی نوشته که میگفت اگر مقصود شوش نفرات زن [illegible] بنی جور و ستمکاری [illegible] راغب [illegible] حسیل بادیه [illegible] خانه نجم گیلان [illegible] باده نوش [illegible] [illegible] نمکیست

کان بعضهم لبعض ظهیرا)

درگذشتگان هم اعمال زشت بود مگر فراموش نموده

یا (گنجینهٔ انصار)[١] و (گنج ایرانش را)[٢] ندیده

پیر آن احوال عرض خاص و منحصر بمعدودی اشخاص

بوده نه عرض عام و عادات یأس بالتمام دگرگون شود تا

پای منبر در دامان (مادامان)[٣] بجای طفل گریان

توله تلان باشد

جوان قران خوانده پیر مرد (یقلب الله اللیل والنهار)

مرد وری طوری مقتضی است احکام نجوم را میدانم معتقد

نیستی که مکونم اثر ستاره است

پیر چرا قران[٤] نحسین سال گذشته را اخراب مختلفه

آثاری نمایش دادند تا قران سعدین[٥] امسال به بکفایت کدام

بزرگ علاج کند

جوان راستی شما میگوئید در این تغییر اوضاع تقصیر

با کیست و در معالجه تدبیر پیر چیست

پیر در سلطنت محضه میگفتیم (اذا تغیر السلطان

تغیر

[١] گنجینهٔ انصار کتابی است که صلح الادباء ١٣٢٥ نوشته و خطاب بعضی سابقین نموده و از انبیاء ایران عبرت زاده را اشاره نموده [illegible] الادباست

[٢] گنج ایران کتاب دیگر صلح الادباست که فوائد و منافع حال ایران را شرح داده و آنچه وضع بنیاد داده‌اند نگاشته

[٣] شیخ باقر واعظ گفت در خانه روضه میخواندم که مستمعین هم زن بودند یک وقت دیدم پانزده سیک تقلیبی پای منبر که هر خانمی یک (توله) تقلیبی پیر یا خود آورده آمد

خدا الله [illegible] سال [illegible] طهران [illegible]

[٤] مریخ و زحل در حمل ١٣٢٩ نزدیک بنظر آمدند بعد از آن حرکات دموکراتها و اولتیماتوم شد

[٥] مشتری و زهره در ١٣٣٠ نزدیک بنظر آمدند

تغير الزمان)

شاه كر عجالةً معصوم وبي گناه است قدماى علماء را هم از
مدارسه بيرون رفتند واز زعماى قوم ملك دودانه اگر
براى نمونه در همه عالم باشد گوشه گيرى پيشه نموده
ونام خويش از صفحهٔ روزگار زدوده تانگويند

(فسد العالم فسد العالم)

فقير چون ميگويند عقيده آزاد است بنظر حقير
اين مدت كه زمام امور جمهور با وكلاى صحيح الانتخاب بود
وخط اين مسطر را آنها كشيدند خصوصاً از متن بحاشيه
رسيدند جد ولى بهند سه جديد دست جوانان دادند
بمفاسد وبدع مستهجنه استبداداً ابدا نپرداختند رسوم
مستحسنه قديمه را برانداختند كهنه پرستى را لطيفه
نواموزان كرده بسليقهٔ خود ايرانى از نو ساختند
تا اين حد هم قانع نشده از نقطهٔ مركز و دايرهٔ پرگار بيرون
افتاده هنوز در صدد هزار تن پك دانا برموز حقوق نيافته
بمنوال بعضى دول جمهورى باختراع فرقه بازى واختلاف

احزاب دواسبه تاخته بنیان ایران طوری ویران نشد که
مهندس روزگار بقرون بیشمار بتواند معماری کند

درویش تورا بمولا قسم انصاف بده کهنه پرستی راکه
سرتاسر عیب شمردند جزاین بود زبانی داشت مرکب از عجم
وعرب ودویست هزار لغتش در یک (منتهی الارب) باهزار
گونه لطف عبارات وحسن اشارات وآیات وروایات حکمت
امیز وکنایات واستعارات طیبت انگیز بیکدیگر مربوط چه
شیرین ونمکین ومحکم ومضبوط (گلستان) و (کلیله)
و (ابن اثیر) و (الف لیله) را امروزه در فرنگ بیش از
ایران میخوانند

ایران نوخواستند دونق الفاظ عرب ببرند وپارسی ساده
درسخن آورند کرهمه کتب دوهزار لغت غیرمعمول از ان
باقی نمانده رفع حاجت نشد رشته تکلم وترسل گسسته
ناچار گشته پارسی با پارسی آمیخته باز کفایت ننمود علاج
ندیدند جزدر (فابریک) های جدیده لغاتی تازه ریخته
باشند

حاشیه حاج شیخ شاهپور وسلمه الله

۱ اعتلال علیلم کردی
انقلاب ذلیلم کردی
شیخ الرئیس [illegible]

۲ کامل التواریخ ابن اثیر کتاب خوبی است

۳ فابریک کارخانه

برادر کار بجائی رسیده دیروز پنجاه ساله مردی نقاش
بحکاک داده گفت نام مرا (نیکوکار پور علای بزرگ) نقش
نگین کن

حکاک پرسید لقب تازه گرفته اید گفت نه نام من (حسین
بن علی) است چون زبان عرب را بتبع دیگران موهون
کرده اند و از کلمات عربی منضجر کرند معنی را بپارسی
تغییر مید هم شاید محترم دارند و بشغلی بگمارند
خواستم این لطیفه بعالی عرضه دارم محضر بزرگی رفتم
دیدمش بر مسند قضا نشسته و اهل حل و عقد و شاهدان
نسبه و مجاهدان نقد و کرگان کله و دزدان رمه
همه گرد او حلقه بسته و حضرت قاضی با چشمی مخمور
زلفکی هم مستور داوند که مسطوره اش زیر دستار
اندکی پدیدار میشود دیگر از نقش نگین باو نگفتم و با
خود گفتم آقا زادگان خز لف انصافا مکلف نیستند

(تقصیر بشر چیست چو شد بو البشر از راه)
(جرمی بجوان نیست چو گمراه شود پیر)

۱ بحکاک مستاجر سکوی مسجد پادشاه که متخصص شده ...

۲ مسلمانی که ...

بادیٔ کهنه پوستی یك زوج کفش چرمینه بسه قران سالی
تمام بپای زنان کارکن در برف و باران استوار است
چادر یزدیٔ بده ریال نه سال برسر انها استاد
وبطفیل قناعت نجابت برقرار
امروزه طهران تنها که شهری از عراق است فقط سالی
ده کرور قیمه (پوتین) و (پاچین) وچادر مادام ہید
دیگر لوازم زندگی را از اثاث البیت ولباس باین روش
قیاس کن
کهنه پرستان عمامهٔ را که بهایش ثلث کلاه ودواشر
بنی برابر بود سالها برسر گذارده بعد از عمری بمصارف
دیگر از شال و پرده و دستمال و کیسه واحرام وقطیفه
تا کفن هم میرسانند
ایران نو این لباس دینی ووطنی را که در عصر زردشتیان
هم بود چنان الوده اش بمردم نمود که دستار بندان را
در هیچ محفلی وشغلی راه نمید هند مکر با مطهرات عشره
(لباس فرنگی مابی) (فکل وکراوات) (زلف خیگی)

دراین دوره غالب متعینین ایران مثل بلدرا
بکلاه نیل بدل نموده و زلف گذارده وسبزه
وبانله ده پوشیده جز مرحوم احتشام خان آن نصاری
کهبرعکس زلف را تراشیده و کلاه را بعمامه بدل
نمود از او پرسیدند که تو از این لباس دین و وطنها
بوده مرحوم متقلبا او بالی انزا تو چنین کرده تغییر دادند
غیرت من نپسندید خواستم بر آنان مقاوم دارم
حرمت بلباس وطنی اصلی خودرا باز گذارد

(شکل عمامه دیگی) (سبیل ورکشیده) (ریش تراشیده)
(عینک چشم) (ساعت لنگو) (تعلیمی دست) (نیم چکمه پا)
بضمیمهٔ صابون وعطر وروغن ولعاب و و و و و نمیدانم چه
قدردانها را آقا پاک میدانند که باین مطهرات ظاهری هم قناعت
نکرده تا تطهیر باطنشان را از عقاید کهنه باصول تمدن[1] مطمئن
نشوند

ولی طرح تازه وجنس مغازه خود و همکنانشان نشسته
پاک است

عیب کهنه پرستی وکیل ملک کریم[2] خان صاحب دولتی
بود که قبایش چیت ناصرخانی وکلاه پیچ شال کرمانی و
وقشونش از بصره تا عمان را فتح مینمود وبیک جریده سر
والی بغداد را بریده میاورد

ایران نوصد وبیست وکیل که مصادف شخصی هریک بیش
ازان شاه باذل در نظر وهنرشان غرق کشتی وطن بدریای
پرخطر آمد

[3] نادرشاه اسبش را خود نمد زین میفرمود وعرق گیری مینمود.....

---

[1] قبول تمدن را ظرفا و مسلمونیا رسخی (شعبده فکلی) (عقد الفکل) (سبیل الوحشه) (مقعد اللسنه) (افکار الحمق) (معقول المطلق)

[2] مرحوم کریم خان پادشاه عراق وفارس وچند کلاد ربایجان و... تمام ایران را داشت و نام شاهی بر خود نگذارده خود را وکیل مینامید وقتی والی بغداد با شیعه هرکونه ظالمانه نموده بود دولت عثمانی اطلاع داده بلا عوض فرستاده سر والی را برید

[3] این حکایت را از کاروانسرادار عباس آباد معتبری شنوا از نقل نمودند که در عهد سلطنت شیخی در زمستان وبرف وارد شده خود از اسبش توجه نمود و بعد حرکت عریان نمود وقشونش چند ساعت بعد در رسیدند

منصور در بنای بغداد
کهنه منصور و ابوحنیفه
خشتها شمارد و با عصا
شمرد هر خشتی را بالاغ اوقات
بادی با نیز دقت و ربط
لبطا ارض را ضبط اوزو
آشنایی با ایران نو و لوب
شمادی را هم فراموش نمود
که اکنون برای قریه سهل
با ایالات تبعه و قبایه
شد ماهیر و انداشتند
کاملی کرد دربار مملکتی
میکشند بیماری بابی تنقابای
واقال و خود دوسی اسوده
شورش

19

فتحعلیشاه ولیعهد و
فرمانفرمای فارس بود

هر ایرانی نویك موکل میخواهد برای باز کردن بند پوتین و بستنش
آقا محمد خان ایران را از بلوچ تا گرجستان گرفت و قیچی را بکمر خویش
میزد که ماهی یك تومان بشاطر باشی ندهد خلعت ولیعهد را
کفش ساغری میداد و میگفت ایران بنیه ندارد در سفره
سلطانش کم منم دو افشره اوزند اما صد هزار کامل السلاح
را بمیدان جنك میبرد و چهار روزه از شیراز بطهران میآمد
ایرانی نوده ذرع راه را بی درشکه نمیرود و مشروب بطری
پنج تومان هر سه نوبت با خوراك صرف میکند و یك فوج
سرباز را تمام جلوه نمیدهد
کهنه پرستی میرزا تقی خان امیر ایران مرده را بدو سال
پهلوان زنده کرد
برای طفلی که آبله اش را نکوفته بودند و فوت شده
میگریست و پدرش را جرم مینمود که از شما ابنای
وطن کاسته
مالی را آخر کرمان دزدان بردند دو کلمه حکمش را در
بیابان مکران انداختند بیست روزه عین مسروقه در طهران

حاضر

وقتی ناصر الدین شاه بتخت
نشست خراسان را تا نزدیك
طهران سالار داشت
فوج و پول نبود دیگر
بلاد هم یاغی شد و دسته
اعمال مرحوم آصف الدوله
سال عقب او
الاقتضا داشت

حاضر شد

در ایران نو چند سال است چه اندازه گلوله بجان یکدیگر زده اند حتی برادر ببرادر و پسر بپدر

الحق از دو منزلی مرکز تا سرحدات شرقاً وغرباً شمالاً وجنوباً مالاً وناموسی وخونی بهدر رفته همین قدر پست[1] اصفهان بطهران یک ماهه نمیرسد

و داستان کهنه بخوان کبوتران نامه بر امر اسلات مصر را دو روزه بعراق رسانیده و برید مأمون چهار روزه از مرو ببغداد امد

ونظامی معموریت را بعهد شاهان کهن گوید دیوار بدیوار

(گربه از ری شدی[2] باصفاهان)

زمان کهنه پرستی از طلوع فجر تا ظلمات شب صدر اعظم[3] نوری را بوسیدکی حاجات میدیدند

در ایران نو مصادر امور هلال غیر مرئیند وافتاب رخسارشان نزدیک ظهر تا دو ساعت چون افق (سپیدبا)[4] طالع است ان هم از وراء پرده های عدیده وظلمات اشکالات جدید

سلطان

٣٠

[1] در ذی القعده ۱۳۳۴ بغداد راه خراب بود که پست اصفهان یکماهه بطهران میامد

[2] این افسانه را نظامی فرموده و بنظر میاید چون تمام خاک اصفهان بود و کاشان بنای دیده و شهر زاده ... که فاصله شاه و از این طرف ساوه و نزدیکی ... ثم خاک ری طهران بعضی دهات دربار کاشان قم و ساوه متصل بوده که دیوار باغات پیوسته و گربه از این مزرعه بان مزرعه رفته

[3] مرحوم میرزا اقاخان صدر اعظم شهید

[4] سپیدبا جزو خاک دو سراست و ... اندازه ... انعکاس نور افتاب طوری است که ... چون نزدیک قطب است

ع م قبلهٔ دوم ملکشاه
از کشمیر تا اقصی چین و خطا ق
یمن بود و خوارزم رحب
ماوراء النهر و حجاز و اناطولی
حق المحصیر مبدود حسن صلاح
جمع و خرج ممالک را محل
دو ده تمام نمود
خیلی سال است برای عاران ایالات
نوکر عشری از منصرفات
بلیست با ... معاون خارجه
و داخله متعرض ... بود
بیکار ماند و ... و آخر
ندادم بر کرسی الهی کند و داد و عهد ...

١ سلطان صلاح الدین
سلطان صلاح الدین ایوبی از معاریف پادشاهان است
ایوبی از معاریف پادشاهان بود
که جنگ صلیب را طرف بود

٢ مرحوم حاج میرزا نصرالله مستوفی گرکانی
و بود در جرد
مرحوم حاج میرزا اصفهان و عراق و ... بیت
که استیفای اصفهان و ... را سالها داشتند معروف
و خزانه و غیرها را سالها داشت مرحوم
مرسال خرج دولت اضافه می افتاد
حاجی گریه کرده مستوفی بود با پای ملی برای
دولت پیدا نمود شاه فقیر شده

٣ مرحوم حاج میرزا شفیع مستوفی فارس
بود و در ایشان بلندی داشت و خوب عرضی بود

١ سلطان کهنه پرستان صلاح الدین سنگ های عظیم
بر باره سواری خود با دکبری نموده و برج و باره بیت المقدس
را تعمیر کرده

تعمیرات ایران نو را هم در اماکن مقدسه دیدی دیگر
(در خانه اگر کس است یک حرف بس است)

٣ کهنه پرستان مرحوم ٢ حاج میرزا نصرالله و حاج میرزا شفیع
بسالی پانصد تومان محاسبات ایران را صاف و جمع و
خرج را صحیح نو روز شفاف میمودند دیناری خرج
فاضل بودنمی پذیرفتند
ایران نو گفت دراز نویسی را دور انداختند و سیاق را
بهندسه بدل سازند پنداشتند خط سیاق مقصر است
و غلط نداشتند مبانی دو علم بهر زبان مساوی است
یکی براهین منطقی دوم قوانین حسابی دو پنج بهمه شکل
حسابی ده و خمس نود هیجده و از بیست ربع بر کردد
پانزده میماند
واگر در رقم سیاق تقلب میفهمیدند هندسه را بهتر

وبیشتر

وبیشتر میتوان تقلب نمود بدو سه نقطه کم و زیاد هزار
کسر و اضافه در عدد میاید

و تقلب در مبلغ و مقدار سیاقی مشکل تر و عیبش روشن تر و
ممیزاتش بهتر است

و اگر در از نویسان را گفتند گرد هم بنشینند بتقلب تقصیر خط
مستقیم و در از حیث گرد نشینان همان تقلبات را عیناً از
سیاق بهندسه نقل مینمایند رفع تقلب و مجازات خائن را باید
برسید کی و دقت و حذف میم ملاحظه و راه رشوت کرد

و تصفیه سیاق اسان تر و کم خرج تر است چنانچه مرحوم امیر
سپهسالار و والاحضرت بدو ماه نمودند الآن مدتهاست
بتبدیل اسلوب محاسبه پرداخته اند و هنوز کاری نساخته اند
جز خرج گزاف برای دولت و سربار جدید روی بارهای ملت
لوازم التحریر این دوره افزون از حقوق صدور و امراء جور دو
مواجب مترجم حالیه بیش از وزیر مالیه سابق است

جوان گذشت دورانها گر دفعه از بابت نمیدانستند
بهای یکدفعه دکاب کشیدن بخانمی را هزار تومان حقوق

وزرا امیر محمد تقی خان خود خط سیاق را تغییر
نداد از جلوس ... بعد از ... میشود و غیره نداد
تا تومان و جمع ها از دواوین و هنگام اجمالی ذکر
حساب بهندسه در دواوین حسابیه
بکار داشت

سپهسالار
مرحوم حاج میرزا حسین خان بود

والاحضرت نایب السلطنه
دو مرتبه در سیاق کم نمودند
بیکدفعه ۱۳۱۵ بعد از [illegible]
امین الدوله دوم دفعه ۱۳۲۵
اول مجلس

دفعه و تاریخ و خط آن است
در حساب و سیاق

وکتابی مینوشتند وحق اللیله لیلی را از فلاحیه وفیلی میگذشتند ۲۳
مکرند یدی بعهد مظفری محاسبین کشوری ولشکری چه بر
سر ملت ودولت مظلوم آوردند
نشنیدی ناله های اصفهانیان را در مستغلات واملاک و
خالصات اربابیشان از پانصد ساله اجدادی که هیچ عصری
ضبط خالصه نبود وقبی برجال ونساء اقویاء فرمان دادند و
گروه ها بضعفاء خسارت آوردند
گنج ایران بخوان رنج مستوفیان مستوفاست
بحدی بر مردم سخت شد که مایملک خود را از بیم دیگری فرمان
باحتیاط میگرفتند تیر دعای مظلومین از نه کمان چرخ گذشت
استیفای دراز نویسان تازه کار بلکه استقلال قاجاریان
وقتا فتا هنجار متزلزل شد
این فرامین را بتصدیق ایشان دادند لهذا مردم از بس رنج بردند
سیاق دراز را بهندسه گرد بدل نمودند که (احسن الاشکال
شکل مستدیر)
پیر این موضوع را دراز نویسان طهران معذور دند

فلاحیه وفیلی دو محل معتبر بلکه دو شهر خوزستان است

چون در مقابل سیاق دراز هندسه ذکر میکردند و بعضی علائم ارقام از قبیل صفر و پنج وغیره شکل مستدیر دارد بقیه را هم طرة اللباب چنین گفته اند و این مصراع در معارضه زنان و پیران بوده اینجا بمناسبت آورده

زیرا دفاتر مغلوط از جور افغان و نادر تا زمان صدر شاه بقا

از اصفهان نقل بطهران کردند و عینا ثبت و تحریر همه دفاتر

بغلط شد بیچاره محاسبین طهرانی از صحت و سقم هیچیک آگاه

بنودند و تمیز فرق (دیوانی) و (ضبطی) و (انتقالی) و (ثبتی)

و (بذری) و (وقفی) و (اربابی) و (خودکاری) و (مخروبه)

و (معدومه) نمیدادند بعد از آنکه بعهد ناصری خالصه

جات دیوانی اصفهان فروخته شد و در عصر مظفری ترکان

قهار و مقتدرین تازه کار بر مسند نشستند سخت ایستادند

بگرفتن فرامین هرچه محاسبین فریاد زدند خالصه نمانده

نشنیدند ناچار از روی رقبه افغانی و نادری حاشیه

فرمان را مینوشتند و مسئول صحیح و سقیم نمیشدند بعضی

را هم از معمول معامله دیوان در ولایت مسبوق نبودند

او اخرام بحرف در از نویسان نیز گوش نداده مزارعی را

که در دفتر افغان و نادر هم نام نداشت با قید اربابی داشت

بوسائل و وسایل و حکم و دستخط و شدت و حدت تصدیق

اجباری از مستوفی میگرفتند آنها نیز در محظور (والمامور

معذور

ثبتی

املاکی است که هیچوقت تصرف مباشرین دیوان نبوده

ولی در رقبه و دفتر مغلوط افغان و نادر و غیرها

جزو رقبات دیوانی ثبت است

بذری

املاکی است که مالکین در سنین قحط یا از خوف ظلم

افتاده دیوان برای ایصال مالیات بذر داده از خود

کاشته بعد محصول و بذر خود را بر داشته سنین بعد

که آمده مالکین مجددا استرداد نموده اما تا در رقبه های

دولتی با اسم آن بلد و نام مالک اصلی نوشته شد

معذور)

سلمنا این کجی را از راست نویسان بعمد دیدند محاسب را باید

تعدیل یا تبدیل نمود و مستوفی درست قلم آورد نه حساب

سر رامیث را

حال در این تغییر اسلوب که ان اغلوطه ها تصحیح نشد

و از میان نرفت عینا بر قوم هند بی نقل و تحریر میشود

و اگر بگوئی در هند سه دفع (میکروب) های مملکتی

از سیدها و آخوند و درویش حلوا خور و شاهزاده حلوا

شده و خان بید خورده و میرزای پوسیده و دیگر

مفتخوارها میشود

حقوق غیر حقه را قطع یا کسر مینمایند

اولا این کار را بترتیب سیاق میتوانستند حاجت باین همه

خسارت و اساءت نداشتند

ثانیا بدن بی میکروب نمیشود ارو پائیان هم دارند

ثالثا از حق مگذر همه این (میکروب) ها کرم توی دل

بچها از این افعی ها و اژدهایان نمیشوند که بجان مملکت

افتاده اند

اطفال تازه این طبقات
را جزء میکروب وطن
میشمارند

و غیرهم است که
عارفان دانند

افتاده اند وظیفهٔ صد آخوند وسید را که جمع نمائی پانصد
تومان است امّا چه بسیار اشخاصی را که دولت لازم ندارد
ونفری از ده هزار تا صد هزار میبرند

رابعاً این قانون متوفیات تا دو سال دیگر یکدانه از این
میکروب های ریزه نگذارده ولی تخم این افعی ها را اخذ
میدارند چند تخم خواهد شد

جوان هیچیک این ملاحظات ننموده بمفاد
(النّاس کلّهم اعداءُ ما جهلوا)
چون اساتید فن همه شاگردان مدارس جدیده و هند
آموخته سیاق نخوانده اند خواستند آنچه را نمیدانند
رسمش را براندازند و بمعلومات خود احتیاجات دولت
وملت را جلب سازند

پیر این هم آسان بود خودشان سیاق را بد ومافوا
گرفته وسالی هفتاد کرور عواید را نمیگذارند از قلم و
رقم ایرانی رفته باشد
(ملک را کس بیک غرض نفروخت)

تا پانصد تومان نصف میشود
پانزده ساله و اضافه تا مبلغی
ثلث و از آن مبلغ که گذشت
میدهند از نصف تا ثلث
هم تومانی ده و هزار ده عاید
ارباب حقوق نشده در
واقع عشر عشر اگر بشد

بهر

(بهر ککی گلیم نتوان سوخت)

حال فقیر مولا شتر را گم کرده پی مهار میگردند آنچه را
که میطلبند نمیدانند کجاست

جوان شما بفرمائید چه میخواهند و کجا بطلبند

پیر میخواهند بگویند زمان شاه شهید عواید
مالیه از مستقیم و غیر مستقیم رسماً بد و از ده کرور نمیرسید
و خمس حالیه نبود و در مقابل مصارفی بود غیر محدود

جوان هنوز که تعدیل جدید نشده و از مالیات
قدیم هم چابک دستان تخفیفاتی برده اند پنج برابر کجاست

پیر مالیات قدیم برقرار است و گنده دزدی
اشخاص معدود اهمیتی ندارد

کسر خالصه جات که بهانه عمال منصوب بود[2] مرفوع
شده بعلاوه تفاوت عملهای حکومتی را جزو اصل نمودند
با پارهٔ اضافات جدیده

جنازه تیولات و بعضی تغییرات و تخفیفات را ندیدی بچه
احترام برداشتند

[1] این جمله صنعت بدیعی دارد سا بین کسر و نصب و رفع

[2] سالی که تیولات را ضبط نمودند در روزنامه شکل جنازه کشیده که تیول مرحوم شد

جنس مقرری و مستمری را که بجنس بها مسعّر نموده‌اند چند
کرور تفاوت دخل است منافع این فقرات را با تفاوت
خالصه جات دار الخلافه و بلادی که علاقهٔ دولتی را
نفروخته‌اند از دراز نویسان کهنه پرست تا حسابش را از
فرهنگ بفلک برسانند و همچنین قیمهٔ جنس دیوانی زیرا
مصارف جیره و علیق سرباز و سوار و امثال آنهم جز
بقزاق و ژاندارمری و چند فوج معین بدیگری بدهند
خدا بیامرزد مرحوم میرزا نظام را تقریبا خرج نظامی هم
ندارند غیر از آنچه ذکر شد از ژاندارمری و دو سه
فوج و قزاق خانه باقی مصارف لشکری در کتابچه‌ها
دخل صرف است

خانواری سرباز و توپچی و موزیکانچی تمام گرفته میشود
با اجحافاتی

خانباتی و عمل میدان‌ها و دروازه‌بانی و فواکهی را با تفنگچی
گری و نمک و ذغال و دیگر متصرفات و اشغال‌ها امروزه
ده برابر میگیرند

بکرا

فرهنگ و فلک دو میزان عددی است
در سیاق که از همه بالاتر است

مرحوم میرزا نظام صاحب معلوم
معروف بوده و اینجا کنایه از
آنست که عمل نظام مرحوم
شده و در میان نیست

کمرک سابقاً دو کرور عمل مینمود و با این ناامنی حالیه و
سد ابواب تجارات چند ملیان بظاهر میگویند اگر امنیت
جزئی برقرار شد و جلو خیانت بعضی را بدستکاران عامل
گرفتند شاید بیست کرور عاید دولت شود حساب مال
التجارهٔ داخله و خارجه را تا ملیکن با همه ملاحظاتی که
در دفتر موسیو نوز از همجواران شده باز ضابطه صحیح
بگیرند دخلش زندگی جاویدان بایران میدهد
تحدید تریاک و عمل پوست و تنباک و تتن و باندرل
خدا میداند چه مبلغ است از یک ولایت بی طول و عرض
بقدر مالیات اراضی فایده میبرند وقتی کرورها تحدید
نموده حال که صدی پنجاه افزوده اند
تذکرهٔ عبور سرحدات و طرق شوسه و باج پل و زنجیرها
را چند کرور تصور مینمائی از وفور مسافرین بنادر کاهی
بترازو پول تحویل میشود
بحساب تمبر اسناد و قباله جات در عدلیه و تمبر پستخانه
مربوط نیستم که تخمینی بزنم اما معاملات سنویهٔ ایران

دفتریست که قانون حقوق دولت ایران را از اجناس وارده و صادره معین نموده

مؤلف در کنج ایران نوشته
خار پاپایان کتیرا میشود
دوده جوان کنتراتی
تا به میگویند فلان بعل
را قرض کنیا کار دولت
دوده شده

تب پایان است   حضرات را از فرانسویان بپرس ۳۰
عواید کنترات ها از (دوده) و (کتیرا) و (تلیفون)
و (جنکل) و فواید (بری) و (بحری) و (ماهی)
و (کراچی) و (معادن) و و و و
مزارع و معالف صحارئی بلامالك را از روسها کر باسم
گله داری میبرند بخواهند مقابل مالیاتی عمده میشود
ضرابخانهٔ دولتی طلا و نقره و نیکل را نیم بها میخرد دو دو
برابر بغل و غش سکه بهره میبرد   دخل دولت را از این
و هکذا دکه پول توی جیبش هست میزانی بنظر آور   منها
انگلیسان نود سهم از صد سهمش را بر رواج اسکناس از
میان برده اند ولی همان ده قسمت باقی و نه مانده پیاله
ساقی را یکدریا پول   برای دولت ببین
نفط را خودشان اقدام نمایند علی الظاهر کروها میگویند
باطن را خدا میداند دنابیج مبلغها میپردازد
مالیات رواجات را دکم کم دخل زیاد عاید بنماید

کراچی کشتیهای کوچك را گویند

عملدجی اول جلوس مظفری معاف شد مجدداً برقرار کرد مجدداً در مزارع دوهات کرمچی کماه معمول بود

ادارهٔ نواقل و منقولات گنج بی رنج است

جوان — رفیق چرا ذکر منقولین[2] را ننمودی مگر انها باج نمیدهند پس مشاجرات[3] ایشان با منقولات در نظمیه چه بود

پیر — منقولین نبات[4] نقلی و بره نقلی هستند عاید ایشان در دهان اهل معقول زود آب میشود چیز لشر دستگیر دولت نخواهد شد

جوان — این عواید را قبول دارم که شمردی فواید دیگر هست من و شما نمیدانیم و عشر انچه اسانید فن در نظر دارند و برخاست میشود نیست اما میگویند اصل مالیات ها نرسیده

فارس و کرمان دو ایالت عمده اند و چیزی نداده اند
آذربایجان قرار شده نه بخواهد نه بدهد
خراسان و سیستان مشکلاتی دارد
کرمانشاهان و کردستان و همدان چندی بقید سالار الدوله بود

[1] منقولات زنان فاحشه را گویند

[2] منقولین پسران بدرفتار

[3] چنین معروف شد العهدة علی الراوی کرد در نظمیه زنان عارض شدند پسران ما را برده ما مالیات تمام میدهیم شغل ما را برده هم نمایند اما در اطفال را جلو گیری نمایند هیم فواحش را گفتند ما باج را میدهیم فلعن کنید بیرون نیایند

[4] نقلی است که از آب نبات ساخته و آب دندان هم میمانند

وشت ومانند آن بفرنك نزدیك تراست

پیر مرحبا باین غلیان شما اسرارش خیلی بود ومن کیف تمامش را برده سرم گرم شده میخواهی اسرار مگو را بگویم

کاش مفتشین بی غرض ومرض بتمام بلاد ونواحی میفرستادند اکر یك بیچاره زارع ورعیتی یا کله ورمه دار ایلی دینار مالیات نداده یا کمتر از سنوات استبدادی پرداخته برای (آنتیك) اطاق موزه میاوردند

منتها سرکردکان وبزرگان ورؤسای عشایر وفرمانگذاران خورده وانقلاب وطغیان بعضی را بهانه کرده ربطی بزارع وفلاح وگله دارندارد

ان یاغی ها راهم غرض وجهل وخود پسندی وغرور بعضی با مرض طمع موجب طغیان شده طبعاً ایرانی تمکین مردمی را که از کوچکی بزرک دیده اند مینمایند اما اشخاصی که سالها زیر دست بوده اند اول مرتبه زبردستی خویش را ببزرکان قبایل نمایند انها حتی المقدور سر فرود

نمیاورند خاصه جهات خارجی ضمیمه آید
امّا اذربایجان همیشه سی فوج نظام داشت مصارف
قشونی و مخارج سرحدّی و تهیّهٔ توپخانه و ذخیرهٔ انجا
زاید بر اصل مالیات زراعتی میشد
عواید متفرقه از کمرك و غیره که دیناری تفریط
نشده و بمحلّ مقرّ میرسد کسری به بیت المال مرکز
نرسیده
بلی چون نظام ایران تقریبا مرحوم و مقرّری ارباب حقوق
در حکم معدوم است همه متوجهات باید دخل باشد
کرمانشاه نیز بجهات سرحدّی و تهیّهٔ افواج و
سوار کاهی فاضل خرج داشت وجوهش بمرکز
نمیرسید در اواخر برای مجاورین عتبات و ظایف
مقرّر بود که هر دو امروزه مقطوع و میدان ایران
از جنگجویان روز و دعاگویان شب خالی گردیده
فرمانگذاران یاغی تراشی کرده خرج زیاد بعناوین
مختلفه ایجاد میکنند

ادارات پاره مصادف بیهوده برای ایصال فروعات
از اصل مالیات بر میدارند لهذا ناحیهٔ از مملکت را بد
نام کرده بخوردن مال دیوان

آیا عراق نداده کر ارضی وسیع و بلادی منیع دارد
طهرانش را نمی بینی چه راحت الحلقوم شده و اقویای
ملاکین[1] قدیم معدوم

یزدی تاجر و کسبه و برات نکرا فی شان نیمه
سال مفاصا میکیرد

اصفهان کر با همه آفات سرخرمن مالیات را پاداد
نموده بمباشرین میکویند
(جان گرامی نهاده بر کف دستیم)

مسائل دیکر را چه عرضه دارم همیشه بزغال لبسه
ملا نصرالدین بوده چوب بزغاله کریزان را باد
زده و میبرند ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ

کاشانی باوجود نایب حسین باز میکوید عیمو[2]
مال دیوان نخواهد خوردنی شد با دستمال بریمیز

[1] سابقاً ملاکین صدود و وزراء و ابناء ملوک و اکابر علماء بودند و مالیات نمیدادند

[2] این عبارت بلهجهٔ خود کاشانیان اداء شد

خواهیم داد

خواهیم داد

قم وساوه ومحلات ودرجزین وخرقان وقزوین

انفصال امو النند

زنجان وخمسه که خمس مخارج سابق دادند دوباضعاف

میپردازند

جهانشاه خان مطیع ووکیلش در استان وقیع

بروجرد وهمدان وملایر وتویسرکان تا نواحی لرستان

اگرچیزی باقی گذارده اند عوض باقی دیوان بیاورند

کردستان که همیشه جان کردی میکند فردا مرده

ند هند زبان کردی کنده میشود

درخراسان وسیستان نگاری وچراغی چنان کلّه

اهالی را کوچک نموده که بزرگانشان هیچوقت باغی

نمیروند امسال آه وناله داشتند سه کرور مالیات

داده‌اند

رشت وگیلان هشت ودارالان طهران است

۱ ۲ نگاری وچراغی دو قسم وافور است که در خراسان بسیار معمول

۳ این لفظ لهجه خراسانیان است

مازندران دروازه‌ان

درخوزستان وقطعهٔ زرخیز ایران سردار[1] از فرط
وفور تموّل وکرفتاری بداخله قبائل جرأت سرکشی ندارد
اکر حکام فریب درخت جواهر وتحفه های رنگارنک
حاج رئیس[2] پیش جنک او را نخورند میتوانند سالی دو
کرور منافع نخیلات وخالصه جات دولتی را اکر میخورد
ازگلویش باز گیرند معذلک مالیات قدیم میرسد
باضافه کشتی لیره ازبنادر عربستان وگمرکاتش
اگر فارس وکرمان را بد نام نموده اند بنادرش که مجرای است
وبا گمرکات عاید میشود عشایر را هم بی پرده سخن میکویم
این دوره امپراطوران بزرک بجهانداری جهانکیری
میکنند ودر ایران

(جهان را جهان دار دارد خراب)

موجبات اختلاف صولت[3] وقوام[4] را بجزئی اهتمامی میتوانند
منفی نمایند ونمیکنند
فرمان فرمائی را بعین القلاده خانوادهٔ قاجار حصر....

عین الدوله

---

[1] شیخ خزعل خان پسر مرحوم حاج جابر خان

[2] حاج محمد علی رئیس التجار همه کاره شیخ خزعل

[3] محمد اسمعیل خان صولت الدوله قشقائی سردار عشایر

[4] حبیب الله خان قوام الملک فارسی

عین الدوله که ساعد دولت و مساعد ملتند ولو کناره
گرفته اند واگذارند بیک تلگرافشان دو ایالت وسیع
منظم و مطیع میشود

درویش بمولا قسم اگر از نخست بی غرضانه طی امور
مینمودند ترقیات ایرانی را هیچ سدی جلوگیر نبود و
مشکلی نداشتند

همین سالار الدوله که جریده نگاران وسیلهٔ دخل
و بهانهٔ دست نموده اند بجزئی حکومتی سرفرود آورد
آن هم در ناحیهٔ محصوره

از همه مسائل گذشته سلمنا مالیات بعضی ولایات
نرسیده آنچه رسیده بکی میدهند

در ایالات هر اداره خرجش از دخل افزون باید چرخش
خوابیده اما در مرکز

عدلیه که عایدی عشر و تمبرش تدارک بسیاری
از حقوق اعضا را مینماید واگر ادیب الممالک را گواه
عادل دانند عدول بتعدیل او کنند دخلهای دیوانخانه

ادیب الممالک میرزا صادق خان نوادهٔ
مرحوم قائم مقام و قصیدهٔ او در باب
عدلیه معروف و نسخه اش بدست غالب
مردم است حتی بولایات فرستاده اند و
در اینجا اغلب اشعار آن ترک شده
مطلع این است
(دوش از جفای خصم ستمگر ظلامهٔ)
(بردم بنزد قاضی صلحیه نامهٔ)
(کردم سلام و گفت علیکم ز روی کبر)
(دیدم که بود ممتلی از نخوت حسد)

بقیه در صفحهٔ بعد

این قضیه در محاکمه
قضات خانه و عریضه بود
که منشی ابوطالب تجار بمحاکمه
اسلامبول داده
جلسه
حالتی است که عرض ما را
محاکمه در وقتی نهند

قدیم بر قرار بعضی هم که مواجب دیوانی دارند در شمار سد
مفاسد سابقه نشده مگر زیاد بر قابلیت فعلی بسیار دارند
یك سال وقت و چندین هزار تومان دولت را فلان محکمه
صرف مینماید تا قوه نطاقی و مهمل بافی وکیلی را بعلم
(شیمی) در (دوسیه) تجزیه کند عاقبت جوئی مطلبی
سه سال نگذشته بسر منزل اول حیران ایستاده اند
مثلاً مدعی در عریضه نام خود را امضاء نموده بشغل
مدیری تجارتخانه آیا مقدمةً باید از همه اروپا
واسیاء تصویب شود یا نه
اصلاً قوانین اروپ در محاکمات ایرانی با مقتضیات مملکت
در صرفه جوئی و پرحرفی متخاصمین و وکلاء بحال
فقراء صلاح نیست و تقلیل زوایدش از فرایض
درویش در جلسه ملکوتی دیدم نوشتجات جعلی املاك
بمهر علماء در خانه وکلاء بمقداری که نان اعقاب و
اخلافشان پخته و آماده وصندلی عدلیه باینگونه
محاکمات بر فایده نهاده باشد چه شب و روزها وکلاء

با قضاة

(دادم عریضه را و سپردم بمحاکمه)
(گفتا بیا بمحاکمه اول صبح خان)
۳۸ (گفتا بیا بمحضر تش)
(هر روز که شد حاضر بودم بمحضر تش)
(گفتم که یا الهی هیچ لنا رشد)
(گفتم بمحکمه)
(یکروز گفت که پی خصم تو در محکمه)
(رفته هستیم)
(امضا نامه و پیام رقاه و باد)
(سبز و سفید و سرخ فرستاده مهر و ملجاء و ملتفت)
(دیگر نمانده)
(فرداً اگر بیاید حکم غیابیت دیگر جای منع و جدل)
(خواهیم داد نیست)
(خواهیم بفصل ان)
(روز دگر بمحاکمه رفتم و از خواهم و از فیض حق نیامد)
(گفتم خصم را خواهم)
(گفتا خصم تو حاضر است)
(قاضی بکبر گفت که خصم تو حاضر است و حجت و برهان و مستند)
(دعوی بیاور و اکنون من)
(گفتم ببین قباله این ملك را که هم صاحبم بیند)
(هم مالکم بحجت و قباله را)
(گفتا که جلسه ملك را اصل این قباله را)
(بنای بی بحاجت و تکرار و نقض و شد)
(بنای ها نی ذات ها شبی)
(گفتم که این علاقه قبا ذات ها شد معتمد)
(نسل از ... ارث مضر باشد)
(نسل ابو ذر و سلمان و صعصعه)
(این است مهر ابو ذر و سلمان بن صرد)
(هم اصبغ نباته سلمان بن صرد)
(گفتا ابو الحدیث خرافات و حجتی)
(زانکه مدعی متواتر بجعل در)

باقضاة محاکم سازش وسکالش ان احکام دغلی رابکیفهای
بغلی ورشوه های خفی وجلی دارند کراسکناس هرکدام
پشت گلی وشفیعه هایش فکلی تاچه دلفریبی ها بهتر
کنند وعده بیشتر آورند وسخن در محکمه پیشتر
افتد بیچاره مظلوم بی زبان باید بمیرد وحقانیت
دستش رانگیرد

شنیدم روزی قاضی محکمه انصاف داده که میدانم
حق با مدعی است اما وکیل مدعا علیه در دوسیه بهتر
نطق کرده قانونا حکم را بنطاق میدهیم
وعمده جهت آنست حقوق عدلیه از مالیه داده نمیشود تا
مسئول باشند

اما وزارت جنگ رحمة الله علیه باکسی جنگ ندارد

رمل بیندازند بجریده نگاران رشوه بدهند نامه مجعولی
درج کنند رهگذری راباغی وگننده دزدی راطاغی
گربهٔ ابوهریره راشیر درنده قلم دهند باسم سوار چیزی
بگیرند

مقطع قصیده
(قاضیان امان)

بگیرند و بنه یارا سرهنك شمارند

وزارت خارجه را همه میدانند از خارجه است

و دخلهای سفرای ایران در عثمانی و مصر و روسیه

و هند و قونسولخانها و کارگذاریها را محتاج وزوار

و تجار بلاد اسیا و افریق توضیحاتی داده اند بان

مظنه تنها قیمة تمبر و تذکره علاوه بر حقوق وزارتخانه

مبالغی گزاف دستی بخزانه باید برسانند

از اداره پست و تلگراف اگر چیزی نخواهند چیزی

نمیدهند

ولی بو زارت مالیة شاید تعارف اب خزانه بکنند ان

هم مطابق قانونشان حقوق دیوانی اعضاء و اجزاء باید

از حقوق اداری کسر شود و معدودی اگر در دستور

العمل بی حقوق باشند

با جزای وزارت داخله بعد از کسر حقوق دیوانی دور

نیست مبلغی عاید شود اگر بهانه نگیرند چرا دخل وزارت

خانه بمداخلات علمی نیست و فریب جزئی مداخلی را

خورده

هر یک حقوق کنج دو دو یا بر زیادت
یا زده تومان نیم تا بول تذکره
میدهند سوای دیگر خواهاید
کارگذاریها و قونسولهای
ایران از وجوه اخوه و کرایه
مستغل و کرایه منازل و
غیرها

خورده برای یک ولایت دو سه حکومت معین نموده و
بتداخل که حکماء محال دانسته اند مخفیانه همه شان را
بجان یکدیگر انداخته انگاه حکمران معزول تا مدتی
هیچکدام را دخالت ندهد و ابروی دولت را ببرد
وزارتخانه قدغن بخرج دهد که مرکز و ایالات
براحت و رفاهت باشند امنیه را بانظمیه و بلدیه
تکمیل نمایند که عمده بهانه دول از نا امنی شوارع و
خسارت متاجراست

علت قحطی و سختی را بدانند از چیست و نگویند ان محتکر
محترم و یا بسته کیست

بحاجات و تظلمات فریاد خواهان زود برسند نه جواب
یک عریضه در مرکز بوجهها طی نماید و نرسد براد ر
باز کو برم بکهنه پرستی خورد

حاجی میرزا علی انصاری باپیری و علت مزاج نوشجات
نصف بران ادارات حضرت ظل السلطان و طهران را
۱۳۰۵
از حکومتی و دفتری یک سنه مینوشت سیزدهم محرم

بغتة

۱۴ ح طفره و تداخل دو مسئله است
که حکماء محال شمرده اند و تداخل
جائی است که جسمی در جسمی دیگر
داخل شود و بران جسم نیفزاید

ح حاج میرزا علی منشی مخصوص
ظل السلطان و در انشاء و شعر
و ادبیات قریحه صاحب نقاد
و حکمت الهی و طبیعی و ریاضی
و فقه و اصول معروف بلاد

بغتةً مرد بتمام بلاد تلگراف شد حاجی مرده پاکتها بلاواسطه
بفرستید چندی بعد از همه نقاط مخابره کردند سیزدهم
فوت حاجی را تلگراف نموده اید خط خودش رسیده تاریخ
هفدهم دارد احیای اموات هم از قدرتهای محیر العقولی
کرداید جواب دادند حاجی از کمال غیرت مراسلات
واحکام پست بعد را همیشه هفتهٔ قبل نوشته وتاریخ
حرکت پست را میگذارد

فارس بدنیت مرحوم حاج سید علی اکبر وقوام شوریدند ١۳۰۳ بود
وصاحب دیوان را بیرون کردند وشاه واتابیک باطنا
باشورشیان همراه بودند باز تصرف انشای حاجی
در تسلط اقتدار ظل السلطانی بدو روز تلگراف
مملکتی را امن نمود

در شورش خراسان بآصف الدوله تلگراف شد
خراسانیان بجای خود می نشینید یا از جا برخیزیم
آتش فتنه خوابید

حال بعهد ایران نود وکدام اداره کرده منشی دارد عریضه
دادی

٤۲

مرحوم حاج سید علی اکبر مجتهد فال اسیری
مرحوم محمد رضا خان قوام الملک وانشورش در
مرحوم میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان
ان دوران میرزا علی اصغر خان اتابیک امین السلطان اعظم داشت
میرزا عبد الوهاب خان آصف الدوله حکمران خراسان بود

پس تمام هم مشتهر [illegible] ماید نهیب افسانه خدای بر کرتنو مایدی برود ودو منادی کر تنو [illegible]

جوان هنوز در ایران مجازات سخت و خیانت را نداده اند [illegible]

[illegible]

داذبی ودوماه معطل جواب نشدبی

همین فارس راچند سال است نتوانسته اند امن

دادند باانکه طغاة خالیه نزدان بزرکان عیناً درحکم

روباه وشیرند

بمولا قسم حیف پول که باین اجزای بطال میدهند

جوان ان مردم فعال که تو دیدی فعله هاایشان

فعلاً اکر بودند اول مهندس ومعمار ایران محسوب

میشدند بحاله مصارف دورقدیم برای دولت ماند

باضافه ادوات جدیده

پیر چنین نیست یك رشته مخارج سلطنتی

ناصری ومظفری که واقعاً غیر محدود بود وامروزه

ازمیان رفته دخل دولت است

حرم خانه باخدام حرم قریب هزار زن ومرد محترم

میشدند زیرا بعضی شان وزیر ومستوفی وحکیم و

منشی مخصوص داشتند بامصارف اغایان وخواجه

سرایان وغلام بچگان وغیره هم خرج معمولی کرورها

[illegible]

بود سوای خواهشهای دل یوسف و عزیز و خانم و کنیز
شکارهای متوالیه شاه با اردوهای کیوان شکوه و
تدارک شکارچیان و قورچیان و و و و

بیوتات سلطنتی از (خلوت همایونی) و (دار التحریر خاصه)
و (پیشخدمتخانه) و (دار النظاره) و (آبدارخانه) و
(قهوه خانه) و (سقاخانه) و (صرف جیب) و
(صندوقخانه) و (کتابخانه) و (ملبوس خانه) و
(موزه شخصی) و (دار الفنون هوبهی) و (بیت اللعبه)
و (بستان الملاهی) و (اصطبل) و (رکیب خانه)
و (سئیس خانه) و (قاطرخانه) و (شترخانه)
و (خیام خانه) و (تخت خانه) و (کالسکه خانه)
و (فراش خانه) و (ایشیک خانه) و (کشیکخانه)
و (یساولان) و (یوزباشیان) و (جارچیان)
و (سرایدارخانه) و (قاپوچی خانه) و (نسق خانه)
و (تفنگدارخانه) و (نقاره خانه) و (قوش خانه)

ودار الوحوش

عزیز کا که از همشیره عزیز السلطان کهتر بود
افتاده طرف عشق و میل شاه ناصر الدین بود
و هر چه میخواست شاه برای او فراهم میاورد
و در گنجینه اضداد که صدر الادبا نوشت
عشق آباد بعشق عزیز و خراب یوسف و
یادو فن مقصود همین عزیز السلطان
بود او آخر ایام مرحوم میرزا یوسف
مستوفی الممالک رحمه الله
که از غصه فوت
شد

و (دار الوحوش) و (بيت الطيور) و (فرح اباد)
و (عشرت اباد) وغيرها كه درويش خراباتي
راه نداشت و بتفصيل نميداند كتابچه سركارات را
بخوان عدد از صد ميگذرد

هدايای ملوكانه بمواقع لازمه برای امپراطوران و
نشانها ز تماشلی كه با فتخار و بزركان در خارجه ارسال
ميشد وانچه از تمثال و (نشان) و (شمشير) و
(خنجر جواهر نشان) و (عصا و انكشتر) و (قلمدان)
و (ساعت مرصع) بدر و كوهر و ديكر جواهری كه
اتصالا برای عطايای خسروی بعلماء و شاهزادكان
وصدور و وزراء و فرمانكذاران و امرای داخله
خريده ميشد
خلاع و تن پوش مبارك از لباده های بطانه خز شده
مرواريد تا شالهای كشميری و كرمانی خدا ميداند
سالی چه اندازه مصروف و بچه قيمتها محسوب ميداشتند

مصارف

مصادف اعیاد و مواهب (انگشتر) وجواهر و
(شاهی اشرفی) وخرج (نوروزی) و (مولودی)
بذکور واناث محترمین از ابناء وبنات ملوک وصدور
ووزراء واکابر و علماء وفضلاء وارباب استحقاق
کر اشخاصی در مرکز و بلاد بعیده از صرف جیب ورکاب
باسم ورسم مقرری داشتند وهرسال جماعتی تولید
واضافه وبنای مریضخانه ومدارس ودارالفنون و
دارالطباعه وحقوق معلمین ومهندسین داخله و
خارجه

جشن اعیاد ملتی ومیلاد سلطنتی وفوق العاده و
مخارج گوناگون حتی آتشبازی وچراغان

عروسی ابناء وبنات ملوک وحره ومملوک چون غالب
شاهزادگان را خرج عیش از صرف جیب موهبت میشد
وهکذا عزای علماء وبزرگان دین وشاهزادگان تمکین
انعامات متکاثره وصله رحم بذکور واناث قاجاریه
علی مراتبهم بعد دایل فخر

صدقات ونذورات عالم وعارف وزاهد وعابد و
اخوند وسید وواعظ وذاکر وصلاف کاتب وشاعر و
غیرهم بعلاوه وجوه برده که باماکن مقدسه میفرستادند
وپول زیر سری شاه واولاد واحفاد وزوجات و
تقدیمات بمکه ومدینه وعتبات عالیات وقبه رضویه
وتعمیرات بقاع منوره

خوان های اطعمه که سرِ فراشان بود در طهران از
پی فقیر میدویدند ونمیدیدند و (پیش افطاری) و
(افطاری) و (فطری) و (قربانی) و (غدیری) و
(خیرات برات) و (گوسفند مبرات) که درب خانها
میفرستادند وتعزیه محرم وصفر در تکایای دولتی
مرکز وولایات وروضه خوانی در کل بلاد

بنائی بی حساب که اول عهد طهران دهی ویران وشهر
منحصر ببازار وخندق کجا بود آن همه عمارات شهر
وشمیران وباغات وبیوتات وکمرک وضرابخانه زمان

ناصر الدین شاه ساخته و پرداخته و پنج برابر بحساب دولت
اورده عمارات سلطنتی و دولتی سابق را نیز ویران
و بطرح جدید بنیان گذاردند و چندین سفارتخانه و
قونسولگری دَر خارجه و پستخانها و تلگرافخانها
و چاپارخانها و دارالحکومه ها و سربازخانها و توپخانه
و قراولخانها دَر داخله

سه مرتبه مسافرت شاه شهید با وفور عدت و شوکت
بفرنگ و خرید و مصادف رنگارنگ و چند نوبت سفر
خراسان و عراق عرب و عجم و لرستان و بروجرد و
نهاوند و اصفهان و دیگر بلاد داخله

پذیرائی از مسافرین فوق العاده اروپائیان و سفرای
آنان

دَرویش اگر بخواهم دستگاه شخصی ناصرالدین شاه زاده
روز بنویسم باز ده یك ننوشته ام چون بارگاه سلیمان
از ابابیل تا پیل متنعم و وحش و طیر متنوع و اجزای متعدد

از کتّاب و دساتیر[1] و اطبّاء و دکاکیر[2] و غلامان و پیشخدمتان
و عمله خلوت و جلوت مرزوق شده
دور مظفری هم اجزای شخصی بی‌حساب و تبدیلات
شاه در خور کتاب نیست پرتاب[3] نمودن جواهرات از روی
میز و بخشیدن کاسه بشغاب فیروزه و قصر قجر بمردم
بی‌تمیز و تقسیم پولهای داخلی و چهل کرور استقراض
خارجی را میان ترکان بغمایی کافی است نشنیدی
قصهٔ فرمان فرما را با خزانهٔ اندرون و ظروف طلا
و مینا

و امّا مخارج دولتی معمولی و وزارت خانها همه
باسم و رسم برقرار و وزرای ثمانیه را اجزای کارآمد
از ایرانی و فرنگی در شمار بود

دولت صد فوج مرتّب داشت و اکو آخر کسر شد از
فتح ابواب تقلب و خیانت لشکرنویسان و مشرفان برای
رؤسای نظام و حکام بود که هر لشکرنویسی ده من
مهر برنجی مصنوعی بنام احاد و افراد سرباز و صاحب

منصب

[1] دساتیر جمع دستور که بمعنی وزیر است

[2] دکاکیر جمع دکتر است

[3] مؤلف در گنج ایران نوشته از تماشای کره گوهر نشان ناصرالدین شاه ناهید هیچ اثیر برقص و تیر دبیر هیچ در کمالش بنگار و نقص است نامش نوشتن سپهر هیچ حرام و ادام و قلب شاه را آرام میشود

منصب ساخته در کتابچه اسامیشان زده وخود بتصدیق
بلاتصور را نوشته تا علاوه بر مواجب وجیره ورسوم و
استصوابی نظامی مبلغی هم بر حقوق وخانوادی قشون
که خوان یغمای سرداران بود بغنیمت برد سوای سرقتهای
نهانی از غایب وفراری ومتوفا ومتواری فوجی وقیمه
ملبوس ونیم چکمه وکلاه وتدارک ایام حرکت وتوقف
اما بیچاره دولت همه مصارف نظامی را از جیره وعلیق
وملبوس وتدارک ونشان حتی جراح وطبیب ادا صل
مالیات میداد [عل]

سوارهای (شهری) و (عشایری) و (جماعات)
و (طوایف) و (ناصری) و (منصوری) و (فتحیه)
و (مهدیه) و (مهاجر) و (اذربایجانی) و
(استراباذی) و (عراقی) و (کرمانی) و (مازندرانی)
و (قراسوران) و (شمخالچیان) و (تفنگچیان) بیست
هزار متجاوز خود واسب وشتر جماره شان در دستور
العمل دولتی موظف بودند واگر اواخر عهد کسری

داشت

عل ۵۰
جمع فوج سپاه خیانت دوستی
نظام را جلوگیری بتوان در تعارض
لشکر خود دفتر دودی بطلبت
دارد و پیاده نظام و سوار و داوطلبا
در میان ارد
آنکه بطرز از کهنه پرستان
وچیر
در قهر ولایتی قاضی عسکری
معین وغازیان محکوم بیناد
جماعت باد و بودند
دو صف لشکر در معرض
آلات وعادات
عموم آراسته بود دولت
وحدتشان کاسته بود از
آگاه شدی گذشته
دیگر ناسن این تا بحیر

داشت همان تقلب مشرف ولشکرنویس وسازش با رؤساء
بود دولت حقوقشان را از نقد اموال میپرداخت
اگرچه در منتظم ناصری صد وپنجاه هزار سواره
وپیاده وتوپخانه وغیره نگاشته وپنجاه هزار ذخیره
امّا بیش از یك ثلث مبالغه نموده دو ثلث بقیّه
رسمًا بودند

توپچیان وزنبورکچیان وخمپاره چیان ومصارف
(توپخانه) معمولی و (فوق العاده) و (قورخانه)
و (جبّه خانه) و (ذخیره) ولوازم انها از (اصطبل
توپخانه) وغیره در مرکز وایالات

خرید اسلحه جدیده از توپهای (کروپ) و (مسلسل)
و (ماکسیم) و (اطریشی) وتفنك (ورندل) و (موزر)
و (طلیعه) و (دولول) و (پیشتاب) و (فشنك)
و (شمشیر) و (سرنیزه) وغیره هاکه هرسال مبلغها
ابتیاع وپنج برابر بهاء حساب میشد مثل کشتی جنگی که
خریدند ولی مواظبت انداختند تا خراب شد

کشتی جنگی
در خلیج فارس انداخته اند
واز بی مراقبتی خراب شده

مصادف بری وبحری نظامی وخرج تراشی رؤساء و حکام بعنوان تهیهٔ سرحدی وساخلو وحرکت و مرخصی افواج

خرج دستگاه شاهزادگان با عمله جاتشان از کار خانه وابدارخانه وقهوه خانه وغیرها وهکذا مخارج صدور ووزراء دولتی ودرباری وادارهٔ دفتر و لشکر وسفرهٔ حکام وپیشکارهای کل وجزء ایالات وولایات حتی صرف تحریر که همه در دستور العمل دولتی مقرر بود

مقرری علماء وتیولات اکابر وشاهزادگان وصدور ووزرای عظام وحکام وامراء وسرداران ایلی وشهری ودیگر طبقات مردم بصیغ مختلفه واسامی متعدده رجالا ونساءً اگر اول مجلس پنج کرور برگردانند وان زمان حقوق را بتمامه میدادند نه چون حالیه بربع قانع شوند ونرسد

مخارج اتفاقیه از قبیل حروب اولیه دولت در تصفیه

مشرق ایران از چنگال سالار و اصفهان از دست شراد
وحدود بوشهر و تبریز وطبس وغیرها وفتح هرات و
شکست بوشهر وبنادر و قصه مرو وفتنه شیخ عبیدالله
وحمزه آقا و دیگر حروب وفتن بزرگ وکوچک وسوق
عساکر دولتی

خسارات عالم خراب کن در قحط عام سه ساله واتلاف
نفوس واموال وعدم ایصال دینار مالیات و
اعانتهائی که از دولت شد در ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸
ادای وجه خسارت (روژی) برای امتیاز
دخانیات که چند ملیون ضرر زد
خرج تراشی فرمان گذاران بعناوین مختلفه وخوردن
مال دیوان را بوسائل غیرمشروعه

بادی تمام این مصارف صحیحه وسقیمه که فقش عام
ونفعش را بازاری وبرزگر وکاسب وپیله ور وارباب
ونوکر در طهران وبلاد میبردند ازمیان رفته وامروزه

ان وجوه

۱ حسنخان سالار با پدر
آصف الدوله که از اواخر عهد شاه
بر خراسان مستولی شده

۲ میرزا عبدالحسین
میرزا مهدی نواب احمد میرزا
وزیر بهمن میرزا و میرزا احمد علی خان اقبال
وحیات و میرزا [illegible] بودند
یاغی دولت نصرخان که رفته بود

۳ بوشهر را شیخ نصرخان تصرف نموده

۴ تبریز را اسمعیل یحیی بن هزار و قشون از

۵ در جنگ مرو حشمت الدوله و قوام الدوله
غفلت حشمة الدوله و الادباء
تلف شد [illegible] صدر و اقتدار شب
در هفت سال قبل [illegible] را بر باد دادند
و خبار صبح [illegible] قحطی شد که در عراق
۱۲۸۹ طوری [illegible] آدم خوردی باب گشت

۶ از اواخر ۱۲۸۸ الی اوایل
(هزار و دویست و هشتاد و هشت)
ساکنین ازبی تمانده [illegible] اینکه ازدم
(هزار و دویست و هشتاد و نه)

۷ در ذی حجه سفر فرنگ شاه شهید امتیاز تنباکو و تتن
را [illegible] بر فتند و تسلیم شد و در هفتم
ذکر فتنه بعد علماء بنیاد بر فتند [illegible] میرزا حسن شیرازی
اینالله فی الارضین آقای حاج میرزا [illegible] و در مقام
آعلی الله مقامه دادند و منع [illegible] داده
وانا امتیاز فسخ و [illegible] دولت

ان وجوه بنهج دیکو راه فرنکستان کرفته

جوان بنظرم مستبد شده اول وهله هم یواش یواش برمز وکنایه واشاره و دور باش واب پاش بپنج وزاد تخانه نامی پنجه انداختی ونامش را تهذیب وتنقید نهادی کاهی میکوبی اسرار دم گل کرده کاهی میرسانی بنك عقلم را برده

پیر ای والله مرشد قربان هوشت اما استبداد مخص رب العباد است وبندکان را نمیرسد چنانچه بزرکان فرموده اند (بئس الاستعداد الاستبداد) ایرانیان نود در انداختن عادات حمیده مستبدند ومن امروز تریاکم دیر رسید نوبه کرفتم وتب دارم بنظم را ببین هرچه هذیان بکویم ببخش

پنجه من هم کاری نیست اصلاً میشنوم پنجه دیکران در ایشان متصرفاست ومتحرك بالاراده نیستند شاخه کل لنك نیند وپیوند مسکاوی خورده هرانچه باغبانان تربیتشان کنند میرویند مکر

دستی

(دستی از غیب برون اید وکاری بکند)

زمزمهٔ بحران کابینه هست ودرویشی درقلوب از چشمهٔ عین الحیوة حضرت ...... عین الدوله گاهی تشعشع دارد تا دورکار چه پیش ارد و قبول شغلی بفرمایند یا نه

جوان اگر وزیر معارف پرسید برای چه فقرای ایران نونموده چه میگوئی

پیر اهل معارف بهتر عارفند با نچه خود کرده ومیکنند حال که درجادهٔ صلح عمومی قدم میزنند باز درویش سر جنگ ندارند وانگهی

(دنك رخساره خبر میدهد از سر ضمیرم)

میدانند (لیس علی المریض حرج)

جوان شما را بمریضخانه میفرستند واز نو باز دو اسرار با زمیمانی

پیر نمیروم

جوان چرا

پیر   در اینجا طب کهنه پرستان یونانی که بکیفیات
هشت مزاج اصلی وعارضی وقلع مواد فساد معتقدند
معمول نیست

جوان   بطب جدید معالجه کن

پیر   در ایران بنیان طب جدید را باصول نمیدانم
فقط تشریح را تکمیل واسباب جراحی وتجربی در قطاعی
وجراحی را کامل دارند با جوهریات سمی که تسکین
موقتی از عوارض امراض مینماید   منها باذره بین
(میکروبی) تشخیص میدهند   اما بعلاج موادی که
از آن تولید (میکروب) میشود اعتقاد ندارند لهذا
قطع ریشه فساد نشده مرض بدتر عود میکند
ندیدی تمام این چهار هنر را در امراض وطن بعمل آوردند
واشد از اول شد واگر بمزاج وکیفیاتش معتقد بودند
ودفع اخلاط فاسده ومواد مولده (میکروب) مینمودند
وبنض مملکت را گرفته مزاجش را دانسته مرض ایران
روی ببهبود میگذارد

جوان بازایهام کفتی چرا پا در کفش اطباء نموده نشنیده‌

(چو به کشتی طبیب از خود میازار)

پیر دیروز محکمهٔ اقا میرزا عباس[1] رفتم یکی کفش درویش کفشتان را برداردم پنداشتم حسن ظنی بفقراء دارد ازادتی مینماید کفتم (ای والله) وقتی بیرون امد کفش را برده بود ناچار پا در کفش حکیمباشی نموده منزل امده ارسی کهنه داشتم پوشیدم تا بمد دمولا نوا اوردند اینجا هم فقیر کهنه پرستی بد دخورد کویا ان طرار هم کهنه پرست بود که بحیلهٔ شرعی وادن بشبهه برد اکر ایرانی نو بود بقلدری قند و از پا میکند ابوانیهای کنونی چیزی بفقراء نمید هند نها نیز کفش و کلاه درا ویش را میبرند فتوت کعب[2] و سخاوت حاتم[3] را هم کهنه پرستی مینشمارند

واما طب جدید سالی از هند بو شهر بر میکشتم بزرگی در شکم زنش طفل مرده بود دا کتری فرنکی اصد

[1] اقا میرزا عباس در کوچه هفتا باد محکمه دارد و این اتفاق سرقت از برای سعی انجا افتاده بود

[2] کعب از جوانمردان معروف عرب است وقتی در بیابانی بی اب بقلد شربتابی داشت و از عطش نزدیک بهلاکت بود خواست بنوشد عربی دید بیابان که ازل تشنگی داشت خواست ان اب را با یقین هلاک خود از تشنگی باو ایثار کرده و خود از تشنگی جان داد

[3] سخاوت حاتم معروفاست

روپیه حق القدم فرستاد آمد گاز انبری در رحم زن
بود جنین مرده را قطعه قطعه کرده بیرون آورد که مادر
طفل از آن صدمه مرد
شنیدم طهران این حسن معالجه بعروس سیدی واعظ
هم شده
در اصفهان بسی این اتفاقات برای زنان افتاده قابله
ایرانی صد دینار با او شیر باکاه جوز زیر پای حامله تدخین
وقدری هم باو خورانده بچه های مرده باسانی روی
خاک افتاده مادران سالم میمانند

جوان   هند بچه کار رفتی درویش

پیر   کهنه پرستان میگفتند هر بینوائی رفته از
خاکش طلا واز دریا مروارید واز کوهش یاقوت والماس
آورده ودیدم کسبه بی مایه میروند تاجر اولوالعزم
برمیگردند این سلیقه کهنه پرستی را بهتر از ایران نو
دانستم که مالی از حلال یا حرام گیر آورده فکر کوری و
پیری را ولادش نیست میروند چندی خیابان (شانزلیزه)

دود بنجا و شیر وکاه جوز را
کرد زیر پای حامله بدهند
طفل مرده سقط میشود

خیابان (شانزلیزه)
پاریس معروف قاقا است

پاریس

پاریس خرج مادامان سگ باز نموده یک دو قلاده سگ
هم آورده خود و عیالش عوو و نتاجش بگدائی مجبور میشوند

جوان همیشه میگفتند سگ پای درویش را میگیرد
حالا بعکس درویش تو پای سگ را گرفتی آن هم سگان
پاریسی که خودت میگوئی هواخواه فراوان دارند و
بهای گران چون شرفشان را برده یقیناً بمجازات خواهد
شد

پیر مگر سگ پاریسی چه مزیتی بر سگان ایرانی دارد

جوان تعلیمات را بزبان فرانسوی میدانند و
سگ ایرانی از این هنر عاریست

پیر سگان ایرانی هم بزبان ایرانی تعلیمات میدانند
و سگان پاریسی نمیدانند

جوان نمیدانی زبان فرانسوی در ایران اعلی
درجه شرفست یک شاگردی که دو ورق (سیلابر)
یا سه مکالمه (مارک) اموخت بر چادر بالش عزت نشست
عالم پنج تا ده عالم و شغل و منصب و مواجب و لقب و

ملك

بعضی خانمهای پاریس که بیکار و شنوع اند و شهوتی هستند و بمرحله تنهائی قناعت نمیکنند سگان را تربیت کرده اند که با زبان ایشان عورت آنان را می لیسند تا انزال ایشان شود

سیلابر و مارک کتابهائی هستند از ابتدا اثبات زبان فرانسوی کرده و واقع الفبا و چند فقره مکالمه است

ملک و مستقل دارد هر محفلی صدر مجلس و صندلی بالا
نشسته و هر مهملی بافت بتکریمش دست بسینه ایستاده اند
بی برهان مسموع الکلمه و مفترض الطاعه است دیگر همه
جا نانش در روغن خمیراست
(وکیل است) (وزیر است) (امیر است) (دبیر است)
(مشاور است) (مشیر است) (مدار است) (مدیر است)

پیر مگر همه مردم میخواهند بفرانسه هجرت
و پاریس عشرت کنند که باین درجه محتاج زبان فرانسوی
شده اند و هر کلمه را بهستی خود میخرند

جوان نه ولی چون علوم و صنایع جدیده بزبان
فرانسوی است در مقدمه باید فرانسه را عموماً
بخوانند

پیر حالا دیگر از اسلوب منطق خارج میشویم
اول از نتیجه گرفته و بقهقرا برگشته تا بصغرا و کبری
برسیم

شصت سال است در دار الفنون ما فرانسه تعلیم و

سی سال است عموم مدارس علوم را مختصر بفرانسه و
معلوماتش نموده اند کدام عالم وصانع را بباز ار صنایع
نمایش دادند بمسطوره هم راضی میشویم

کو بلورساز و چینی پز و شیشه گرما

و از معادن طلا و نقره و سرب و نیکل بیرون
اوردما

کو ماهوت و فاستونی و چلوار و ناشور و چیت و
مخمل و زدی و اطلس و مادام بلکه ریسمان بافمان
کجاست کارخانه شمع ریزی و قند و گوگرد سازی و
و کاغذ گری

کدامشان اهن اب کردند و توپ ریختند و تفنک
ساختند و فشنک پرداختند

کو درسواحل دریای ما محل کشتی سازی و ماشین
کشتی یک گودی ندارند

از این صنایع محیر العقول چرخ تنهارا نساختند
از چراغ یک فتیله نبافتند واز لباس یک تکمه

گودی
قریب بکنار دریا را گود مینمایند
و گل انرا بیرون اورده و انبار اضافه
نموده تا کشتی های بزرگ با اسانی کنار
ساحل امده مردم از خشکی بکشتی
سوار شوند

هنوز

هنوز شاگردان مدارس (پوتین) و (گالش) دوخته فرنگی را بپا میکنند و خجلت نمیکشند اقل امرا وسی دوزی را بیاموزند

کو اشخاصیکه خود اسباب (فتوگراف) و (فنوگراف) و لوازم (تلیفون) و (تلگراف) را بسازند

کدام قوه (الکتریکی) و کهربائی را از صنعت خویش نمایاندند صد سال است ساعتها در بغل دارند یك پیچ یا فنرش را خود نساختند

بجای اینکه (اتوموبیل) بسازند باز کالسکه و درشکه را ساخته از اروپ میخرند چه رسد با دوات و الات انها

از یك طرف رشابی و لعابی و کارد و چنگال اهنی که اسان ترین امور است رفع حاجت خود شان را نکردند چه رسد بمردم

جواهر سازی طرح تازه پیشکش قدمشان کدام جاده اهن را کشیدند و چاه (آرتیزن) را در

اوردند

دستگاه عکس فتوگراف
فنوگراف
جعبه جلی صوت

ادیتزن
چاهی است که عمیق میسنانید و لوله اهنین فرود میبرند تا جائی که بطبقات زمین رسیده اتنگاه اب فوران نموده خود بالا میاید و اراضی را مشروب مینماید

اورده‌اند

بلکه چه اب و خاکهای پرفایده را بایر انداختند
چرا معادن نفط و ذغال سنگ و غیرهما را خود کمپانی
نموده
و کشتی پول را برای خویش و هم وطنان نبوده
چه فلاحتی را تکمیل نمودند و علم تجارت را بمردم
اموختند حتی زراعت شکر و چای و ابریشم را برعایا
تعلیم نکردند و انها را بزرع اجباری باز داشتند
چه جوهری را از موالید ثلثه خود کشیدند و دکتری
و جراحی را کامل نمودند که معتقدین و مقلدینشان
هم در علتی جزئی کلی پول نبرند بدکاتیر اروپ
تقدیم نمایند
کدام علم اداره و محاسبه و غیرهما را از طرح جدید بهره
داشتند تا برای تدویر دوائر خویش را اسیر و زنجیر
سایرین نکنند حتی در سوادی که قدیمی هنر ایرانی بود
استاد جدید اورند

دکاتیر جمع دکتر است

چند سال است محاسبات دولتی را اداره کرده اند ولی خائنانه
و مرموز بوده که نگوید جمع و خرج تمام ادارات و شعبه های ایران
حتی از ولایات که وطن را بجز طمع و لشره هستند تا اکنون
وزارت در مداخل با مخارج باشد علنا معلوم کرده
و باولیای دولت و مجلس اطلاع دهند

سالی چندین کرور دولت پول میدهد عاقبت ده فوج
خیابانی دارد نه بیابانی
چه علم سیاسی داشتند که بی جهة ایران را در معرض
(اولتیماتوم) نیندازند
بادی علوم و صنایع جدیده را کر نیاموختند کاش مردم
را بقول خودشان بحال بربریت قدیم رها کرده و عادات
و رفتار ایرانی را تغییر نداده اقلا امور صنایع و علوم
ناقصۀ کهنه پرستان که هزاران سال زندگانی را بغنا
و سهولت میکذرانیدند از دستشان نمیرفت و معدوم
صرف نمیشد حال نامی از آن صنایع بتاریخ روزگار
نیست وچه بسیار کسبه و صنعتگرانی که از آن
رهگذر رها نان میخوردند چون مشتری ندیدند رها
کرده از گرسنگی مردند و در تمام لوازم زندگی
امروز ما را محتاج بخارجه و دادن پولهای گزاف
کردند مشکلات معاش صد برابر شده و فرشی
پارچه های فرنگی با مخده عثمانی و صندلی اروپائی

در حجره

در حجره پاره دوزو لبو فروش حتماً باید جمع باشد ویکی از
صنایع خارجه راهنوز حاضر راه انداختن کارخانه اش نبینند
عشقی دارند خاصةً جان ومالشان رانثار بیگانه کنند

جوان گناه شاگردان مدارس وفرانسه خوانان
چیست دولت وملت تشویق نکردند معلوماتشان
مستور ماند

پیر لاوالله اوّلاً پارهٔ از این صنایع حاجت
باعانت دولت وملت نداشت وبا آنکه جواهری گران
بهاست
بار زانی هم ساخته میشد هر گاه کاملاً اموخته ومسطوره
صحیحی از نخست بدولت یا ملت نمایانده انها نیز جا وکبر
ترقّی نبودند
اگر دوا سازی گنه گنه یا جوهر میوه را بهتر از فرنگی
کشید طبعاً مشتری دارد می بینی (شارلاتانهای)
تازه کار با اطلاع ناقصی که در طب جلوه میدهند و
رعد وبرق بی مایه میکنند مرجع خاص وعام وغوغای

آنکه چیزی نمیدانند
وتصنّع وتقلب خودرا
عالمنمایانند

محکمه شان بچه ازدحام است
در درجه ناقص پاره صنایع را چون دندان سازی و عکاسی
و غیرها دیدیم بکار بردند و از دولت و ملت چه عزتها
دیدند و لذتها بردند
اگر از این مقوله سخنی شنیده صنایع ایرانی را تشویق
نکردند زری و قلمکار اصفهانی نپوشیدند و منسوج
یزدی و کاشی و شال کرمانی و خراسانی و الا حال اروپا
را کحل توتیای دیده نمودند
ثانیاً از سی سال قبل تا حال فرانسه خوانان را بشماری
در ایران یک کرور میشوند هر کدام چهار نفر بستهٔ مطیع
داشته باشند چهار کرور و خود شما در مملکتی است اگر
واقعاً علم و صنعت داشتند این جمعیت بتمامه هر کار
خانه و دستگاهی را از قدرت و ثروت و عدالت و
عدالت خویش راه میانداختند

جوان بنظر شما چه مانعی در ترقی صنایع بود

هارون ومامون
در بنی عباس کتب فلاسفه
یونان را الفسند ترجمه نموده
ومترجمین از دو دند و بعرابی
تشریح اردند

پیر هرگاه اشتباه میکنم ببخشید گمان میبرم
شالوده تعلم را درست نریخته‌اند واگر مانند اروپائیان
یا دولت (ژاپن) باید بشنوم میرزا تقی خان امیر با اقلاً
امرچون بنی عباس وحشی هم رفتار مینمودند گوی
مراد میبربودند

جوان تشریح لازم دارد

پیر اولاً باید دویست نفر بفرنگ بفرستند
وهر ده نفر را اموختن یک علم وصنعت خاصی فرمان
دهند واز انها ترجمه کتب راجعه بان علم را بفارسی
جداً بخواهند بضمیمه عملیاتی که در کارخانجات
ان صنایع مدتی مشاهده ومجاهده باشند
ان ترجمه‌ها را روز اول در ایران طبع ونشر داده تا
حداد هفتاد ساله هم که در کودکی گلستانی خوانده
وخط ایرانی اموخته علم اهن اب کردن وجوهرش را کشیدن
پشت ترازو وسنگ از روی کتاب مترجم بخواند وشمه
بداند وبعمل ارد وهکذا نساج وفلاح وزارع وساعت

ساز و شیشه گر و غیرهم
ششماه نکذشته نصف ایرانیان بعلوم اروپائیان مربوط
شده خودشان صنایعی را که بعدت و مدت قلیل و مایهٔ
اندک تمام میشد راه انداخته موجب میل کمپانی ها
شده بتکمیلش پرداخته نمی بینی قالی بافی الآن بیش
از سالی شصت کرور بایران میآورد

اروپ که علوم را از اندلس و شام بردند همان کتب
را ترجمه کردند نه همه عمر را بمقدمات گذرانده
وزبان عرب را انتشار داده بعلم نرسند

مرحوم امیر بدین روش فرمود بعد از شهادتش تغییر
نمود

جوان   ایرانی اخلاق نکوهیده را بهیچ حالی
از دست نداده مگر نه صنعتگران امیر از اروپا که
برگشتند بلورسازشان آلت رجولیت میساخت

پیر   بلورساز بعد از شهادت امیر آمد چون
مرد و مردی در جلس ایرانی ندید وان یك مرد را هم

که داشتند

نوزاقسم مبلدهم بوقت و ساعتی که . یا خانم
علی د صحبتی از دخل قالی بحث مگو اگر
بفهمند ما ایرانیات در بادی بر آن بسته
ان صنعت را هم از دنیا نمیرند نمیدانی
چه حریص تمام نمودن هستی خلقند بر
دکانیکه غالباً مال الضعفا و عجزه است
ما ایرانیات میخواهند بکنند از وطن و از آن وجوه
بفرستند برای فرنگیها ذکر و فتی جدد
ایران آمده و بغیر النسبه برگشته اند
تا وصف ایران نوز را بنمایند

کرداشتند کشته دید رفع حاجت زنان را از بلور آلت
مصنوعی ساخت حکیمی دانا بود محتاج الیه عمومی را
رواج میداد

بادی نقص انجاست اطفال را پادبی نیاموخته ازده
سالکی نزد معلمین ناقص بپادبیی خواندن گذارده
با بعضی مقدمات متفرقه جغرافیا و هندسه و
حساب همینکه بیست ساله شد اول غرور شباب
وشهوت رانی ازمدرسه بخیابان امده سیر زنان
دلفریب را نموده دیگر وارفته بیش ازده کتاب
مقدماتی نخوانده چند مسئله فیزیك است و
شیمی ناقص چهار عمل اصلی حساب و جبر ومقابله
یك دوره جغرافیا مقدماتی هیئت جدید دو هزار
لغت ملفوظ که چهار روز بمکالمه نپردازند محفوظ
نمیمانند بیك (بانژور موسیو) یا (کمان پرتو و)
همه خلق را بنظر بندگی مینگرند در مجالس طوطی
نطاق علوم اولین واخرین هستند اوقات را بعیاشی

جمع وتفریق
ضرب وتقسیم

وکیف میخواهند بکنند رانند
از حضرتشان معلومی کر برای هموطنان نتیجه دهد و
فیضش عام نفهمیده جز آنکه فقراء و دراویش و علماء و
کلیه فدماء میکروب وطنند باید تمامی‌ها ولو پدر و مادر
خودشان باشد
بلی اینها که خیلی حسن خدمت جلوه میدهند کتاب
(عشاق پاریس) و (مادام انگلیس) و (دزدان
دریائی) و (سه تفنگدار) و (معاشقه ناپلیون)
و دیگر قصص که اطفال جز عشق بازی و شهوت
رانی چیزی از آن نیافته یا اخلاق نجیبه ایرانی را
باطوار عجیبه اروپائی بدل ساخته ترجمه و نشر میدهند
همه (رومان) های مفسده احوال و متلفه اموال
فقیر مولا هر زبان اجنبی بی مراجعه دائمی وحشی شده
فرانسه که جا دارد مگر تمام ایران مکالماتشان را
پاریسی نمایند و بنظر حقیر طول زمان بسیار لازم دارد
مجملا تا بیست سالگی که در مدرسه اند بتکمیل علوم

رومان
کتاب افسانه را گویند

نمیرسند بعد غالب اطفال را حوادث روزگار از کار باز داشته یا بالای زن در آغوش گرفته اند یا مرده پدر بر دوش یا بار عیال بر پشت یا خیال معشوقه در سر یا زنجیر علاقه بپا یا زنبیل فاقه بدست از همه آسوده باشند یا خود آن علوم در ایران نیست یا معلمش یا تعلیمش یا عملیاتش یا لوازمش وقت و مال و عمری بهدر رفته نیمه راه وامانده اند بکمال ترقی برسند مترجم فلان فرنگیند یا معلم فلان مدرسه یا شاگرد تاجر و صراف اروپائی مگر همه ایران چند هزار مترجم و شاگرد برای فرنگیان لازم دارد خودشان فارسی را خوب میدانند وچون علوم و صنایع را کامل ندارند این است

در شصت ساله ایجاد مدارس هنوز بستر منزل اول و احتیاج و فقر اکمل بلکه بدتر از بدتر هستند معلومات خودشان هم از دستشان رفت بعین مثل کلاغ و کبک شد

اما اگر در این شصت ساله علوم اروپائیان را بپارسی

ترجمه و نشر مدارس مینمودند از هفت ساله تا هفتاد
ساله باندک زمان آموخته سالها بود بکار انداخته
واز تصرفات دماغی خویش محسناتی بکمال علاوه ساخته
درجهٔ راکه سی سال پاردیسی طی نمودند و سیر عرضی
داشتند سه سال پاردسی بالاتر قدم میگذاشتند نه
در قرن تمدن عالم بقوس نزول از حبشیان عقب تر
افتند

و نیک تأمل کن امتیاز و قومیت هر ملتی بزبانش بسته است
و هر دولتی زبان بیگانه را در ملک خود نشر داد
استقلال و قومیتش از میان رفت مشاهیر عقلاء
بزرگ تدبیرشان در تسخیر عالم بنشر زبان قومشان
بوده چنانچه ناپلیون بپیشنهاد فرانسه کرد و
انگلیس گوی مراد را برد

بلی زبان فرانسه دو طبقه را فریضه است یکی مهاجرین
یا رئیس دوم مترجمین علوم را و در سی کرور ایرانی ده
هزار نفر را کافی بود باقی نباید وقت و مال و دماغشان

صرف زبان صرف شود بلکه زبان ببندند و باز و بگشایند
صنایع را بپا دستی آموزند و بکار اندازند افسوس از
این طول زمان که بزبان گذشت
بدبختی ایران اشخاصی هم که در پاریس بتکمیل علوم رفتند
یا جزو عشاق و عیاش شدند یا دیگر بوطن برنگشتند و
پرتوی از نور علمشان بما نرسید
(آن داکتر خبر شد خبری باز نیامد)
مثل داکتر حسینخان آزاد دوست صدر الادباء
عالی را پشت پا زده بدرویشی و آزادی نام بزرگ
بترجمهٔ مثنوی وغیره در اروپا افراشت اگر ایران
میامد وطن خواه حقیقی او بود
جوان کاش این وطن گویان هم که ایران آمدند
نیامده بودند همانگاه که جلای وطن کردند بهتر
بودند تا حالا که وطن را بجلا دادند و بیک نقطه بالا
و راستی نام وطن بردی مانند آن مرغ محبوس که
مولوی میفرماید دلم یاد وطن کرد هیچ در

١ میرزا حسینخان داکتر اکبر میرزا ابویوسفخان مستشار لیبیا در عالم وارد ۱۳۰۰ با صفهان در خدمت حضرت ظل السلطان آمده با آقای الی... تکرفت تمام عمر مشغول تألیف و جمع کتب بوده در ۱۳۱۷ به اروپا رفته و آنجا مثنوی را بفرانسه ترجمه نموده با صدر الادباء مراوده [illegible]

٢ خدا را ملیشود

٣ حاشیه حاج شیخ شاپور
(رای وطن جفا کشیدی)
(شب جفا چشیدی)

٤ مثل است
حلوای تن تنانی
تا نچشی ندانی

این

این سیاحت بساحت بزرگان وطن پرست مشرف
شدی

پیر کلاه تن پرستان با طنطنه را از دور دیده
بتارک عیوق سر فرود نمیاورد کجا مجال نظر بدرویش
بی پا و سر داشتند
اما شما با نان بگوئید غریبی گفت دریغ از وطن
گویا تن خودتان وطنتان بود
باری از این حلوای تن تنانی که بهمه چشانید
وقت رسیده طعمش را بمذاق خود شما هم برسانند

جوان این چند ساله بطهران نیامدی ببینی
چه بهارستانی بود و خزان شد اول از همه شما را
وکیل نمودند و استعفا دادی باری در باره
مجلس چه میگوئی

پیر بغرض چیدند بغلط برچیدند و من
معایب را از پیش در مرآة العارف دیده خود را بدنام
دنیا و گرفتار آخرت ننمودم عوض کردها خون و مال

اول مشروطه در اصفهان
صدر الادباء را وکیل
خواستند بنمایند خودش
مجلس نپذیرفت

و دین خلق را که مشغول ذمه شوم صد هزار بیت
تالیف اخلاق نمودم

جوان حالا مجدداً برقرار و اشخاص (دیپلوماتی)
اخیار و اصلاحات جدیده روی کار میاید باهمراهی
مستشارها

پیر خدا از زبان شما بشنود و مقدر فرماید
بیشتر سم باز بیایند ادایش ابرو کنند چشمش را کور
نمایند بعضی اطفال که دست چپ از راست نشناخته اند دست چپ و راست بنشینند و
مطلقه
ایران خانمی را که از عشق منکوحات فرنگی دو مرتبه
بسه طلاق نمودند و باز محلل آمد این مرتبه سوم
بقرض بی وجهی که میخواهند بگیرند و رنود قلندر
بخورند چنان طلاقی بدهند که دیگر با هیچ محللی
بدستشان نیاید و دم آخر مرگ حسرت یک نظر
وداعی بر آن داشته باشند و جواب بشنوند بفتوی
شرع خودتان بر شما حرام مؤبد شده و (لا یجوز)

جوان ایران خانم چندین سال قبل که دید

شوهرش ایران صاحب حقیقتاً عنین شده و مردی
ندارد خودش کفت مهرم حلال جانم ازاد و طلاق کرفت
پیر   بلی ولی چون خارجه شنیده بودند رجوع
شوهر در قانون اسلام است شاید علاج مرض شده
مردیش بحرکت اید براه نمائی بعضی از عالم نمایان ما
علاوه بر کابین او نقدی از وجوه خود مان بکابینه ها
بخشیدند و طلاق خلعی کرفتند کر ایرانی بکلی بی رجوع
باشد حال هر کابینهٔ تازه میشود وجهی برای تاکید
طلاق ایران صاحب دست و پا مینماید که ایران را بر
ایرانی محرم ابدی نماید این وجه امروزه بهای جهیزیه
اوست که خانه من و باغ شما و ملک عمرو و زید را
میفروشند
جوان   وضع حالیه را بمشروطه نزدیک تر
یافتی یا باستبداد
پیر   وجدان من از دوری ازادی عقیده می
بندارد هنوز نام مشروطیت در ایران وجود ذهنی

نیافته

جوان   میترسم از نخواه
قرض چیزی بدست وطن فروشان
نرسد و بد عادی معوقه بپردازند
پیر   مکر باز دعوی باقی مانده
جوان   بسیار شنیدی جهانم
انکلیسی چهل سال قبل در جنکل بختیاری
میکاشتند بلبل بر درخت میخواند آقا آقا
تفنکی در جنکل خالی شده بلبل پریده خانم از
تمتع نوای او محروم مانده دولت امروز مبلغها
غرامت باید بدهد
پیر   بلی ایرانی های نو قیصریه را
بر سیالی آتش میزنند ده ملیون از این
دعاوی را می باید بپردازند باید یکروزه
نو دوران از وجه قرض بخرج
یکشبه عیش برسانند

نیافته چه رسد بوجود خارجی
معایب استبدادها باعلی درجه استعداد نمو کرده
بازیادتی هرج و مرج دور رفتن و امراض مستعمرات
غیر مستقله
بعلاوه جهل و غرض مشروطه نمایان طوری پرده
بازی وازشت جلوه داده که تا قرن های دیگر هرچند
عقلای عالم فریاد زنند مشروطیت اسلامی بذاتها
بالاترین وسائل ترقی است همه پنبه های سیماب
آلوده در گوش نهاده بگریزند و بدامان هرنکبتی
بیاویزند جز دولت مشروطه ۲

جوان پس شش سال قبل که صدر الادباء در گنجینه
انصار نوشت
(الایران جسمٌ نادیٌ یتشکل باشکال مختلفه)
(حتی الهرج والمرج سوی المشروطة والقانون)
دیده دوربین و دل غیب دان داشته

پیر بلی (آنچه در آینه جوان بیند)

حاشیه ۱ حاج شیخ شاهپور سلمه الله
(دیدی چه زبرو زمان شد)
(قوزی بالا قوزمان شد)

۲ شجاع الدوله آذربایجانی را بجان فا
چنانچه یا بادل و جان او را خواهانند
رسانیده و با یمن های نواست
این هم گناه یا پرستش نمود
جوان را صنم پندارد وده
که قهلخان را انجا باکل بیفیروی
اگر فرمانفرمائی فرمان فرمابود
قاجار حضرت خرمان زیر زنجیر میاورد
قاجار بیمر او را زیر زنجیر میاورد
آن ملک من دیده ام
جوان و ملک بیس اگر هم دیده ام
آری
پیر من او را بمرد ی بیسند یده ام

جوان صدر دراز
این پیشتی گو بطالبیت
هفت سال قبل از جنگ
درعظمت...

صدر الادباء از چهارصد جلد کتاب
وچهار کرور کلمات عربی وفارسی
استعاره وتشبیه وفارسی مطالب انتخاب
نموده وصد وپنجاه هزار بیت سروده
در بسیط اخلاق وغیره وبواسطه
وخود کم... در... رسیده

(پیر درخشت خام آن بیند)

در ۱۳۲۵ تقیه لازم بود حالت اینده را برموز واسرار وکنایه واظهار مقداری اخبار داده وهم این شد که او بخاطر صاحبدلان ودیعه نهاده بود حتی پریشانی اوضاع عثمانی واین بازی اخر را بتلمیح وتصریح خبر داده در گنجینه منظوما ومنثورا بیان شده چون مردم نخواندند او افسرده گشت وخود بتالیف اخلاق وتاریخ مشغول داشت

جوان این نا امیدی ضررها دارد ودیگر کله عقلاء ومتصرفین امور را از جوش میاندازد مأیوس نباشید نونهالان مدارس (بزرگ میشوند ان شا الله) (درست میشود انشا الله)

پیر هیهات (خون بخون شستن محال است ومحال) ایرانی (حیات خود را در قتل) و (عزت را در ذلت) و (راحت را در اذیت) و (غنا را در فقر ایرانی دیگر میداند) بلکه (شهرت نام را در

٧٩

ننك هم جنس مطلبند) ارض اقدس برو قصهٔ حاج میرزا
ابو القاسم[1] خراسانی را با دو نفر اسمعیلی دیزابادبشنو
واین ترهات رامکو

جوان (لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام)
بی ترس و واهمه بقول ملا عبدالله[2] (همه همه)
(لعنت برانکه بدعت بد را اساس گشت) وحاج میرزا

پیر بلی خون سید عقبات و عموهایی دارد
تدیدی بعد از قتل آقا سید عبدالله[3] (اولتیماتوم)
شد

جوان وانقاجای بوخالی سال پادینه اطفال
پنجساله[4] نرینه و مادینه بچه شیرینی درمجالس و مدارس
ترنم یامرك یا استقلال داشتند

پیر همین بچه بازی های ایران نو ریشه کهن
وطن را از بیخ و بن برکند

جوان بیچاره ایران نو را کردیگران نگذاردند
نفسی تازه و مرضی را چاره کند چون موشی که هر دقیقه

بازی

1- حاج میرزا ابوالقاسم معین الغربای خراسانی
تبعه اروس ازمشهد باتفاق حاج
[illegible] شهرت داده
ملا [illegible] بعضی اسمعیلیه
از قریه دیزاباد دو نفر را گرفته
از قاتلین [illegible] بنا کنند و انها بقیه
[illegible] بدهد [illegible]
نموده و آمر باکشتن انها گردید
ان بدبخت ها را کشتند

2- مرحوم ملا عبدالله واعظ
خوانساری بالای منبر غالبا
میگفت همه همه

3- مرحوم آقا سید عبدالله بهبهانی
[illegible] اولتیماتوم روس

4- مناسبت این جمله با [illegible] درمجالس و
کرده و نغمه [illegible] نموده
مدارس اطفال را همه [illegible]
بگویند یا مرگ یا استقلال

بازی چنگال گربه باشد و راه فرار برا و بگیرد یا کبوتری
که در چنگل باز افتد اسیر و دستخوش ملعبه ایشان بود

پیر قبول دارم

(نای و چنگی که کودکان دارند)

(موش را خود برقص نگذارند)

و (چو باز افتد کبوتر خانه باشد)

(ز حیلتها چه ماند با کبوتر)

اما اگر قصه موشی را که گرفتار (گربه) و (راسو) و (کلاغ) شده بود و بند بر از چنگ هر سه دشمن بجست در کلیله و دمنه کهنه پرستان میخوانند

و در مرزبان نامه افسانه مطوقه را که با کبوتران در دام صیاد افتاده و باتحاد خود و همجنسان را نجات داد انگاه تدبیر عقلا را دانا میشدند و واز کبوتر و موشی کم نبودند

جوان دستگاه کلیله را چگونه می بینی

۸۰

و درجه و دون انگاه فرمان
مامورتیت و انعام و وشی گرفته
سرتیپی با حمایل و سرحد را بند فقا اقه
بیرون آمده حمایل را بند
او نمودند و در گهواره اش خوابانند
سالی نگذشته شبها نمیخوابید دایه
میگفت لولو با اقای سرتیپ را بجو
لولو از
لیس چرا موسیو لولو

جوان مستوفی خراسان آمد
بلرزیک بخوردن منزل
یادداری برای قبض متقرری

معتمد السلطنه لسان نامه کتابی است چون
رفتیم هفت
ساله گشته همه اند در زبان خوانان
درست زبان
نگشوده شکسته
بسته میگفت
خانم گفته
تومانی پنج عباسی

پیر بلی رضاخان
آقازاده جهاندیده
بنا اله کرمشاه فلـ
گرفتم دیپلما از استیفاء
مرواده شد چه
میکنید گفتم الا
آقای ...... بهجاد
السلطنه فرموده اند
سفرا دو میدوم
زاد باید ... نکیری

۸۱
تا سیر اروپا و دیگری جاها بکنیم
بحال آتیه ایران و شما هم آقا
معروف است آقا
بخواستگاری

جوان
عاشقانه دنبال ......
رفتند و برگشتند دو روز دست
بوس از رفقاء با کشیدند
درویشی کرده اصل

پیر
شد از خلق قطع تعلق
مینماید

پیر — در کافهٔ شب ها پردهٔ بنا دیگی میافرازند
و دو شنائی بر آن میاندازند و مقابلش صورتی از
بازیهای تقلیدی اروپ. گذرانده سایهٔ آن اشکال
بپرده میافتد میبینگری هر دقیقه اشخاص غریبه
با اطوار عجیبه جلوه گریها نموده بحرکاتی مغشوش
حواس تماشائیان را مشغول دارند و فوراً معدوم
شده سایهٔ دیگری بر پرده میافتد اصل بازی
موهوم صورت و عکسی که از آن برداشته اند نیز
موهوم سایه اش که بر پردهٔ ایوانی میافتد موهوم
تر همه هیچ مأخوذ از هیچ موقوف بر هیچ و عدم
مقتبس از عدم متوقف بر عدم و موهوم در موهو
بر موهوم نه ثبات ذاتی نه استقرار مکانی و زمانی
بلی گروهی مستبد گوشه ها نشسته بخیال خودنوائی
نرم و دمی گرم دارند و بهوای نقش پرده با خاک ما
در اولش بازی میکنند تا (سینما و تگراف)
دوز کارچه نقشی برای آنان باب زند

بازی

(بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه)[١]
(انوا که عرض شعبده با اهل راز کرد)

جوان   حالا گذشته و همه دردها را امید اینم دوای مؤثر عاجل چیست

پیر   مگر شش سال قبل که جلوگیری این امراض مزمنه را در گنجینهٔ انصار طبع و انتشار داده و ادویهٔ نافعه و مقویه نگاشته و حفظ الصحه وطن را عقاقیر کیمیائی و مروارید دریائی آورده کسی نسخه اش را خواند همه طوایف بضد وظایف رفتار نمودند خالیه مرده پوسیده را

(که هر یک ذره خاک افتاده جائی)

جوان رشید بلکه زنده جاوید میخواهی ببینی بدیده منت (هو حق)

(معجز نما محمد و مشکل گشا علی)

از اول مذاکراتمان را تا آخر دقت کن آنچه موجب هلاکتان بوده متروک و ضدش را در علاج مسلوک

دارند

[١] این شعر پیش بینی است از اتفاقات خونین دیریکه بعد از این با ثر حرص دول در اروپا خواهد افتاد و برای انگلیسان خوشی عاقبت نیست هرچند بیرق انها در جنگ پیش افتد

دارند واین نکته رابدانند جوهریات اروپائی وآب وهوای قطبی ودریائی با مزاج ایرانی ضدیت تامه دارد وجز مسموم شدن طبع مملکت هیچ اثر ندارد

ایران راباید دوای ایرانی داد گویند عقیدهٔ اول حکیم فرنگ این بود

مطلب دیگر (ایرانی باید ایرانی را بخواهد)

(ایران راباید ایرانی نگاه دارد)

(ایرانی هم ایران را بخواهد ونگاه دارد)

جوان گذشتیم از جوهریات فرنگی ادویه ایرانی چیست

پیر الآن نسخهٔ بپیچم که در قوطی هیچ عطاری نباشد فقیر مولا بعضی میگویند ایران نادری را میخواهد که نجاتش دهد گمان مبر صواب این قول را زیرا رفتار نادری موافق آن دور بود که بیگانگان چندین مملکت و دریا دور بودند واحتیاجات ما را

جلب نکرده واستقلال را سلب وبمعاشرتشان
طبایع طبیعیون را فرا نگرفته بودیم واخلاق اسلامی
دگرگون نشده غیرتی در خون ایرانی بجوش میامد
دیگری فرماید ایران انوشیروان عادل میخواهد
هرچند لی دویه نگفته اما مزدکیان (نیچر) غالبند
وشاه وگدا را بروش خویش جالب
درویش میگوید در خون همه خلق مسری شده
که اطبای دانا اعدام انرا منحصر دیده اند (مارکسیون)
محبت در عروق افراد واحاد اما بشرطها وشروطها
اتفاقی عقلاست پیشرفت امور بدون اتحاد ممکن
نیست
واتحاد طبایع قد ومشترک وجامع میخواهد
امور موهومی وعدمی مجمع علیه ومشترک ما بین
احدی نخواهد شد
من بهیچ معتقد نباشم شما بهیچ زید وعمرو وهیچ بعد
صرف چه اتفاق واجتماع واشتراکی میتوان حمل

نیچر
طایفه از قدیم بوده اند
حال زیاد شده اند
که عقاید بیخفه
دارند

نمود

نمود وعدم را محال است

مجمع علیه دو نفر نمود چه رسد ببنی کرود

اجتماع بامر وجودی بنز هر قدر اتحاد ومجمع علیه

قلبی وباطنی باشد اصفا واتم وانفع وادوم است

درامور قلبی مجمع علیهی بالاتر از دین نیست کر سرائر[۱]

وضمائر وباطن وظاهر مند تباین را بواقع جامع میشود

مشرقی با مغربی یکدین باشند وقلبا معتقد اعانت

بیکدیکر مینمایند

جوان بعضی وطن را امر وجودی میشمارند

واجتماع بوطن خواهی مینمایند

پیر اشتباه نموده اند اجتماع واشتراک دینی[۲]

اکمل از وطنی است زیرا از یک کرور ده نفر حس وطن

دوستی دارد باقی وطن را امر اعتباری میدانند حتی

انانکه در وطن املاک ومستغلات دارند بی ما بها

کلات وهرخنه را الات هستند وشما را اغلب بلکه

جنس اعم میکویند دنیا را اب برد ما را خواب

[۱] ملت انگلیس چون
نگاهمرا حفظ دین وملیت
خودرا بیش از فرانسه
دارند ترقیاتشان
اکمل است

[۲] لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الاخر
یوادون من حاد الله ورسوله ولو کانوا
اباءهم او ابناءهم او اخوانهم
او عشیرتهم

این کشتی بشکند شاید دست ما بتخته پاره بند شود
اجتماع وطنی را ببی مشکل می بینم بین دریك (فامیل) [1]
میان پدر و اولاد اتحاد قلبی نمیشود با انکه در همه
مقاصد و منافع اقتصادی شرکت واقعی دارند چگونه
در مملکتی با طبایع و هواهای مختلفه این اتفاق
متصور است لو انفقت ما فی الارض ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم
اما دین که از امور قلبی است غنی و فقیر ملاك و بی
خانه زن و مرد را متعصب و متحد و غیر تمند و با قابلیت
نموده تمام را با هیئت اجتماعی بیك صراط مستقیمی
پیش میبرد

پیشرفت اسلام در بسیط ارض از حسن عقیده بود
اعرابیه جگر گوشه منحصر بفردش را با التماس نزد خالد [2]
اورده که میخواهم در راه اسلام شهید گردد و گیسوان
خود را بریده و تابیده میگفت پای بند اسب غازیان
کنید و اگر معاویه تیغ خلاف در خلافت نینداخته
و مسلمین دنباله رفتار او هزار و سیصد سال بجنگ

[1] فامیل خانواده

[2] خالد بن ولید از سپهسالاران عرب است که فتح شام و روم را نمود و در زمان ابوبکر او را سیف الله میگفتند

خانگی پرداخته بودند قرنی نگذشته دکره ارض
دینی جز اسلام نبود نظام عالم و زندگی به بی دینی
محال است از روشوه که مرض خانه براند از هست متمدن اروپائی
بی دین (پروگرام) مرتبی برای خود قرار نداده لاجرم
در مماشات با او (پروگرام) صحیح بدست احدی نمیافتد
بی دین زاجر قلبی و پلیس مخفی ندارد بهیچ قانونی مقید
حقیقی نیست در بی دینی آزاد مرد از هیچ آسایش متصور نگردد
حسن محاسن و قبح قبایح نزد بی دین مساوی است نکاح
و سفاح احیاء و اعدام راست و دروغ امانت و خیانت
یکسان مینماید کر (لا امانة لمن لا دین له)
آسایش عباد و آرامش بلاد منوط بدین است که متدین
دست بخون و مال و عرض و ناموس دیگری سرا و
علنا نمیاندازد
خردمندان گویند دادیان آسمانی برای نظام عالم
شریعتی بهتر از اسلام نیامده که سیاسات و اخلاق
و حاجات نوع بشر را الی الابد دستوری فرموده اند

موافق

۸۲

پروگرام ترتیب

جوان ممالک اسلام را کی آشوب انداخت
پیر دو چشمت را باز کن تا برادر دیگر
چهار رکن امور را با اهلیا داخل و ظاهر از شعلها
خارج چون پنج پایک از شش جهة آب را
گل نموده ماهی برای خود بگیرند باز هم
در هفتاستان یان ستاره روشن ندارند
جوان راستی این گوزهای سه ظلی تولیج
وطن را بدتر دل پیچک دادند و جان از
هر چه نه بدترمان درکر کرند
پیر عجبا از نود دیگر میدانند خود این
لوسها ایلاد و سند و باز حال پیوستشان
می پندارند

موافق با حال جنس انسان کامل

فقیر مولا در سیاحت خارجه بعضی رنک و بوها بود! نفر بید مسلمین بعادات و شرایع اصلی خود رفتار نمایند و صنایع اروپ را بیاموزند بهشت زمین بلاد اسلامی است

لهذا باید اولا اهمیت داد برسوخ ایمان در قلوب مردم ایران و هر که را بدین محکم تر یافتند مصدر امور دولت نمایند (پروگرام) مدارس را تغییر داده اطفال تا چند سال مجبور باستحکام اصول عقاید و فروع مسائل و اداء فرایض باشند تفتیش حال معلمین بکمال دقت شده بعد از یقین باسلامشان بمدرسه راه دهند درس ابتدائی پارسی دینی و اخلاقی باشد علوم پارسی را ترجمه نموده مطالب مخله بعقاید را حذف کنند در طبیعیات بساده لوحان بفهمانند مؤثر خالق طبیعت است و هر اثری را او در نهاد طبایع نهاده و خلق آن طبیعت فرموده نه بهویت خود این

طبیعت

جوان: خورشید اسلام را خیلی ستاره لازم است تا عالم شمسی را انتظامی تمام باشد بالعدل قامت السموات والارض

پیر: سلطان عقل وزیر همت جوان عدل سلطان زهد علماء جهل امراء حکمت پیر قناعت زنان صناعت مردان اجرا بزن و صناعت قناعت را مگر مردان را

جوان: اختصاص دادی مگر یکی نیست را بمرد اختصاص و خیاطی نشاید قانع باشند و بفرنگی نگاه کنند لباس را بیست تومان و رفع احتیاج یا زنان بصنعت گرانید و اصناعت نباشد نمایند که هر ملکی را جزء دول میدانست خاصه اسلحه سازی جز مردان را نشاید مردانی که قناعت ندارند هم از فرقه

پیر: صناعت یکی را ندارند و لباس را با صناعت دارند و زنانند و زنانیکه صناعت میدانند در بی هنر را شناعت میدانند در زمره مردان

نفی موجد و واجب معتقد و اول فریضه عقاید [illegible] شوند و انکار صانع را [illegible] بالمره خالق طبایع را [illegible] درامور طبیعت از روی نادانی معلمین اطفال [illegible] رفتند حال یا ده جهال [illegible] وعلما بطریق عشق [illegible] معالج [illegible] متمکن در دنیا [illegible] و رشتی از [illegible] الیوم عالم [illegible] صانع [illegible] علومها از [illegible] میکند [illegible]

طبیعت یافته باشد

ثانیاً عالم ناقص را در کار دخالت ندهند که جهل بسیط بهتر از علم وسیط و ناتمام است

سوم دستکاران و صاحبان علاقه را در امور دخالت دهند عقلاً بهتر است زیرا طبعاً استغناء طمع رشوه را کم مینماید و ملاک شاید دلش بحال املاکش بسوزد و فریب رشوه نخورد ما فقراء میگوئیم پول چرس و نان و دیزی برسد امریکائی بدهد میرویم عمله کارخانه و جاده میشویم کاش زودتر بگیرند دزد در دنیا نیک و بد پاداش و جزا جداً بعمل آید

چهارم قناعت که علاج برء الساعت و نتایج حسنه آن

(یکدهان خواهد بپهنای فلک)

اعراب بپا برهنگی مالک زمین شدند نه بجوراب کش و پوتین و گالش

پنجم جهد در صناعت ولو بمختصر بضاعت باشد

ششم

١ ایرانی نفری یکتومان در سال قناعت کنیم
کند جهل کرور و هر سالی بیش افتاده بیشتر
صرفه نماید بیشتر و نفری یکتومان بر
تکلفات بیفزاید سالی جهل کرور بر قرض
افزوده بیشتر مقروض تر

٢ اگر عمارت را تمام صنعتی مینمودند و دزد کار ایرانی با
این پریشانی نبود که امروزه هر سالی بیخ هزار جوان را
نقصان علم و ناشناسی باحوال مملکت از شاگردان
مدارس بیرون آمده همه بتفصیل توقعات سیاسی
نایل خود را از پایه وزارت فرود نمیاورند و آقا
امروز باستادان را بجائی میرسانند که اگر همتی

٣ بودجه مملکت را بمالیات مستقیم و غیر مستقیم بتربند کفایت جلد
را بمالیات مستقیم و باز ایران را زیر بار قرض
و طمع آنان را نکنند
حد باید کنند

ششم تجربیات و عملیات سالخوردکان بهتر
از علوم خوردسالان است اما اشخاصی را که مدتی
در کار بوده اند و امتحان درستی داده اند که بی تجربه
نکفته اند

(کار نیکو کردن از پر کردن است)

وبخلاف امور صنعتی که کار باید برای ادم هاجست
در مسائل دولتی ادم باید برای کار جست نه هر ساده
رولی (توالت) او بهتر و خود را زیباتر آرایش نموده
و در عنا تو نمایش دهد او در انظار حکیم دانا و اعلم
و اکمل و اعقل جلوه کند

هفتم بروزکار انچه شنیده ایم همیشه پیشرفت
امور از یک کله عبور بوده تاریخ (پطر)[1] و (ناپلیون)[2]
و (ابومسلم)[3] و (صلاح الدین) و (بیزمارک)[4] و
(امیر)[5] ما را خوب روشن و بصیر مینماید والا همان
قشون که بمردانکی نادر در میان دارا دیار بکر تاختند
بد بوانکی طهماسب ثانی اسیر عثمانی شده نصف

توالت: جبه آرایش و زینت

[1] پطر کبیر اول دانا

[2] ناپلیون بناپارت اول جنکجوی دانا

[3] ابومسلم مروزی رفتار او معروفست سیاستش ضرب المثل و همچنانکه نادر امیری داشته کرد و دولت را از بنی امیه به بنی عباس انتقال داد و در حماسه خود کوید
ادرکت بالحزم والکتمان ما عجزت
عنه ملوک بنی مروان اذ حشدوا

[4] پرنس بیزمارک صدر اعظم پروس

[5] ایران

تا همه بدن با استخوان های
اوست وقوام عمارت باستونها
واستقامت ملك با بنا
دولت وملت اما افسوس
ایرانی زوضع بی دیگران
استخوانهارا با تنگنا زدید
مملکت بی رونق وشوکتهارا
خراب کردند وسلاطین را که باید
ازمال ونام وجاه وتجربیات ایشان
استفاده نمایند نا امید ومایوس ساخت
یا در اغوش ملل عیان
انداخت

ایران را باختند

ومجمل تفصیل امروزه که اعضای مرحوم ایران تشریح (صاحب)
علمی شده استخوانها پوسیده ومتلاشی
(هر بندی اوفتاده بجائی ومفصلی)
نه چون نفخه صور اولی که جان خود وجمعی را ازمیان
برد نفخه ثانی از انفاس ربانی دانایان باتحاد دینی
ودولتی وملتی اجزای متفرقه را جمع اورده وبقانونی
که از دین اسلام انتخاب کنند روابط عروق ومفاصل
وعظام را بسته و(باتزکسیون) یك قوه مطاعه ایرانی
روح نباتی وحیوانی دران جریان داده واز خداوند
تعالی مدد فیض قدسی را بدمیدن روح انسانی در
ان خواسته که
(یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من)
(اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا)
جوان این قدر نه سوخته جرس را پك مزن
بده غلیان را تازه کنم صبر کردم تمام شد نسخه

کردادی

کرداری نمیخوانند چه رسد بعمل نمودن دوای بیطی
بگو معجون وجوهر همه باشد

پیر ای والله خانه احسان اباد (توبهٔ نصوح یا طوفان نوح)

جوان شیاطین بکشتی های سیاره[1] وطیاره[2] زیر آب وروی هوا خود را نجات داده وباز آمده اساس عالم را کج مینهند دوای دیگر داری

پیر نفس حق است درویش (ایمان بگرو) یا (تیغ دودو)

جوان باز همان شد اولی ها را ما بوسم شعر الفیه از کودکی بنظر آورده ام

(والثانِ اولی عِندَ اهلِ البصره)

پیر کسی را از رازهای نهان آگاهی نداده اند شاید هزاران سال بگذرد وتقلید بظهور حضرت حجة ع نباشد چنانچه درویش هاشم[3] تاویل حدیث مینمود دایره اسلام بحدی تنگ میشود تا در کره زمین عده مسلم منحصر

بسیصد و

[1] کشتی تحتانی است که در زیر آب دریا حرکت مینماید

[2] بالون وکشتی های هوائی را گویند که از مخترعات محیر العقول تازه است

[3] آقا میرزا هاشم خان اصفهانی

بسیصد و سیزده نفر کردند نه خواص شیعه باین عدد
کامل اند

جوان بی مطالعه نگفته نشنیده آخر اسلام باولش
بر میگردد تا فتوحات حضرت حجة چون غزوه بدر باشد
واین قسم کردند مدرسه امریکائی دختران و پسران را از
آغوش دایه بدوش مردم فرومایه داده نهال بغض
اسلام در نهادانها ریشه نهاده فلح (حضرت رسالت)
را اراجیفی تلقین نموده بتوسعه باب زن تا چهار ونشر
دین با تیغ ابدار
ومیگویند خدا تعالی شده اما زن یکی و دین بهوای
نفس واختیار ولی در مقابل چندان مقام (مسیح راعالی)
ودر باره آن حضرت غالی شده تا بخدائیش گروند
چندی نگذشته پیران کهن رفته ودر ایران نو
کورها خاج پرست مانده

پیر مدرسهٔ امریکائی
(غرض خود میبرد و زحمت ما میدارد)

بچها میدانند انگور غوره نمیشود واب سر بالا نمیرود
مسلمان بقهقرا بر نمیگردد مسیحی شود از دین خود تا
گذشت باطنا طبیعی است وظاهرا بدروغ مدعی مذهب
دیگر و منکر شیعی و مغلطهٔ را که بمذاق اطفال چشانیده اند
بعضی فرنگیان توجیه نموده (پطرس) گفته بود در
یک ایه امر است

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً

وایه دیگر بنفی ابد

(وَلَن تَسْتَطِيعُوا أَن تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ)

همانا جمع دو ایه ۱ مباد که فرمان قناعت است بیک زن
فقیر مولا من علل الشرایع سلیقهٔ نمیگویم اما سنت حضرت
رسول صلعم از خصایص عقل اول بلا ثانی امد وحکمتهای
نهانی داشت تا زندگانی خدیجه منحصر بفرد بود و
بعد عایشه ۲ وحفصه ۳ وام حبیبه ۴ موجب ترغیب تیم و
عدی وامیه باسلام گردیدند ومادیه ۵ هدیه سلطان
مصر و دو سه زن بی پرستار دیگر را که نوبتی داشتند

۱ توجیه و تفسیر ایات نوعی دیگر است پطرس بسلیقه خود تاویل مطابق کیش خویش نموده

۲ عایشه دختر ابی بکر تیمی

۳ حفصه دختر عمر بن الخطاب از بنی عدی

۴ ام حبیبه دختر ابی سفیان اموی از بنی امیه

۵ مادیه قبطیه را مقوقس پادشاه مصر هدیه فرستاد

بامر الهی کفالت میفرمودند و منعه را اگر جهال موهون
نمیشمردند زنا در اسلام نمیشد

وانگهی تعدد زوجات پارهٔ از ضعفای عقل ونفس را
اکمل وشیرمردی را اگر میزان خردش بر همه نفوس و
عقول عالم برتر آمده وقوه اش فزون از چهل پیغمبر
چنانچه در خبر عایشه است وباسه روزبسته روز
روزه بردن وبیک خرما افطار کردن وسنگ خندق
بیرون آوردن وبیداری وعبادات شب باز توانائیش را
معجز دور از فهم بشر دیدن

وجهاد حضرت سیزده سال دعوت مکیان بی شمشیر
بود دانایان برغبت گرویدند در غزوات اولیه
مدینه هم مبادرت از مشرکین شد وتیغ جان شکاف
بتارک بت پرستان عرب خورد اهل کتاب وکفار ایران
وروم مخیر میان حرب وجزیه واسلام بودند وجزیه
نبی اندک واسان مینمود هزار یک وجوه قانونی این
زمان نمیشد وبازای آن اموال واعراض ونفوسشان

۹۵

در آمان فقیر نخوانده گوشواره ذمیه را که بردند حضرت
مولی ع چه گریها کردند و لشکر گرد او و ورود نشر دین در
بسیط زمین بمیل قلبی بود که عقلای عالم احکام و عبادات
و معاملات مسلمین را از نظام تمام و قانون بهتر دیدند و
و بدریای تحیر غوطه خوردند از صدف قومی که هر
اکملشان دزدی و دختر بگور بردن باشد یک دریتیم امی
بیرون آید و کتاب و سنتی آورد که خلق آسمان و زمین گرد
هم آیند بگرد نعلین او نرسند و گویند باین تمامی قانونی
جامع اخلاق نشنوده و کافی جمیع لوازم ندیده و نشنود
و بیقین کامل فرمانش را از عرش الهی نازل یافتند و
عقول بشری را باد را کش عاجز

حال قرنهاست دو پاپیان با دغاه و کتب و صنایع و مدارس
و زور و زر و جلب حیاجات بشر بعلوم و السنه و عادتها
و معاونات خود نشر دیانت مسیحی نموده و پیشرفت امور
دولتی ساخته و چه جدتها و قوای فعاله دارند باز
میلیاردها یک مسلم بعقیده واقعی مسیحی نشده باشد نهایت

هو فتحعلی شاه باصفهان آمده
خرج ضیافت را مباشرین صدر
حوالت نموده تا مبلغش را پول
نموده آصف خانی گذارند
آصف خانی بری بزمین
رنگرزان پیری و پیش
راشیخ العارضین پیر با کیسه
جات قرار داده پیر باده شاه و سید و
پول بر همگند شاه البناده و زنانی لرزان
پیر سید جلیست پیر بادست و زنانی است که
[illegible] پول سفت خانی گفتند شد

مخلد از فنا این زمان
و امان از این زمان

عرض نمود قربان پول سفت شاه متغیر شد
خواسته ایذای ورده ام شاه بخواه آصف خانی را
پیرمرد عامی چه میداند شاه اطلاع از حکم
سفت خانی ادا میتماید شاه ایران نود انش
ایران نودانش
نیست تا این
نظامی از
و اخراج
فرسوده حال در جوانان
پیر کهنه پرست
و بقوتی را کرد و سیاسی
عاقوازی و استرضائی
وا در خالی بفشید یک مالیات
اسکنند بر کف دست اخلاص
شاه نزد اولیای دولت بیاورد
نهاده نزد اولیا یک پولش لیره باز
تا او بدمانا کرسیانیم عاقبت یک
نمیرسد و بیم مصادفی میرود
لا اقل خودشما بگیرید

و از دغاه جمع داعی
و داعی کلیمی الو کوبند کرم
عذر خرج خود خواند

دولت مظلوم [illegible]
و حسابی از خرج ماه ساخت
ازمانها تسلیم [illegible]
[illegible]

ونساوس

وساوس نطاقین ومعلمین در ایشان اثر نموده ضمیرشان
(بیچر) ومنکوهه ادیان وظاهر اپروتستانی هم زبان
جوان (زندان ناس میکده نیکو نهادند)
انها که در طهران و بیروت تشکیل مدارس داده‌اند و معلمین
را از متعلمین خود نهادند بتغییر عادت وروش اخلاق
وصیفت نادبستانان قناعت نکردند نادبستانان
اسلامی را هم خواستند طوری دعوت عمومی نمایند
که بمنقت داعیات بیفتند باز راهی نزدیک تر از مدرسه
فرانسوی و انگلیسی نیافتند
والا دختران در کدام اداره میخواهند بخدمت گرایند و
ایشان را چه شغلی گمارند وچه علم سیاسی و پلیتیکی
میطلبند تا بخوانند فرانسه شان مجبور میدارند در مدارس
(دوشیزگان) و (ناموس) و (عصمت) و (عفت)
و (ستر) و (حجاب) (إِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ)
پیر دیروز فروزنده اختری یعنی دختری از
مدرسه طالع شده میگفت دیری نمانده فقه فرانسه

١ نادبستانان
کنایه از جوانان است

٢ نادبستانان
زنان و دختران را گویند

٣ هرکه این فصول بنگرد و میگوید مؤلف ها
بر ضد علوم و مدارس سخن رانده و بنیان
الله ما هذا الا بهتان عظیم دین مؤلف
ان است طلب العلم فریضة علی کل مسلم و
مسلمه دختران که بنا دادی حتی بجا برنابید
مدرسه بروند اما مدارس صنعتی و اخلاقی
نه این مدارس که تغییر دین و اخلاق و زبان
ایشان داده و قومیت و استقلال الشان
را میبرد

وعلوم شرعی وقانونی را کامل نموده قوی تر از مردان نطاقی کنیم در عدلیه و دیگر دوایر وکالت از بزرگان آورده و گوی سبقت از وکلای مردانه برده در مرافعه ذلیلشان کرده

جوان رموز وکالت برای ماهرویان محتاج مدرسه نیست نتیجه و جوهر شرع و قانون و پلیتیک را از قضاة محاکم بعلم اشراقی و سینه بسینه جذب مینمایند و بمقناطیس باب شادت میر باید مگر بکفالت و وکالت یا شغل دیگر در مشکلات مردم شفاعت کنند

پیر چه صداقتی داری این نتیجه را که سالهاست بعضی گرفته اند و بهمه دوائر وکلای پنهانی و شفعای عریانی هستند گفتار ادیب الممالک نشنیدهٔ

(خواهی که یابی از ستم قاضیان امان)
(خود را فکن بزیر پر دختر احد)

ومن این نکته با وکیلی گفتم گفت هیهات

(چه مردی بود کز زنی کم بود)

شفاعت عریانی اشاره بقضیهٔ فرزدق است که در مخاصمه با زنش نوار در نزد عبد الله بن زبیر رفتند و فرزدق ولیس را نزد عبد الله را شفیع برد و نوار زن عبد الله را شفیعه کرد عبد الله شفاعت اورا داد ... قبول نموده و حق را بنوار داد فرزدق گفت اما بنوه فلم یقبل شفاعتهم وشفعت بنت منظور بن زبانا لیس الشفیع الذی یاتیک مؤتزرا مثل الشفیع الذی یاتیک عریانا در از دو شفیع عریان مثل گشت

باهم پسران آفتاب رخسار مان را بوکالت همیشه رسیتم و دختران هیچ مدان غافلند کرد نود مولا از خانواده

(یحیی بن اکثم [1]) و (قاضی همدانند [2])

جوان عاقبت ایران رفته و جوشها بمن و شما مانده

پیر ایران نمیرود خلیج فارس و کوه دماوند همیشه بجای خود بلا طم و استقامت دارد ما از سعر منزل دانائی هزاران سال مسافت سپهر نور [3] دور رفته و عادات مضره پیش گرفته ایم هر زمان بحال خود آئیم همان بهشت و گلستان امن را می بینیم

جوان امروزه در میدان عالم و معرکه در هم و بر هم ایرانی چه جولانی بنماید

پیر شطرنج باز هوشمند را گاهی نقشه بازی چنان پیش میاید که هر حرکتی برای او ضرر دارد و میبرد دست با طرف مقابل باشد و مهره های او بجای خود ثابت تا رشته بازیش نگسلد و راه شاه مانش بر حریف باز نشود

[1] یحیی بن اکثم در زمان مأمون قاضی القضاة و معروف بفطر بازی بپسران و دعبل در باره او گفته
قاضی یری الحد فی الزناء و لا یری علی من یلوط من باس

[2] افسانه قاضی همدان بالفعلنبا لیپرح در گلستان است

[3] سپهر نور مسافت براه شمند فرامش است همه دقیقه تقریبا بیج و پنج سال کوهی

جوان اماله کردم این ساحت راچکونه سیاحت نمودی
پیر بظاهر گروه مؤتلف بباطن قلوب مختلف
عجالةً چون

(گله فی کله) (رمه بی شبان) (ساحر و مسحود)
(جابر و مجبور) (حاضر و دد محظور) (جاهل و مغرور)
(عالم و مستور) (آزاد و ماسور) (نازان و محصور)
(امر و مامور) (مامور و معذور) (فرمانده و مجبور)
(دوست و منفور) (دشمن و منظور) (دزد و مجسور)
(دروغگو و راستی مشهور) (منقلب و ملدرستی مذکور)
(مصروع و معلم سیاسی) (مجنون و منقح اساسی)
(تاجر و تاجرباشی و هر بیلک) (کاسب و کسبش دزدی ایلسنک)
زارع و بگذا بی سینک الله صد فرسنک)
(عجوز و بحسن یوسف عزیز شوخ و شنک)
مدیران دوائر سرشان دوار خمر و بنک)
(اسیادا ثر دستک سیابان زیرسنک)
مکر درا این بحران کابینه از بحر و حساب عرقیست شغالی

بمریض

شاه تعریف عزیز کاشی باشد
که کتب یک ... ساله
غوله

بمریض ناتوان عنایت شود

(نومیدی را بسی امیداست)

(پایان شب سیه سفیداست)

جوان درمیان انها چه زیادتر یافتی

پیر من ازحجره اخفاء بیرون نیامده شنیدم صدهای مصفادارد

(فسق[1]) (فجور[2]) (فتنه[3]) (فساد[4]) (فضول[5])

(فلاکت[6]) (فنوگراف[7]) (فتوگراف[8]) (فترصندلی[9])

(فوم جدید[10]) (فضای خیابان[11]) (فایتون زنان[12])

(فرق بازشده[13]) (فرقه های مختلفه[14]) (فامیل آخر درفته[15])

(فامیل وصله نکرفته[16]) (فابریك خرسازی[17]) (فخربی فاء[18])

(فقراء اخوان الصفاء[19]) (فهرست الف باء[20]) (فرسود کیادباء[21])

(فل گردو[22]) (فال اردو[23]) (فالوده نخ نخ[24]) (فرنی دوپیچ[25])

(فصل الوچه[26]) (فضلای نوچه[27]) (فضلات کوچه[28])

(فصاحت شادلاثانی[29]) (فضاحت راداتی[30]) (فسون متکلمین[31])

(فلسفه متعلمین[32]) (فرهاد منتظلمین[33]) (فراعنه قماش[34])

۷ فنوگراف
حبس صوت زنست

۸ فتوگراف
نشستگاه عکس

۱۲ فایتون زنان
درشکه های کرایه که
زنان بران سوار میشوند

۱۳ فرق بازشده
ازجوانانی است که مثل زنان
زلف وا فرق میگذارند

۱۵ فامیل آخر درگرفته
خانوادگان ملوك و
صدور که همه پریشان شده اند

۱۴ فرقه های مختلفه
کنایه از احزاب اعتدال و
انقلاب و دموکرات است

۱۷ فابریك خرسازی
کارخانه که مردم را مبتر میکنند
فریب میدهند

۱۸ فخربی فاء
خنده میشود

۱۹ فقراء اخوان الصفاء
که درتمبرها پیسرپیده
بعضی ضعفا همان که میبینانید
وقوی دردولتی ...

۲۲ فل گردو
گردوهای تازه تر کرده ها
گردوهای نازه تشنه کرده
مربع علت زمستان راداشته
وگویند گردو فل کنیداه

۲۳ فال اردو
خانه نشینان وبعضی دیگر
مرها تفال میزنند که
اردوی سالار الدوله
یا اردوی یاغی کجا را فتح نمود

۲۷ فضلای نوچه
کنایه از بچه های
تازه ملتبس بعلم مند

۲۹ شادلاثانی
مردم بی علم ...
تازه را گویند که ...
خود را ...

۳۱ فسون متکلمین
چون زبان درازان
ونطاقین مردم را گمراه
مینمایند

۳۰ فهرست الفاظ
چون ترتیبات ...
وکتابچه ها را بحروف
الفاء کنا داده اند

فلاسفه

(فلاسفه اوباش) (فنك زدن فاش) (فدائی فناك)

(فطرت ناپاك) (فغان برفلك الافلاك) (فوق گوشت)

(فطیر نان) (فقیر غش كرده) (فراتش نكرده) (فاقد ایمان)

(فارغ آزادیان) (فانی فی الشیطان) (فرادی اوطان)

(فراق عیال) (فزونی خیال) (فسخ عقاید)

(فقدان فواید) (فوق العاده جواید) (فتوحات مجاهد)

(فتح الباب مفاسد) (فعله بیكار) (فجوره مكار)

(فضره آشكار) (فراش آماده) (فاعلون ساده)

(فاعلات زاده) (فعل وانفعال عكس افتاده) (فنون سیئه)

(فروش هستی) (فرش هیچ شرطی) (فراش فرد سیئی)

(فرع در فرع) (فرفره گلی) (فقیه فكلی) (فقه فرانسه)

(فكر ابالسه) (فتاوای حادثه) (فیزیك ایران نو)

(فلس فرنگی ما بها) (فقرای مولای منتشا) (فرنگی فعال ما یشاء)

(فشار برفرمانفرمایان) (فراست دندان) (فریب چشم بندان)

(فراغت گوسفندان) (فرصت گرگان) (فسرده حالی بزرگان)

(فنای چیز فهم) (فجاه پر وهم) (فرج سخت ترازشدن)

۳۵ كنایه از عوام است كه سخنی از خطبه وسیاسی گوش میدهند

۳۶ فنك زدن یعنی فغان شنیدن وقتان وفغانه معرب ...

فوق گوشت كنایه از گوشت ...

۴۴ سابقاً عرفا و درا اولیش فانی فی الله بودند امروز این عصر فانی فی الشیطان شده

۴۸ فزونی بی كفایت

۵۳ همه اتفاقات ۱۰۲ تعلد او نیلیشی قاهود مجاهد نشد

۶۷ فرفره بچها كاغذ سرخی را چیا نیلی بوده وسبز حلقه بوده نیست بی شناخت میچرخانند وبی شناخت بابچه اخوندهای مكتب

۶۹ فرع در فرع تنزل در تنزل معاملات

۷۳ فكر ابالسه

فكر شیاطین النبی

۷۴ فتاوای تازه كه پیدا شده در قوانین

۷۸ منتشا چوبی است تراشیده جنگلی گره زیاد دارد ودرا اولیش بلد نیست كرند واینجا كنایه از آن است كه دانایان ووطن دوستان اسباب دست وقوت ندارند

۸۴ دندان بفراست میكنند عاقبت سنگ وجیه میشود

۹۰ هر بوخیالی تفكر عاقبت این وضع را نماید نجاه میكند

(فرج بدتر از مصیبت) (فوج فواحش) (فوت فرایض)
(فحش در عرایض)

جوان چرا آن فایی که مطلوب اهل وفا و نه کاسه شفا بود در پرده خفا گذاشتی

پیر نمیدانستم شما هم تا خوش شید و الا اول میگفتم
(فرج حایض) (فلان فایض)

جوان مطرز را دیدی

پیر متیز باشید خدا حافظ

تمت الکتاب فی محرم سیچقان ئیل ۱۳۳۱ این نسخه برای فروش نیست اصفهان درب مخلص دکان صحافی

آقا میرزا جلال اگر کسی از خواص نسخه بعاریت خواست داده میشود

تصنیفات مؤلف (تاریخ نصف جهان و همه جهان)
(جواهر الاشعار و الامثال در اخلاق) گنج ایران)
(گنجینه انصار) (منشآت عرب و عجم)

فوت فرایض از نماز و روزه و زکوة و غیرها

مظلومین از لبس کسی بعرض شان نمیرسند بتوسط جراید و عریضه جات بلکه مینویسند

ومزاست

بسم الله الرحمن الرحیم

(ملحقات سیاحت نامه)

جوان شما که این دل سوخته و جگر افروخته را دارید چرا بحضرت ..... سردار اسعد که بزرگی با حلم است و خویش را اول کله با علم میدانند و کتابها مینگارند و همه دم عنوان حفظ وطن دارند اظهار نمینمائی

پیر درویش زوار را در ان ساحت کاری نبود سعی شما بسیاحت نایل طبعشان را بعرایض خود مایل ندیدم

جوان چه گفتید

پیر عرض نمودم حیات و ممات دول و ملل را در تواریخ نوشته اند از عهد جیان و کیان تا عصر قاجاریان هر مملکتی بعیاشی و راحت طلبی پرداختند بنیان خویش را از ریشه برانداختند اعمال گذشتگان چرا عبرت باقی ماندگان

جوان وجدان شما را وادار تا این معتقد ایران نوشتماید

پیر وظیفه ایران دوستی عزیز وطنی است که این اختلافشان را صیقل دهد شاید دم ایزدی مجالشان دهد

جوان مسئله واجب کفائی است بعهده دیگران بگذارید و نگذارید بعهده طمع مغرضین بشوید

پیر اگر هرچه پیش آید عیبی نیست دل با تا فغاد دریابی

در حقیقه دولت را مظلوم ببیند

جوان شما دولت پیشه را مظلوم میدانید

پیر دولت سابق مظلوم مستبد بن بود حال مظلوم میکرد و ...

(جیان هزاران سال قبل از کیان سلطنت داشتند)

جوان بفرمائید و لیست علاج بفرمائید و شما را جواب ...

ملتی که انتخاب وکلا ... وکلا انتخاب وزرا برای ...

پیر ... سعی از اتفاق و ...

میاندگانی نیست که امروزه جز اعمال شهوت در مردم نمی

بینیم بعضی که شغل را منحصر نموده اند

جوان   چه جواب دادند

پیر   فرمودند چنین نیست و حاشیه نشینی گفت

بر لب عمله طرب از کسادی بازار خود شاکی بودند

جوان   شما چه گفتید

پیر   گفتم حق با مطرب است زیرا از بس عیاشین

لهو و لعب را سنت سنیه و سیرت حسنه دانسته همه

قسم آلاتش را از (پیانو) و (تار) و (ارگ) و و و و و

جز و مبل اطاق اند وخته و عموما اموخته و عالم کاملند

محتاج مطرب نمیشوند تا جائی که خبر

(یقرء بالمزامیر فی المزامیر)

امروزه اعجازش بخواندن ملاحده قرآن را در (گراماوفون)

هویدا شده

جوان   دیگر چه گفتی

پیر   عرضه داشتم گنج ایرانی نگاشته ام و مدلل

داشته

پیر اصلا قیاس برهانی است زیرا از یک مقدمه یقینی

۵

جوان در این صورت از خلق بکلی دوری

حصّهٔ جلسهٔ صوت

داشته سطح وطن بسنك طلا میاورد واین غلو مطبوع برای
ترغیب طباع است بحفظ خانه خویش فرمودند چنین نیست
بیشتر ایران کویری ناقابل است

جوان چه جواب دادی

پیر کفتم همان غیر قابل هارا نیز میتوان قابل نمود
واز خاك شور چون اب شور فوائد بود جنکل ومعدن
ونمکش عجالةً باما لبانا یا التی برابراست
فرنکیان در سواحل زمین مصنوعی روی دریا احداث
مینمایند غیراز اراضی سیاره مزروعه
وانکهی اباد و ویران ایران مفروز نیست کویر بزرك وسط
افتاده ودیکر بیابانها بابلاد اباد وصل ومخلوط غیر
معموره رابربط معموره سزاوار است محفوظ داشت
کوهی بزرك رانظر بجواهری خورد پاسبانی مینمایند

جوان دیکر چه صحبت شد

پیر سخن از سالار الدوله بود ذکر فرمودند شمار
سوارش بپنجاه نمیرسد باقی دجاله اند وهشت فرسخی

طهران آمده از خوف بیگجا قرار نمیگیرد
و بختیاری نیز بیش از هفتصد حاضر نیستند
گفتم با این ذهن وقاد و فکر نقادی که خطاب سابقین را تعداد
میفرمایند چرا شالوده را طوری نمیریزند که
هفتصد هزار بختیاری باشد
لطف سلوک و نگاه داری از خانه‌های امراء و ملوک
و اتفاق در رؤسای ایل جلیل و داد و دهش و آسایش
و آرامش بلاد و عباد را بدرجهٔ نمایش دهند که نام نیک
بختیاری ضرب المثل و محبوب ملل و دول شوند
تا جائی رسد که هر جا ایلی باشد خود برغبت بستگی با ایل
جلیل را از شعبهٔ این فامیل گوید
صورت حضرت نا سعد را نقاش در پرده پهلوی شاه
عباس و نادر کشیده
نادر تاج بخشی کرد و شاه عباس اوایل که اختلاف ایلات
ایران را بالمره بباد داده دو سهم عثمانی و یک سهم ازبک
برده و بقیه عراق بجنک خانگی معدن نفاق بود آن

نادر تاج سلطنت را
بعد از فتح هند بمحمد شاه هندی گذارد
بر سر محمد شاه هندی تاج محمد شاه که خیلی
نزد ظرفاء معروف است تاج بود داشته بر سر خود
ملیان جواهر را که نهاده و در جوف
گذارده و تاج خود را که از خطر شمشیر
گذارده ها برای حفظ کله از بستر محمد شاه
ان نعل پاره های قیمتی نداشت بر سر کلاه ببینی
گذارده بود و قیمتی خدان و سیع بود
نهاده و آن کلاه چند
محمد شاه آمد

زمان سلطان
محمد و سلطان حمزه و
اوایل شاه عباس اختلاف
سلطنت بلکه امرای طایفه استاجلو
و غیره افتاده و با هم اختلاف داشتند
دوست و همه را در ذمه
[illegible]

ان حسن تدبیر را در تشکیل ایل شاهیسون فرمود کرد و ١٠٨
نخست شصت نفر و سال فوتش ایل موهومی بششصد
هزار رسید
این شمار بختیاری هم که در طهران اند راحت طلب و
عیاش
دیروز هنرمندی از ایشان سر تخت بود پامنار خواست
برود اظهار خستگی نموده (فایتون) سوار شد و
خود میگفت قبل از سفر طهران با رفیقم گرو بستم و از
فرودگاه شلیل تا فراز مرواربد بیک نفس رفتم و
ننشستم که قوه مرال و پازن نبود
این سوارها روز در بختیاری بشکار و کوه گردی و
شب نزد زنان رشیده کاری بنجم گذاری میپرداختند
هرچند سال از یک نفر ده کره بل رستم هیکل تفنگ
بدست مادرشان از خانه بدشت میفرستاد
چهار سال است طهران امده اند مادامها از هر
سو زنکیشان نموده تا سو زنکیشان نموده و عاجز و

١ سر تخت و پامنار دو محله طهران است بکوچه فاصله
٢ فایتون درشکه کرایه
٣ شلیل محلی است در بختیاری میان دو کوه ... سخت تر از دیگر جبال است بحدی در کوه ... پیاده صعود ... دو فرسخ فراز دارد ... انسان نفس راه ... مرال و پازن است

مقطوع

مقطوع النسل شده اند

جوان دیگر چه گفتی

پیر یکی از مجلسیان تزلزل شهر را از هجوم
سالار اظهار نمود بنده گفتم حفظ تأمینات مرکز و بلاد
الزم فرائض است تا رخنهٔ فتنه مسدود و اخبار نظم و
آسایش گوش زد خارجه و داخله باشد
سر موئی فتن و محن را اهل ثغور و قبایل دور بشنوند
کوهی جلوه داده چون صغری کبری عدد گذارند شمار
اشکالات یک بر هزار میشود چاره از قبضهٔ اختیار
بدر و خون و مال و عرض و ناموس مردم هدر میگردد

جوان جواب چه بود

پیر فرمودند ده بختیاری دویست سوار
سالاری را میزنند یکی گفت با وصفیکه میفرمائید
عدهٔ سالار بپنجاه نمیرسید و هفتصد بختیاری ظاهر
دکانند و این و شاوک دارند و محل سالار نزدیک است
مقرر شود از اطراف طرق فرار برا و گرفته دستگیرش

نمایند تا تزلزل عمومی وخیالات دیگران دفع و
امید شان قطع شود فرمودند نمیتوانند او را بگیرند
ومیگریزد من یک موشی را در این مجلس که سی نفر
شما نشسته اید دعا میکنم اگر او را گرفتید دیدم این سخن
بر بزرگانی که بارادت حضور مجلس داشتند مؤثر شد
خواستم بمطایبه خشنود شان کنم فوراً عرض نمودم
من هم یک گربه دعا مینمایم بجا بگی میگیردش

جوان چه گفتند

پیر مدتی بسکوت گذشت بعد گفتم
عجالةً اتفاق ایلیت را نگذارند میان بستگان بنفاق
منجر شود که نفس آخر محتضر شده و نیکنامی مطلوب
نتیجهٔ ذلت میبخشد
فرمودند من استعفا داده دخیل امری نیستم گفتم اما
و تخیل که امروزه محنت این صحبت بیشتر است باز
تمکینانی از حضرت اسعد دارند موقع بی طرفی دون
بخت بود که بسمند اقبال سوار شدید تا چون

فرانسوی بتوانید مردمان کافی را کفیل امور فرموده و دو چار مشکلات برونی و درونی نشده همه بزرگان زعماء وشهری سر و جان بکف نهاده حاضر خدمت وخادم حضرت باشند وترقیات که در خاطر داشتید پیش آمده باشد

جوان   شما اگر دوست واقعی بودید چهار سال قبل این پیشنهاد را میکردید

پیر   بنده بکرات مشرف بودم وقبول زارت داخله را از ایشان مستبعد دیدم خواستم عریضه بنگارم دوستانم گفتند حالا گذشته

(والشاهد یری ما لا یری الغائب)

شاید صلاحی بوده ما وشما نمیدانیم

بعد هم اتفاقاتی پیش آمد از خیالاتی که تقی زاده بر سر [1] داشت وحضرت ایشان آگاه شدند و (پیرم [2]) خواست بر باید و دو زکار هر کدام را لعبی دگرگون داد از دست قضا وقدر یکی بی پا [3] و دیگری بی سر وتقی زاده باشد [4]

1 — سید حسن تقی زاده میخواست ایران را جمهوری نموده وخود رئیس جمهوری شود

2 — پیرم نخیر بهمین قصد و با سنا افتاده وچون خود ارمنی بود و از ارمنستان ترویج ایران خیالاتی در دماغ خویش راه داده

3 — اشاره بستارخان است که پا ایشان گلوله معیوب شد

4 — اشاره به پیرم است که مقتول شد

بیتش در بدر و باز حضرت سعد صاحب خیل ولشور

جوان   بحضرت رئیس الوزراء چه عرضه داشتی

پیر   حفظ اتحاد و اتفاق و ایلیت را فقط

خواستگار شده چون ریاست و سیاستی از دیرین

زمان اموخته اند بعضی از این در بزرگتر ایشان ممنوع نشویم

جوان   دیدی حضرت میرزا جواد خان سعد

الدوله را با آن هوا ها بطهران حاضر ساختند و از هر

هوائی انداختند

پیر   نشنیده (ان الجواد قد یکبو)

جوان   اگر نائبی در خور ایران عالیه یافتی

پیر   (الاسماء تنزل من السماء)

ایرانیهای نو خودشان این طفل نو رسیده را ایران

کنونی نام نهاده اند مگر روزنامه ایران کنونی نخوانده

مدتها ست نشر افاق است

جوان   راست گفتی حالا نظرم امد دیروز

یکی

اقای صمصام السلطنه

نجفقلی خان بختیاری

در عرب مثل است بعضی است

یک دو کلمه هم بنویسیم

سعد الدوله

یکی از روزنامه فروشانش گردم اصفهان بود دیدم
دکان خبازی از ظهر تا شام برای قرصی نان با پول
کف دست حیران است شاطر خباز هم اصفهانی بود
بلهجه میدان کهنه گفتش

(ایرون کنونی که نداره یک نون)

(بگذار روبکیر باز ایرون قدیم)

جوان راستی چه زود قحط نان وقطع خانمان
ایرانیان شد

پیر سریر زندگانی بر چهار پایه است
(امارت) و (زراعت) و (تجارت) و (صناعت)
دورکن آخر از اول با دول بود وما محروم ابد و
ازل امارت را هم عقلای قوم در ادارات ببلژیکی
داده‌اند بزراعت قناعت داشتیم المانی برهن واجاره
میبرد باید عجالة دست برانی بهیچ پایه بند نیست جز
خایه گدائی دستمال کردن وتخم دزدی او یختن

جوان ایران کنونی که با داد داد اصلاً جاوگیری

از قلم

از قلم بعضی جراید نمیدانی برای مملکت چه فواید میبخشد
تا به پنجوبان قدح یزدان و مدح شیطان ننمایند

پیر من پیر شده و از زندگانی سیر بمهمل گوئی
حاضرم سر خود را پای دار ببینم شما چرا

جوان دود غلیان شما را اگر در آورده‌م بوئی از حرص
بد ماغم خورد کیف گرفتم و راستی در اصفهان غایبانه
حضرت ...... اشرف
عین الدوله را مداح بودی و نظر درویشان را
میشنودی که سر سلسلهٔ بزرگان و امید عقلای ایران
بکفایت ایشان است هیچ بزیارتشان نایل شدی

پیر تشرف و تملق حضور را از ارادت درویشانه
دور دیدم روزی شرافت محضر ... نظام الملک را یافته
اتفاقاً آفتاب جمال ایشان هم بمشرق نظامیه تافته حضرت
نظام الملک باقتضای حسن نیت بزرگان دربارهٔ
درویشان باطلاعات و نگارشات فقیر مبالغه فرمودند
و تقدیم تاریخ اصفهان را ترغیب نمودند

شش سال چشم اهل وطن کور و کشته بی
تا عینه دولت از نظری نو عین دولت
یادگی نواب دوجود عین الکمال هم
محفوظ دار که بو وطن دین و دنیا

حضرت میرزا عبدالوهاب خان
نظام الملک
پسر میرزا کاظم خان
نظام الملک نوه مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم
صدر اعظم آفتاب است و نظام الملک ماه
(مشوق شاعر کار اعتمادی)
(کار شیخ ابوالعلی انوری)

دراثنای سخن آثار ملالت حضرت اشرف را از مشکلات
زمن بسیار دیدم عرض نمودم میتوان دستوری
نگاشت که بر مالیات مقرر دیناری نیفزوده بعضی
وجوه غیر مشروع چون باند دل مشروب و و و نیز
ممنوع گردد وظیفهٔ فقراء هم مقطوع نشده بتمامه
برسد و صد فوج مرتب کرفته شود و بقرض حاجت
نیفتند

جوان چه فرمودند

پیر استعجاب غریبی نمودند که میترسم مانند
عنوان مشروطه خواهان باشد اول میکفتند بی
کلفت و زحمت دولت و ملت هر دو راحت میشوند

جوان چه جواب دادی

پیر عرضه داشتم بلی صد فوج اما ایرانی فقیر
مولاد دیگر نکات این سخن را من میدانم تو هم میدانی
بعد گفتم عجب از تعجب حضرت اشرف دارم که صدق
عرضم را بهتر از همه دانایان میدانند و عارفانه

تجاهل

نکته مسئله صد فوج ایرانی بگیرید
از ایلات و دهاتیان هشتاد هزار
نفر میشوند در ششماه مأمور خدمت
حقوق و ملبوس و تدارک بلد هفتاد باتفاق
مواجب صاحب منصبان بیشتر از نفری
صد تومان نخواهد شد و شانزده
کرور خرج نظامی ایران است

تجاهل میفرمایید

جوان   درست گفتهٔ زیرا از نظر انورشان محو نشده سال ۱۲۹۹

علاوه بر صد فوج سوارهای دولتی و ذخیرهٔ قشونی و دستگاه سلطنتی تا چه پایه بود و جمع و خرج دولت را مرحوم آقا[1] تصفیه نمود هشتصد و شصت و چهار هزار تومان دخل بر خرج فاضل آمد

اما فقیر مولا تقصیر ندارد آنچه این مدت از سخنوران شاد لاتان شنیده اند افسانه و افسون جادوگران بوده و در ایشان بازی ساحران ید بیضای معلومات شما را با آن قلم از درشکاف کر تراشه عصای موسویت بلحاظ اقدسشان هیچکس نرسانیده تا چون حضرت مشیر السلطنه[2] و حشمة الدوله[3] انصاف دهند اگر پنجاه سال دبیران دولتی بنشینند باین نهج استقضای مطالب و استیفای مآرب در جهات هلاک و نجات ایران نمینمایند

[1] مرحوم میرزا یوسف مستوفی الممالک در انشاء و دبیری ایران جناب آقا میگفتند.

[2] از وزرای معتبر و چندی صدارت عظمی ایران بودند و در دیانت و اطلاعات و مسایل بی نظیرند.

[3] حشمة الدوله سالها وزیر رسایل بودند و بهتر از ادب و نحو و انشاء و علوم داخله و خارجه مسلط و با بصیرت اند که عقل [illegible]

جوان شما چندین سال قبل که نه (از تالک نشان

بود و نه از تالک نشان) ثنای حضرت والاحضرت را در

گنجینه ودیعه نهادی و نیات مقدسه شان را پیشنهاد

عالمیان نمودی غریبست هیچ سخنی از ایشان در

میان نمیاوری

پیر (کل یوم هو فی شان) امروز که تشریف

برده اند حقیر بخیالات خالی آن مقام عالی را نبرده

عجالة بدعا گوئی که پدرم بمرحوم ناصر الملک نمود قناعت

مینمایم

(الهی عاقبت محمود گردان)

جوان در حضرت سپهدار اعظم که با ایران دوستی ضرب المثل

بودند چرا عرض مصائب ننمودی

پیر مقام منیعش را اجل از اظهار اینگونه مطالب دانستم

و آنگهی آن بزرگوار بتمام حیثیات خود ادای تکالیف را فرمود ایران

نو قابل نبود که اراذل را بان حضرت اغراء نمود عجالة بکنار دمی از

تصدیعات امثال ما که اراسفه و ابله مردمیم اسوده باشند

جوان شما که امروزا فلسفه ایرانی میشناسید و تقلید اروپائی را انتقاد میکنید ... بود و اصلا

جوان: غیب میگوئی درویش

پیر: ای والله

جوان: میان دو انگشت من بنگر ایران را بچه شکل می‌بینی

پیر: مگر فراموش نمودی چندین سال قبل گفتم بشکل بیضه شتر مرغی که بچه‌های ایران تو بر هوا انداخته اند بهر پهلوی زمین آید ناچار میشکند دستهای بیگانگان بر هواست تا بربایند مادر وطن که دود دستش بجایه مالی دیگران بنداست پاها بلند کرده باامید یکه دست طفل نوزادی از میان پاپلش بیرون آمده بیضه را بگیرد

جوان: آخر چه شد

پیر: ندیدی تخم بسینه مادر افتاد بیضه و سینه هر دو شکست واب از زهره جا گذشت تنها خودرا بروی آن بیچاره انداخته بهانه تطهیر کثافت سپید و زرده را میلیسند ضمناً یکی پس و دیگری پیش و سومین بدنها و چهارمین بگوش مادر وطن فرو کرده تا فیها خالدون همه جایش را دیدند الهی اجل این دو سیاه را از دو بر سان تا هر دو از شعله جگر دریم و در عیب بنای وطن قلم

(بیم است که بر بال ملائك زند آتش)
(این برق جهانسوز که بر خشك و تر افتاد)

سوم کهنه پرستان لشاه ۱۱۸۴ ... پایه سر برده ... وزیر فقرا از منبر ... مسند را اقامه اشتند میکردند خداوند این ... خرافه ... بازدر ... بوسانند هرچند این ... تجمیل ... اما بعضا دمن ... سال اینخانه خلل حیا افتاد تا سیصد ... است بناچار برای اعتقادشان باقی است ... حفظ و تعمیرش را بیشتر در نظر داشتند تا ... که یقین ... هفته دیگر تا پیراهن و زیر شلواری یکسر نه عوض میشوند طعنا و عقلا چه دلبستگی داشته باشند و کاش نمک دیگر بر خشان نباشند ... سه دو روز است وزارت داخله را بعهده عین الدوله داده اند شهر آشوب که سالها مقابل حضرتش ایستاده و توانائی برضد لی مقابلش نشسته و معارضه خرابه را برپا داشته فردا ناچار این بقیه کهنه پرستان هم استعفا میدهند و باز چرخ دولت میخواهد خوب است یکی بمعارض بگوید دشمن عین الدوله دشمن ایران است. هانم ازان

لعل گهر باش
همه پرخاش
چه نمانون
مکن ... نورا
با ایران برو
مگر ... باش

تمثال طفلان از غرور و فرزانه اند

صـ تمثال من گنج است قرین من دیوانه‌ام
گنج آن‌ها که منم دیوانه‌ام

من بسر کودکی و پیر شدم سیر   از روش کودکی چرخ معمر

پیر شدم من بکودکی و عجب نیست   پیر شود نطفه در مشیمه مادر

گردش این چرخ چنبری بد و سالی   سر و قدم را خمیده کرده و چنبر

بیشترن از کودکی است پیر و قد خم   جز بعصا راست نی چو شیخ موقر

زاده ایام پیر و مادر فرتوت   لعب جوانی گرفته با پسر از سر

یائسه گردد زن از گذشتن پنجاه   خود نشود حیض و نه بزاید دیگر

وین جلب پیر هر شب از بد ایام   نطفه حیض آورد هزاران دختر

هر چه فزون گشت عمر دهر بدیم   سیرت و اخلاق کودکیش فزونتر

زشت و سیه باد روی دوره که این دور   مطلع هر زشتی است و مصدر هر شر

تا بکی از جورت ای زمانه خوشی   ور ز چه تحمل کنیم ظلم تو دیگر

چند چه سیماب زنده با دل لرزان   بی نفس و بی زبان و عاجز و مضطر

عمر جوانی برفت من بچه امید   با تو مدارا کنم بقول مزور

یا بفریبم ترا چه رنگ بعالم   در بر نیرنگ تو فتاد موثر

کشتی بخت غریق موج چنانکش   چاره نیاید ز بادبان و ز لنگر

خون دلی را که قسمت همه خلق است   در قدح من زمانه ریخته یکسر

خون

خون جگر خوردنم مبین و جگر بین … گشته بسیلاب خون دیده شناور
این بشنیدم که رنج جان و غم دل … اهل هنر را ز نخست مقدّر
من که هنرمند بیستم ز چه ایام … تیغ ستم بر سرم کشیده بکیفر
ور هنرم حل مشکلات معانی است … یا ورق منشئات و فردی دفتر
گوی بس این سخره ها که نیست مراد بیش … قابل این ریشخند و لایق تسخر
خواندم احوال سال و ماه کما هو … دیدم تاریخ روزگار سراسر
زادم خاکی و نسل او که گرفتند … هشت جهات زمین با سود و احمر
از خط دریای یخ بقطب شمالی … تا بجنوب آمریک ارض منوّر
ز اوّل خلقت که آفرینش عقل است … تا بزمانی که هست بر همه محشر
کس نشنیدم ز خاوری و خطائی … چون من بد بخت مبتلا و بد اختر
جمعی گویندم این کواکب شر لیک … همچو زمین خاک و آبی است مصوّر
نیر لیلی آفتاب و ماه ستاره است … کان بشمارند بغیر صانع اکبر
خالق بیچون بیافریده در آنها … آدم و حیوان و جسم نامی و جوهر
خود بیقین دان که آن کواکب هم نیست … تیره شب کس چو روز بنده مکدّر
میگذرد بیست سال عمر که تا هست … از پی کسب فنون جنونم در سر
چیده ام از باغ خاطر همه میوه … پر چده از گنج دانش همه گوهر
بسکه سپردم ره سطور مخطط … شد تنم ابریشمین بکاغذ مسطر
لیک همه بد بلای من چو بطوطی … نطق و بطاوس نقش و زینت شهپر
تا بشود جسم پاک من همه چون خاک … پاک بسوزند می چو عود بمجمر
وانگه ذرات خاک من بفشانند … تا بنسیمی شوم ز دیده مستّر
باز ز بوی خوشم دماغ جهانی … گردد چون روضه بهشت معطّر
جسم گرفتم که سوختند و فشاندند … جوهر جان را چه میکنند هم آخر

ماند و حقیقت مرا گناه چو یوسف
در به کنعان اسیر کید برادر
جرم دگر و پاک طینتی که چو او نیز
حبس شده سالها بتهمت منکر
یا چو خلیلم بحق شناسی یکدو
نیست دو و نکیم از آن برادر و مادر
تا ز کرامات با نیم که رو غیرت
از ره بغض قسم نهند بمو ستمگر
صبرم از ایوب در گذشت تو گوئی
صبر بکام مرا هلاست چو شکر
یکتنم چون تنور و کوههای پر آتش
یکدله چون موم و کوزهای پر اخگر
ای نفس آتشین بسوزان این تن
وی قفس آهنین بتران این پر
کرده ام سر داده گو می او بنشانم
عالم بالا و زیر سوم و یکسر
دم مکش ای جابری تنگ و مخلوق
لب مگشا بر ثنای خالق داور
دست تو کن بحق و رو تا لل
بر قدم مصطفی و آل مطهر
وز نظر دین پناه شاه جوان بخت
سلطان الجهان سلطان المظفر
باز بخوان از حیات دولت و ملت
الخ برای شهان کشته مکرر

صدو

جوان با همه دفاع شما از کهنه پرستان بسبب ظلمهاکه از ایشان بیادگار مانده و امروزه ملک بر هم زده شده

پیر کو تا مستبدین ایران نوشته برنادانان نموده که هر کس اساس مشروطیت چید خانه خود را بشهادت برچید مثل اشیخ خراسانی و بهبهانی و شهید اصطهباناتی و مشیر الدوله و ستار خان و و و و و و و باز امروزه پاره مستبدین پیشرفت در کارند مشهادو بعزیمر لباس را گردانیده والاهمان عبید الله است مختار شده و در دار الاماره نشسته از این تخلیط در دولت ما عدل مشروطه را تفریط مینمایند و دستور استبداد علنی و نهانی میدهند

جوان شهادت از بزرگان بزرگ سعادت بوده که البلاء للولاء و ما چه عدویم دشمن و دو خون کشیم دوست وانگهی بساط استبداد که بیشتر برباد رفت چون علیحضرت[۷]

پیر و و و و و و و و مدرسین انها را هم از مؤسسین مشروطه قلم داده که بخت دستخط را بخشیدن بصحه پدر تاجدار کند راند و لزوم مشروطه را بر حکم شرعی داد و در مقابل حق از طبقات عاشره چون اقبال و معدل هم که استبداد را استقبال نمودند بنگرید روزگار چه اقبالها بانان نموده

جوان اقبال الدوله کرد و خیابانها فریاد میزند[۷] استبداد من ایران را بمشروطیت مایل و مایل نمود و رب مکروه ادی الی محبوب

پیر بی رو به نگفته مقدمه سفر انصار انی را در شوال ۱۳۲۶ بخوانید و دعوی اقبال را قبول کنید

[۷] مخلوع سادس و مقتول ثالث

[۷] مشروطه خواه واقعی من بودم نه ایوان

در اذرماه جلالی که از دستاویز اقبال و معدل پای جوانمردان و ناله پیرزنان بفلک و شبهات اهل باطل ظلمات حقه امان اجبانا اگر بعرض ملک میرسید در دربار عظمی نداشت ملائکین اصفهان و مضافات برای تسعیر و اضافات الملجاء بمسجد شاه البجاء و هر صبحی در صفه جا گرفته یکی از متصوفه که مقامات صفا را از دور تر از همه سعی داشت در بر در رسید شخصی پرسید شما که خود را پیشقدم و بر بیگانه و خویش مقدم میشمردید تا خبر این ساعت تقصیر طاعت و بامر جماعت امروزه خرج اتباع را برسانید تا خرق اجماع نتوانید گفت وقتی احرام این کعبه و مقام بستم شنیدم صدر الادباء زیارت عتبات را عازم و پاس

الفت دیرینه دیدارش لازم بود
دیگری گفت افسوس انصاری هم از مهاجرین شد و هر چند مسجد پر از اهل معانی و
بیانست ولی جای او نمایان تا عریضه ارباب فلاحت را با ملاحت بنگارد و هر نثری را زکیه
فصاحت زارده بکار آورد دیگری گفت این پاس چنان آشفته دیدم که شاید نام خود را
فراموش داشت و شیرینی عبارات را بفقر با تلخی ذائقه او نسبا دود بود که گفته اند
سحری گرفتند سحبان وائل بحر فی عاجز اید چو باقل دیگری گفت دیر زمانیست مرا با انصاری
انسی تمام و در فنون نجره و حمامیم در معضلات شدائد که در رشته زندگیش گسسته و زبان فصحا
بسته و خامه ادباء شکسته میشد با سودای خیال و ضعف حال که در او قوت داشت و
از روزگار آشفته و بخت خفته شبهای بسیار را بیداری میگذاشت باز کمیت سخن را چنان
بار مجال میراند که متخیله را درک آن مجال نمیماند و در و پرده دیرانرا بدیهه او عقب میماند گواه
دعوی سال ۱۳۲۴ که از انقلاب مشروطه و استبداد در غالب بلاد فریاد بود و طغیان
متغلبین زیاد سابقه کس فر همانند نداشت صحبت کس بوی وفائی نداشت
... که هر فنی را استاد و چون بوجار لنجان تابع باد بود بغضب عده از علاقه را حسش را
سلب و خود را بقلب ایران جلب پس از انچه میدانید راه بیشماری گرفته و انچه از او بحضرت
والا در نظم بیشتر میگفت کمتر شنفته زیرا بعد از مرحوم مشیر اشخاصیکه محیط بر دایره اصفهان
واحد بر اجزی هزاران رخنه نمیدادند
بهزار چشم گوش مینهادند نام انصاری بزبان حضرت ظل السلطان نگذرد
خاصه با رقابت ... که در مراقبت بی نظیر ولا تامن الامیر اذا غشك الوزیر دشمنان
خانگی که خانه بر انداز دیرینه اش بودند بکینه کهنه هر روز گربه تازه بدست گرگان دو باره
باز برایش میرقصانیدند تا ظلم بی اندازه او را پای بست محضر حجة الاسلام و ثقة الاسلام نمود
و مجملا از آتش عدوان دیك كله اش بجوش و چون کشتی چهار موجه چرخ افکار او حرکات بی
مغشوش داشت که ناگاه سروش مشروطه سکان عالم را بخروش آورد حضرت والا وا فا با
طرح مقدمات و طرز انتخابات و نشر اوراق و تشکیل انجمن و دستور و کلاء بر او تکلیف نمودند
و بهیچ گوشی زبان عذرش را نشنودند انصاری را دیدم

وحیدًا عن الخلان فی کل مورد   روزی یا پانصد پاکت با ورقهٔ انتخاب بخط خود برای علما
و بزرگان و بازاری و بازارگان میفرستاد و هفته صد رقعه از ساحت تحمیق بایران ورود
افتاد و داد سخن را میداد و من یکی از لیالی رمضان مهمان او بوده و تا صباح نغنوده بعد
از سحور و خستگی شب دیجور مامور ثقة الاسلام با پروانه رسید که بیست شیرازه را امر است
جواب حجة الاسلام آقا میرزا ابراهیم را الان بنگارید و بتعجیل مشروطیت را حماسی اظهار
دارید انتصابی سلسله با امداد بسیاهی مداد اقدام و قلق در افق بتمام نشده که رقعه با تملم
رسید دیگری گفت ابقیز ده فصلی را میگویید که فرستادند در نمرهٔ ۴۲ حبل المتین
و دهم مجلس درج و با اکثر لطایف نکات را بخرج نداده بودند تا از مهمان دلایل ایرانیان را بمشروطه
مایل نمودند بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد واگر با این طریقهٔ مشروطیت اساس
نهاده بودند اختلافی در بزرگان ملت و دولت و اختلالی در ارکان ایرانیت نمی‌افتاد و برقیات
ما پا بر فرق کیوان مینهاد دیگری گفت نسخهٔ اصل را من حاضر دارم و خواندنش را باجازهٔ
حاضرین میگذارم

دیگری گفت   هو المسک ما کررته یتضوع

بعرض میرساند   مدتها است از هر جا بر ما فقط صبا و شمال مشتعل احوال موحشت
اشتمال میشنوم   ما خطرت من نحوکم نسمة الا تمسکت باذیالها   تا وصول رقیمهٔ کریمه
که بمنتهم را روشن نمود اما عجب که از روایات مرسل و مسلسل هر گونه حدیثی بکار جز حوادث
امروزه که آثار ضعیفش نیز در فارس اشکار نشده و شیرازیان که سنهٔ ماضیه مصدر غیرت
شدند از حسن استقبال الوارد متابعت شعاع نام مطاع نمودند بدرباریان مردانگی و
ثبات را تعلیم و اثبات کردند و مجاهدات تا مردم طهران را بشور و شوری افکند
و نور تمدن و تدین و مواخات و مساوات آفاق را روشن نموده و بر اقطار ایران که ظلمات
جهل بصائر و ابصارشان را تار کرده نمودار شد جز ظلم و نفاق چیز دیگرهم هست نامش
عدل و وفاق   و ما افسد الاسلام الا عصابه   تا مزن کارها و دام نعیمها
بعد از انکه آثار دین و ایمان و عجم و ایران نمانده   روح خلق که ثروت و امنیت باشد رفته
خلق فانی صرف شده بیگانگان با اشنائی شما نه با شمایان این گله بی صاحب را اکله

ساعت واهمه لحم کرده نزدیک بود نام اسلام از جراید ایام محو شود بحمد الله دست
غیب آمد بر سینهٔ نامحرم زد

عنایت الهی باعث حجة اللهی لوای شریعت را افراخته ومردم عراق وآذربایجان بجان
کوشیده مجلس شوری خواستند وقلب رئوف اعلیحضرت که دولتش با عیش مؤبد وجیش مؤید
قرین باد خود بمیل باطن واختیار ظاهر اختیارات مطلقه را بمشروطیت مقیده فرمود که
سر زهوا تافتن از سروریست ترک هوا قوت پیغمبریست هر عاقلی را نظری دوربین باشد
میداند مشروطیت کتاب وسنت را محاسن بیش از آنستکه در وصف سخندان آید

بدو اسلام بیش از کمی اعراب مؤمن نبودند وکان الناس امة واحدة فی الکفر بهمین اسلوب
شوری والتزام قانون شریعت در بیست سال قصور قیاصره وکنوز اکاسره وذخایر خاقان
ودارا را مالک ودارا شدند ونور اسلام بسیط ارض را فرو گرفت که اگر معاویه شیخ خلاف در
امر خلافت بنیاد ننهاده بود ودمان عرب را بحروب متوالیه بر نینداخته بود قرنی نگذشته سلسلهٔ
بشر همه مسلم میشدند تاریخ عجالة مختصری از فوائدش را عرضه میدارم والقلیل یدل
علی الکثیر والقطرة علی الغدیر توصد حدیث مفصل بخوان از این مجمل

اولاً تا خارجه مقابل دولی که دنیا از طمع تیز وقصد جنگ وستیز داشتند چند فوج
معدودی باستعداد بیش نداشتند امروز بحمد الله تا سی کرور ملت مجاهد جلوگیرند مسلمین
دیگر ممالک نیز در حمایتشان بهیجان وبغیرت اسلامی بذل مال وجان مینمایند

ثانیاً سالها است وقتا اولیای دولت بمصادرت ملت وملت بمصارعت با دولت
تلف شده طرفین بجذب ودفع وقهر ومهر یکدیگر را ضعیف نموده ورقبای اجنبی یا فرصت را
مغتنم دانسته هر دو را مقهور کرده امروز که متحد شوند مگر پرده هر که بیرونی بود چنانچه
دشمنی خانگی آید که اهلش صمت ولا یعقل بر سر وکله یکدیگر زنند هر چه هست بتاراج وبغارت رفت
منهوب وهمه را منکوب نموده اما اگر هوشیار وبیدار باشند بیگانه جرات ورود ندارد واگر
هم آید از بیم آنان راه فرار میسپارد

ثالثاً بدیهی است وضع قانون برای اصلاح مفاسد وتکمیل نقایص وترقیات ملت و
دولت بمشاورت صد رای منتخب از ده کرور آراء مستقیمه بهتر از یک رای سقیم مبتلا واسیر اغراض

باطله و قوای باطله و اهواء دوست کداخته و دشمن نواز نیست که همه همت و وقت را اگر بحفظ شخص خود بکند زاید مکفی نیست چه رسد مملکتی را محفوظ دارد

رابعاً وقتی اختیار مطلق با یکنفر باشد بغرور قدرتش از اینچه خطر دولت است باکی ندارد همه میدانند فعال ما یشاء بودن سیرت سبعین و سنت سنیه بزرگان ما است بتجربه و شوق همه سابقگان کلی ثروت مملکت را برباد میدهند چنانچه شنیده بود در استقراض نخستین زمان بازپسین شخص اول گفت حساب کرده ام خلق ایران را نفری یک پول فروختید فرمود خاموش باش که اگر شما را بشناسند میفهمند این بها را هم ندارید عین میاورند دیگرانان که بدها نشان دهند نعمت خورده از بیم و امید فقها زبان را از عیب را بسته و بمدح کشوده اند

الناس اتباع من كانت له النعم   والويل للمرء ان زلت به القدم   اما چون مجلس وکلاء و وزرا باشد افراد انان مراقب یکدیگرند بر رشوه و ملاحظه و اغراض نفسانیه جرأت خیانت ندارند مقصر تبه را بدستمال آتش زنند فلان وزیر دو پای خود را نمیگوید یک قاشق آب شور چه قابلست بخشیدیم دیگر سرزادو هرو و سرخس را بقمار شب و خمار صبح برباد نمیدهند داغ داغستان بردل نماند و امر گرجستان مشکل خوارزم و افغان فاله نمیشود و شکی و شیروان از آله مکران و بلوچ را بحرف پوچ و سلیمانیه و شهرزور را بزور نمیبرند وکذا فعلل و تفعلل که بیشه نمانده بود نقش وطن از نقشه جغرافیا نیز محو شود   کوه اگر جزو جزو بر گیرند   متلاشی شود بدور زمان

خامساً فریضه شورویست هر روز بدعتی دفع و سنتی وضع نماید تجارت و زراعت و صناعت را بکمال رسانند و بسالی صد کرور طلا و نقره ما بینوایان را که بجای امتعه بکیسه فرنگ میبرند بترویج صنایع داخله نگذارند بیرون رود بلکه صد ملیون دیگر هم از بیرون وارد کند از کشف معادن و نشر مخازن و ابداع معامل و اصلاح معابر مشکلات زندگانی و تجارت مسافر آسان و خلقی که غالبا در دایره دزدی و گدائی و مفسدی و کلاه برداری هستند دارای شغل و کار نشده   گدا چون دیگر ممالک اکسیر میشود نه کثیر

سادساً بنا بقانون مصادره اموال برای نفع خود همیشه دولت را مکروه ملت و ملت را مبغوض دولت خواسته اند را کل بوده ما هی بگیرند همه فوائد از این ره کنند و دانسته که صد هزار لانه خراب نمایند تا خانه خود شان آباد گردد چنانچه بزرگان در خراسان از سوء رفتار حکمرانان بطغیان

برخاست وهمچنین فلان وفلان ولی قانون تابع شخص نیست ووکلاء موظف بعوارف ملتند
اگر خیانتی بموکلین نمایند معزول ومخذول ابدی خواهند شد حق المقدور در آبادی رعیت
سعی مشکور دارند خاصه امروزه که زبان وقلم نکته گیران مادون بکشف اسرار وهزار حسن
در عیب جوئیشان بمودار است هم باحثوا عن زلتی فاجتنبتها وهم تا قسوتی فاجتنب
المساویا

هفتم از آخر استبداد دولتیان از زوایای قاصر خود دار ایران غادیر نشین میدانستند
وباستقلال امور اطمینانی نداشتند میپنداشتند برودی از مملکتشان بیرون میبرند کالعیر
یهدم من خوف الی اسد بخشت حدود وحجرات خانه را قبل از اظهار هستی تسلیم مینمودند
دوم هر چه میتوانستند از سنگ وچوب عمارت کنده وبرده وپای بست خانه را بدست خویش
ویران کرده که این نتیجهٔ عاجل است امروز میدانند ملک ازلی ابدی ایشان است ناچار بحفظش
باید بکوشند

هشتم ستمکاران اطراف در استبداد که اقتدار تابك صاحب اختیار بود بستگی را
با آن یکی بهزار رشته استوار نموده وپیش رادیده وده را تاخته از مظلومین هر چه میخواستند
برده وخورده وبدعت ظلم را جاری کرده واز مؤاخذه ایمن بوده زیرا خاك افتاده با دیهای
اگر وقتی توده از آن تشعر فود برابعرض ورپر میرسانید فوراً بامب تدبیر خاموش وبفقدنی او را
در نزد شاه نیز سرپوش مغایب نموده ولی در پارلمان وکابینه وزراء اعمال عمال جرم آشکار
وزبان صد نفر را کوتاه ودست ستمزاد را از کردن پول وپلیتیک بستا میخواهد

نهم غالب نزلات ما از ناامنی وتوهم خاطر وهستی اعظم کابر فلان تاجر یا زارع
یا پیله ور یا پول دار یا صنعت گر یا هنر ابچه را داشت از خوف متغلبین یا در درون خاك
نهان بود یا از خاك ایران بیرون مینمود کای نسا صیاد بیرحمت مدام
بهر این پرها نهد هر سوی دام چه ثروتهای بزرگ بیغما نده وعاطل وبتلفات ضایع و
باطل میشد ولی هر روز تا امین حاصل شد هر کس آنچه هنر اندوخته وسیم وزر اندوخته
بکار انداخته وچنان نیست که از صدر اول دولت تا آخرین پایه رعیت هستی خویش را
ببنکهای فرنك دهند واصل وفرع وما به ونفعش را دیگران بخورند ودست ...

جز کاغذهای هفت رنگ نباشد که بانک شاه بیش از مکفی بود برد و لخواه ندادند و
مملکت ما را برهنه بدبختی بردند   در امنیت نفرهای پنجومان شریک بانک ملی شوند
دویست کرور سرمایه و خدا میداند از این مبلغ در آب و خاک ایران چه نهرها اجرا و
شهرها احداث و تجارات دایر و صنایع شایع و معادن کشف و معامل ایجاد میشود
از این یکصد و ده هزار ایالتی صد هزار بیکاره هست که برای حفظ خود یا غارت دیگری عمر نفیس
را صرف فلان و بیش مینماید   و سالها رنج برده و سائلی بدست آورده تا روزی سر امیری
را ارد و ورد یده   و فقیری را از پا در آورده   ولی چون قانون عدل و مساوات باشد
همه فارغ البال دنبال صنعت و کارهای میروند   و راست کرداری را جلوه میدهند
ترقی را براه درستکاری پیش میگیرند   بر مکنت و مکانت میافزایند
اجرت خور دسترنج خویشند   دولتمندی بگنج خویشند
دهم دول عالم بذل همتها نمودند تا برای اتحاد کلمت و اتفاق ملت خویش جهه
جامعی تحصیل نمایند
امروزه بعد از کرورها تجارب قرون و دهور و نظر در حسن و قبح امور حب وطن با نژاد را
کدامیک اعتبار است جنس و وطن پرستی را در انظار و قلوب بزرگ نمایانده قبلش را شهید و
و دوستدارش را عزیز میشمارند   و چون در دین خویش ثباتی ندارند و ادیان مختلفه در مملکتشان
بسیار است اگر دین را مستمسک دوام مینمودند   هر قومی نفی دیگران و استقبال مذهب خود
کرده و با اختلاف ادیان اختلاف آراء موجود   ولی ایران بعینه خداداد است عموما مسلم
و صحیفه آسمانی چون قرآن و گنج شایگانی از احکام فرقان هرگاه شورای مملکت و مشروطیت کتاب
و سنت در کار آید   اسلام طفلی است یکشبه ره صدساله میرود ترقی را بجائی میرساند
که اروپائیان بدریای حیرت فرو میمانند   باری سند از دلیل بسیار و مجال دلیل علیل
که تلک عشرة کاملة   خواهش است در انتخاب مهاجر و مقیم عزم را تصمیم دهید
و سلام علی ابرهیم   دیگری گفت عجب آنکه در ۱۳۲۴ موسسین مجلس و وکلاء هم از
نکات مشروطه بیرون بودند   چون نابینایان شب تار هر یک فیل را بمقدار حس خویش
تشبیهی اختیار نموده   حتی اکابر دولت را امید بدیهم تعبیراتی بی اعتبار که موجب عبرت بو

مینمودند اما انصاری وظایف منتخبین و دستور انجمن را چنان نگاشت که پس از هشتماه
وصول نظامنامهای دار الخلافه بنقطه نقیصه و اضافه نداشت و هریک از وکلاء مجلس را
هم تذکره از خصوصیات مجلس داد چنانچه شرحی که برای اطلاع جناب آقا میرزا مرتضی قلیخان
وکیل ملاکین فرستاد اگر در مجلس خوانده بودند این تحمیل و تبدیل نقد مجلس در کتابچه موقوف
و برفرض برگشت تشعیر هم از دو روی وقوف بود

دیگری گفت انصاری در مشروطیت رنجها برده
مگر نه در عراق عرب وقتی ترتیبات سلانیکی بتسجیل مشروطه از اسلامبول آمده این خطبه
تازی را در محضر ولاة ترک با فصاحت حجازی مرتجلا انشاد و بتوسط او برای سلطان
عبد الحمید انفاد نمود که عراقیان تعجب میکنند عجمی و عربی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي خلق عباده أطوارا وجعل الموحدين أحرارا والصلوة على النبي
الذي سن المواخاة في الأصحاب وأخذ أمير المؤمنين عليا لنفسه أخا بالرأي الصواب
وأمر بالمساواة في الحقوق بنص الكتاب وفضل السابقين والمجاهدين بالتقوى ونيل
الثواب وعلى آله وأصحابه الذين اقتدوا بسننه وآثاره وشرطوا على أنفسهم اتباع أحكامه
والاهتداء بأنواره
وبعد فمن أعظم الآلاء ونبأ المجيد في العصر الجديد أن السلطان الوحيد
وظل الله المديد
ملك صاغه الإله من جوهر المجد وصاغ الملوك من عرضه خليفة المسلمين السلطان
عبد الحميد أعلى الله رايته في الأرضين ألهم بالرأي السديد بأن يبعث في البلاد
أولي البأس الشديد من خواصه الذين بذلوا مهجهم دونه في المعارك وصادوا أعداه
بالشبابيك أعني أكابر السلانيك الذين علموا الناس محاسن المشروطية وشرائط الحرية
وخلصوهم من الذلة والرقية وشمروا ذيل الاجتهاد بإعلاء لواء الإسلام وإنفاذ

امر السلطان والمباني المسلمين من الاسيباء والاروباء والافريق بالتوفق الى الاتفاق و الايتلاف بالكلمة الواحدة وبارتقائهم معارج التمدن والسياسة التي من شانها الرياسة في الحرب والضرب واخذ حقوقهم المغصوبة في الشرق والغرب والترقي في الصناعة والزراعة والتجارة والامارة

فالحمد لله على ان غدا — للشمل بعد الانصداع التيام

ثم ابشروا يا اهل العراق انه طلع في ارضكم نجم الاشراق من سماء الاخوة والاتفاق وهو من علائم الفجر والضياء ونسائم المجد والبهاء واعلموا انه ليس بكوكب واحد بل شموس مجتمعة مضيئة في بروج الكواكب والشموس وتدور في افاقها النجوم الكثيرة ذوي الارضين والنفوس وطالما اخبر المنجمون بسعده واثاره وصدقوا في هذا القول بماثره واخباره انه اذا طلع الثريا احيا الارض وزادها سعادة وبهجة ومدحوه الشعراء بالسنة شتى وما احسن القائل

وقد لاح في النجم الثريا بسعده — كعنقود ملاحية حين نورا

وعرفوه قديما بالنجم الشامي واليوم نعرفه بالمجد السامي — شارق العراق فاستبشروا بقدمه واستضيئوا بانوار علومه واشكروا مطلعه وحيوا اكرامه وقولوا

بشرى وبشرى قد انار الظلم — نجما وقد وضح الصباح المعلم

كيف وان علماء الارصاد قالوا ان نجوم الثريا عشا بعيدة ونورها يصل الينا بالسنين العديدة واليوم نشوقنا الثريا بلبنا ونتزله في عيننا ثم ان العبد الزائر من احفاد الجابر انشدت الخطبة مرتجلا حتى لا يفوت شكرنا العاجل وان شاء الله نهدي لكم عوارفه بالفرائد المنشورة في جرائد الحقوق لكي تعلموا فضل السابق على المسبوق

دیگر بیت گفت — نصایح بهمه زبانی محاسن مشروطیت را و دبعه گذاشت
پارسی ساده را نیز بدیهه مینگاشت

وخود پاسخ نامه زرتشتیان یزد را از زبان انجمن بی تفکر و محضر نوشته و ارسال داشت
بدیهه

بنام یزدان بخشنده مهربان

انجمن ناصری زرتشتیان در سایه فرهی آفتاب درخشنده ایران و دادخواه و پناه جهانیان شاهنشاه کیهان و فرزانگان فرهمند فروزنده اختران بهارستان پایدار و سربلند باد نامه

گرامی نامهٔ گوهربار آمیخته با سپاس کوشش انجمن اسپهان را در آسایش و آرامش هم‌نژادان
و نیک‌نژادان بسپاس نگران یزدان آرایش و ستایش جشن نوروز جمشید و تابش خورشید
را از کاخ ماهی بشاخ بره که اگر گردش یابد زمین از خوشه بره و نیز گویند
نزد اخترشماران امروزه سره و فره است در آن رشت سپاهان بخامهٔ زرین فزایش داده بودید
تابش بخشود و شکوه و شادی افزود امید که همواره نهال آرزوی انجمن در نیروی
خسرو فرخ نهاد برومند و از پرتو مهر سپهر بدرخشید افسر شید چاکر و بیگانه که بود
دادگستر بهره‌مند و بمهربانی نیک‌اندیشان بهارستان از باد خزان پراکندگی گزند
بوده نگارشات را با انجام آرزومندید پذیراشیم پاینده باد روز روشنی بخش داد
بار جمشید دوستداران نیک نهاد

دیگری گفت انصافی را بسیار لازم است بسابقهٔ خدماتیست که دیگری براو سبقت
نگرفته اول تبریک عید را باید غایب شمرد الله ازکانه تلگرافاً از جانب حجج اصفهان او ابنا
و مخابره نمود و بزرگان فراگرفتند ولی چه گویم که سخن از دروغ گویا راست آید
که گفت هرکه در مشروطیت بیشتر قدم زد بریشهٔ خویش بیشتر تیشه زد آخر انصاف بده
بدو چیز که انصافی در این اساس قلم زد در تواریخ هم نشنیده‌ایم و اینک پاداش از مشاهدهٔ
اوضاع خانه‌نشینی بدبختیها و سختیها است

دیگری گفت از بی‌طالع از بیست سال قبل که ایران‌دوستی را پیشهٔ خود نمود
خود را خانه‌نشین کرد مگر نه جواب نامهٔ آقا سید جمال را که نوشت هدف
چه تیرهای ملامت گشت

دیگری گفت راستی آن نسخه اگر موجود است بخوانید که شنیده‌ام بشوخی نصایح
پسندیده دارد

رقعهٔ آقا سید جمال‌الدین واعظ در ۱۳۱۶

قربانت شوم (یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود) واحسرتا من فراق قوم هم المصابیح
والحصون عجبا اشتباه بزرگی کرده بودم که طهران را بهتر از اصفهان و عروس ایران
میدانستم ان بعض الظن اثم یارب از هرچه خطا رفت هزار استغفار

شهد الله تعالی که از روی انصاف بدون تکلف و اعتساف نسبت طهران با صفهان هما
نسبت خار با گل و زاغ با بلبل است   هر که گوید کلاغ چون باز است   نشنوندش که دیدها
باز است   ولیس یصح فی الافهام شیء   اذا احتاج النهار الی دلیل   ذره را با مهر انور و
قطره را با بحر اخضر چه نسبت است   این العقب من الحیا والثری من الثریا   تفاوت از
زمین تا آسمان است   قل لا یستوی الخبیث والطیب ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا
الحرور   اصفهان مجمع افاضل و احرار است و طهران مسکن اجامر و اشرار   اینجا حدیث از
قرآن و کتابت   آنجا صحبت از جنگ و رباب   اینجا اقامهٔ جمعه و جماعت است   آنجا اماتهٔ دین
و ملت   اینجا راستی و عدل و انصاف است   آنجا دروغ و ظلم و گزاف   اصفهان بحمدالله
از یمن توجهات بندگان حضرت مستطاب اقدس والا روحی فداه بهشت زمین بلکه فردوس
برین است   طهران اگرچه لیس الخبر کالعیان   آبش زهر جحیم است   و هوایش رشک جحیم
صبحش چون شام غریبست   و شامش چون دیدار رقیب   و هذه جهنم التی کنتم توعدون
آبش متحرک بالاراده و نامی است   و هوایش مدلول شعر جامی   از جهنم خبری میشنوی
دستی از دور بر آذر داری   تنباکوی همگان چون مذهب و ایمان در طهران معدوم
باز تنباکوی کریکندی سکش با این تنباکو میآورند که از محله باد کاشان و حسن آباد خوشتر
میآورند   خربوزهٔ زرندی مثل ملا   هر بندی تلخ و بی مزه است   جهان تالک از این
هر دو تا یک به   خباز بی انصاف در بهای یک قرص نان فراضهٔ جان میخواهد
همه جان خواهد از عشاق مشتاق   ندارد سنگ کوچک در ترازو
گوشت گوسفند بشاخ آهو بند است   غنی و درویش بگوشت بز و میش قانعند   و اگر پیدا
شود امان از کرشمهای قصاب که بمراتب جمعیت و ریاستش از میرزای آشتیانی و آقا سید
عبدالله بهبهانی بیشتر است   روح پر فتوح سعدی شاد که این شعرش مرا یاد آمد
کس در آن شهر ندانم که گرفتار تو نیست   هیچ بازار چنین گرم که بازار تو نیست
از ترس تکلفات فوت و تجملات عملهٔ موت کسی جرأت مردن و جان بدر بردن ندارد
عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی   طهران اطفال امرد دارد با زلفهای مجعد   دلبرا
شوخ و شنگ دارد   و دختران خوب و قشنگ با روهای گشاده و خاطرهای آماده برسر

هر یوزن و درون هر کلیش از هفت ساله تا هفتاد ساله نر و ماده خزلف و ساده مقنّع و
معمم منعّت و مکلّا همه جا میروند و همه قسم میخوانند و همه کار میکنند

ان یکی دست مینهد بزمین دیگری پای میکند بهوا

تا دیگر خانهها تازاست و میخانهها در فراز هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو
شبهای جمعه بجای کمیل و مناجات تماشای (سیرک) ترشان میکنند چرس و تریاک
میکشند برندی و کنیاک میخورند زبان روسی میدانند درس انگلیسی میخوانند
ایستاده شاش میکنند با چنگال آش میخورند فاعل هر نوع منکرند شارب هر قسم مسکر
بشنوید ای دوستان از این داستان هفته رفته در محضر یکی از علماء دختری دیدم ارق
من الهواء و احسن من الغماء گمان کردم با حوران بهشتی دوستی کرده غلمان او واز جنان
زانده اند هشت نفر در یک محضر با قبالجات معتبره او را شوهر بودند گفتم چه میشد فراهم
در زمرهٔ خود داخل میکردند تا عدد کامل میشد مختصر شهر بلخ است و در آن زندگانی تلخ
است فیهم ضیاعا من ظهرهم کانهم مصحف فی دار زندیق از حضرت ایزد مسئلت مینمایم
که بزودی بی مراجعت با صفهان کنم تا در هر محضر و بر هر منبر شکر نعمت مینت وجود مسعود
حضرت اقدس والا روحی فداه وانمایم تا قدر بشناسند و باین مقال متهم شوند

یا رب تو نگهدار وجود شه کامروز در عالم اگر دادرسی هست همانست یک لحظه
معاذ الله اگر عدلش نبود ظلم است که بگرفته کران تا بکرانست وزائدا علی ما سبق دعا
گوئی وجود مسعود مبارک را بر خود فرض دانسته لیلا و نهارا اقدام نمایم دیگر باقی
مطالب را آقای عزیزخان رافع عریضه خاطر نشان مینمایند عزّت برقرار

دیده از و موش دل انور کارام جان

جواب صدر الادباء نظر بطبع جوانی با التزام در مدح عرض

فدایت شوم بلکه قربانت بروم خوبان

محض از ره لطف

~~چه خوش است بوی عشق از نفس نیازمندان دل از انتظار خونین دهن از امید خندان~~

عزیزخان با نامهٔ یار عزیزم از در درآمد و جلوهٔ رخسارش مهر انور کلبهٔ یعقوب وانمایش
از چهرهٔ یوسف و حجلهٔ زلیخا داد (قل هو الله احد چشم بد از روی تو دور) اگر بشیر مصر
بنور این ماه کنعان درخشنده دیدهٔ پدر را طلعت او بصر بخشیده نه خلعت پسر حاش لله یا

هذا بشرٌ إن هذا إلا ملكٌ كريم کہ جمالش عنایتی از حضرت ذو الجلال و کمالش آیتی از انوار جمال

این لطف بین کہ با گل آدم سرشته اند
وین روح بین کہ در تن آدم دمیده اند

نامہ بدستم داد و دل از دستم گرفت لحظہ مدهوش خطش بودم و حظ نظر آشکارا از دیدہ و دزدیده از رسول میربودم

کان نقطهای خال چه موزون نهاده اند
وان خطهای سبز چه شیرین کشیده اند

ما الطف ذلك الرسولا　　ما احسن هذه الرسائل

بهتر نگریستم لطیف حوریانی بکر از مولدات فکر آنحضرت دیدم

کارام جان و مونس دل نور دیده اند
با خود گفتم　　گر شاهدان بدینی و دل میبرند عقل　　ز صورت
پس زاهدان برای چه خلوت گزیده اند

بنده هم مقابل لآلی آبدار خزف بیمقدار آرم تا در شاهوار شان در خزف بهتر جلوه نماید که تعرف الاشیاء باضدادها

نخست از خطای طرز سست استغفار جسته گر از وضع زابهر او فرد جی پیدا شد

یا للعجب مگر تمثلات بدیع همدانی در خاطر بدا شد

اما اصفهان فجنة　　لعبت بالباب الخلائق　　هي بهجة الدنیا التی منها بدیع الحسن فائق

و تخیلات خاقانی شروانی از خاطر گذاشته

نکهت حور است یا هوای صفاهان　　جبهت جوز است یا لقای صفاهان
خاک سپاهان نهال پرور سدره است　　سدرهٔ توحید منتهای صفاهان

دیگر از فتنهٔ لعبتان پارسی و شاهدان پارسی نگاشته که طهران دختران شوخ شنگ دارد و دلبران شیک و قشنگ　　فیهما ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین

فمنها الربی ورد
فیها خریت یلوح علی الخلائق
والنهر صاف والنسیم
والطیر فی الاشجار ناطق
والسوس والازهار طلع
والال الازهار دحلت
حیث غصن فیه ذائق

لطف ابتو است در خور ایشان و کبر و ناز
پیراهنی که بر تن ایشان بریده اند

آری إنّ من یدخل الکنیسة یوماً   یلق فیها جآذراً وظباءا

رضوان مگر سراچهٔ فردوس بر گشاد
کین حوریان بساحت طهران خزیده اند

چنین که جناب عالی شیفتهٔ دام واشفتهٔ مدام گشته نه تنها بیست سال اوراد چله نشینی
از یاد رفته بیشترشم دین و دانش بالمرة بر باد رفته باشد

با چابکان دلبر و خوبان دلفریب
بسیار در فتاده واندک رهیده اند

این شیرینی کاریها از سرکار که ذوقی سرشار و فضلی بیشمار دارند بدیع و دشوار نیست

تا در گرفت دامن سودای وصل شان
دستی که عاقبت نه بدندان گزیده اند

گنج شایگان و نرخ رایگان متاع بازار رود کا نشان داده اجرکم علی الله ممنونم و متشکر
بشرکم الله بالجنة تا این فراوانی قطع امیدی طهرانی مرا نا امید کرد
پسران از حسن یوسفی دارند دختران طلعت زلیخائی بزر و سیم سر فرود آرند تیر افسون و شعر ملائی
تاب مشاهدت نبود بمجاهدت رخت بر کشیده هنوز از شهد نشان نچشیده دستی روی
دل خود مالیده ایشان بر او دمیده وحیل بینهم وبین ما یشتهون دست دیگر زیر دل خویش
زده (مرا یاد و ترا فراموش) (ما کل ما یتمنّی المرء یدرکه)

دست گدا نسیب زنخدان این گروه
کی در رسد که میوهٔ اول رسیده اند

ولی جناب عالی که اهل منبر یید در محراب اعتکاف بجد نشسته چون بوریای مسجد خاکسار
شبستان و گنبد گشته چاره شان نموده از ریاضت خسته کوشید

زایشان توان بخون جگر یافتن مراد
کز کودکی بخون جگر پروریده اند

هر بام و شام در لاله زار از گلزار عارضشان گل میچینید و بر چمن رخسارشان سنبل می
بینید سیب غبغب میمکید عناب لب میمزید نار پستان میفشارید لیموی پستان
میگیرید اما نباید (که او از نگه بی نماید از پس)

در باغ صنع خوشتر از اینان درخت نیست
مرغان دل بدین هوس از تن پریده اند

افسانهٔ دختر نیک اختر که در حضرت قاضی جمعی مستقبل و ملاطفی بودند چهره دلپذیر نوشته
وگوئی در مداد خط سواد دیده و سویدای دل سرشته بودند غوغای خاص و عام بران بدن تمام
عجب نیست (هر که شیرینی فروشد مشتری بر وی بجوشد)
گرد این کعبهٔ خرپره تنها اهل سلوک و سیر بلکه رهبانان دیر و کلیسا هم طواف نسا بجا میآورند
(من نیز بر آنم که همه خلق بر آنند)

بر خاک ره نشستن سعدی عجب مدار
مردان چه جای خاک که در خون طپیده اند

شوهران قباله بدست هشت نفر شمرده و برهان از روز الکمال عشق آورده گویا تاسع قوم
ضمیر لازم الاستتار بود که جرأت نام بردن نداشتید یا بقرینهٔ حالیه حذف ما یعلم انگاشتید
نقلی ندارد حکایت قاضی همدان را در گلستان بخوانید و بقاضی طهران راضی باشید
(گروهی این گروهی آن پسندند) کل حزب بما لدیهم فرحون حضرت جمال را اگر دانش
بکمال است دنبال این طبل و علم و توپ و کلم سینه زن و دسته گدا نباشند (که این حیله عمرو
هزار دانا داشت)

زنهار اگر بدانهٔ خالش نظر کنی
ساکن که دام زلف بر آن گسترید اند

چندانکه زیر این گنبد خفتید تا روی از گلدسته اذان گفتید خیل فروج و فوج خیلی گرد شما
نشسته و بعروج مناره راه خروج بر شما بسته با امراض مسریه منافذ بالا و پایین گشاده میشود
بیا و تماشا کن اینان از چشم و گوش و بینی و دهان و میکروبها مغز استخوان لکن افسوس

هرگز جماعتی که شنیدند بوی عشق
نشنیده ام که باز نصیحت شنیده اند

نغمات از نوای مستانه در فضای میخانه که ترانه سنجی اند رنج دل و جان میزاید و شکنج در پرده ایمان میاندازد اربع میگساران را نایه یورث بینکما العداوة والبغضاء نکرده اند خرقه را برند فروخته و خمر ناب بزید خریده و بدیده انصاف ندیده که شراب عالم انسانیت را خراب میکند عقل و دانش میبرد شراب است و آب

خرقاء تلعب بالعقول حبابها | كتلعب الافعال بالاسماء
وضعيفة فاذا اصابت فرصة | قتلت كذلك فرصة الضعفاء

خام طبعان را گفتار خیام که (راه سحر است نه سینه خماری) (از ناله ابوسعید و ادهم خوشتر) بطبع آورده اما از لطف طبعش آگاه نشده که منظور نیشابوری خمر انگوری و جام بلوری نبوده با اینهمه (اینجاکه مجردان حق می نوشند خمخانه تهی کنند و مستی نکنند) و باده پیمایان ساغر جهالت را (فردا بکشد خمار کاشب مستند) شما صحبتشان را نپذیرید و از خرمنشان خوشه نگیرید (فیا شارب الصهباء دعها لاهلها الغواة وسلم للجسيم من الامر)

از طلوع جور و اعتساف و غروب عدل و انصاف اوصاف داده که دین خیالی موهوم بل حرجی صرف شده در معابد ناقوس کلیسائی و کوس ترسائی است

(اصوات رهبان دير في صلواتهم | سود المدارع نعارين في السحر)

دبستانها را بجای صفحه گلستان لوحه پروتستان رواج و مردم را زبان انگلیسی و روسی احتیاج افسوس کاین قصه پر غصه را (من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش)

(فالمساجد غادت للعدى بيعا | وللاذان غدا اثنائها جرسا)

کاش با اینهمه زمان بار بی بار حیوان زبان بسته نبودند بار زبان میبستند و بار و میگشودند صناعت و قناعت اروپائیان را نمیاموزند بتبدیل اسلوب و مسلک و تقلید کلاغ از کبک در رفتار و گفتار دو اسبه میتازند واندوخته شش هزار و ساله را میبازند عجالة این حرف و این سخن انبرنج و محن این چراغ مرده و این انجمن (گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را) اشعار نصر سیار هنوز با مثال سایرین سیار است (ارى خلل الرماد وميض نار) گویا مصادر امور را مصداق وضرب الله مثلا هو سر است (و در خانه اگر کس است یک حرف بس است) اما از مستی نعمت و راحت نه چنان بخواب غفلتند که اگر بر جای پیرهن

سینه پاره کنیم بیدار شوند و سرانجام خود منکر گردند چه جائی که اندوه ما بخورند

دامن کشان حسن دلاویز را چه غم
کاشفتگان عشق گریبان دریده‌اند

بازیهای سیرک و تیاتر و ابتوار شنیده‌ام موجب طیش جهال و عیش اهل حال گشته

امور یضحك السفهاء منها — ویبکی من عواقبها اللبیب

ملاهی و ملاعب‌شان را شوخی می‌پندارید — و زنهار قدم نگذارید
بسا فالا که از بازیچه برخاست — چو اختر میکند نشان فال شد است

شعبده بازان پشت پرده برای ما فالها زده و دامها گسترده اند

سحر است چشم و زلف و شما گوششان زده دریغ
کاین مؤمنان بسحر مبین نگرویده‌اند

اسبها بنام راه فیل میروند کج میبازند و از گوشهٔ ایران رخ نموده که تا قلعهٔ هند را ببازند اگر پیادگان و کتاب خسرو و وزیر فرزانه را بیرنگ بخر بینی بیرون بار بمنفر بستاده اند برشت نردها آب از سر ما میگذشت با یک حرکت فرزین مهرهای فرضیشان را محو ساخته ویرانها دو شش در حیرت لوای شاه مات افراخته میگفت ایران هند و توران نیست که برو ماه بازی در دهان کرک افتد (این دم شیر است بازی مگیر) والقی عصاه فاذا هی تلقف ما یافکون ولی با قضای اسمانی بر نیاید جهد مرد بچه‌های کانی بزرگان دولت شده اند

کاید هنوزشان زلب لعل بوی شیر
شیرین لبان نه شیر که شکر مزیده اند

بازی بگفتار دیگر پردازیم و شرح نان و گوشت را بیان سازیم درد که نانباز هرگاه شوخ طناز باشد جانبازی سهلست و زبان درازی جهل بنای هرات باین مقام گفته

تا بنقد جان بت خبّاز من نان میدهد — عاشق بیچاره نان میگوید و جان میدهد

اگر آن طفل کوچک ثرا دو را موچك زد بخش را نگرید که پادشاطر است نه با دخاطر یار نشسته میخواهند و تاج دست

و برای قصاب نیز اشعار مهستی را بنر ایند او هم چون دنبه مرغوب دارد و خوب از پوست

بیرون میاورد باید کنش را بو سید و سنبلی چرب نمود دیبا رود رهی که از پس و پیش دو خیره
کرده باید بدهید و مرهمی بر ریش خویش بنهید ولی استاد شو را

یا برادر بیا زد ماغ شو وده یا جنان کز شیخ ماز مو بتمنای گوشت مردن به که تقاضای قصاب
روضهٔ خربوزهٔ زردبد و مرتو هر بندی را در خوزهٔ سالک اصحاب و مالک کرگاب سراج
الملک خوانند یا از خربوزهٔ معروضه و ظیفهٔ فقرا را مفروضه شمارند

وبطیخة خمریة عسلیة — واوراقها من فوقها کغمام
اذا شققت شبهتها باهلة — وان کملت کانت کبدر تمام

تنباکوی همکان را بیرون از دایرهٔ امکان دانسته که مثل البدل بحر بر و بر پاک و بر بندی کنیاک
میبردارند اینجا روا است بنویسید (جهان پاک از این خبیر ناپاک به)

ان فی الافیون والعلیان والشای الغشاة — الثلث استضعفونی لعن الله الثلثة

قلم الشین یاب سنگلج و باد شهریار و خاک سیاه و هوای تباه و وبای اصفهان دشمن سخن را
کار آخر نموده و تجلات قوت و تجلات عملهٔ موت را اگر افزون نوشته شکایت شما حکایتی نیست
نزدیک علی آباد بملک الموت دوره حسان العجم گوید

دیدم سحر کهی ملک الموت را که پای — بی کفش میگریخت ز دست وبای ری
گفتم تو نیز گفت چو رب دست کین گشاد — بو یحیی ضعیف چه باشد بپای وی

چون میدانم از حریفان انجمنی دارید و یا ظریفان ما و منی را زبان لطیفها پردازند که
اصفهان مدخل عباد شرا ز مخرج معنا داشت بگوئید از آن متاع کثیف خربوزه لطیف بعلل
والطفش را این محل میاورند و یا این خاکرو بر کشتی بار

اینجان دمی فدای تن خاک اصفهان — وی خاک اصفهان حسد توتیای ری

خامه شکست و نامه تا پایان نقش بست مداد خوشید و مغز جوشید سماور از جوش افتاد
و خروس سحری بخروش و باران باده نوش مست شراب و ما مست ساقی جمال در نظر
و شوق همعنان با تبه والباقی عند التلاقی

شرح دیگر که صدر الادباء بوعد خواهی آقا سید جمال الدین نوشته

قربانت شوم

بیا دیک نفس ای بادهٔ زنام جمال — که دیده سیر نمیگردد از نظر بجمال

شهد الله تعلقات قلب ارادت سگال بدان خلال و خصال و اجمال و کمال

نزد آنجناب و که جان را نموده مالامال   که جای نقش نگنجد با تحمل و قیل و قال

والله در من قال

جری حبکم مجری دمی فی مفاصلی   فاصبح عن کل المشاغل اشغالی

خاصه در این حال که ماه اعمال ارتحال و هلال شوال استقبال دارد و خیال ان یگانه بهمال دل و جان را بسلاسل و اغلال میآورد

فراق دوست چنان تنگ نیست بر دل من   که دشمنان که بفرصت بیافشند مجال

اجمال مقال جناب شیخ زاده الله الجلال عید فطر را من الغد و الی الاصال بدار الملال نزول اجلال میفرمایند اکر از ذات بیمثالهم بشرط انعام و افضال و فرط اکرام و اجمال نهال امال بنده را بر براورند وهم سفر طهرانی را در این مهمانی میوه نوبر   زهی سعادت بخت و شرافت اقبال و باز خلاصه ابدال عرض حال میدهم بکمشغال اهمال و عذر باشتغال را در اجابت سوال جود بار طال قبول معیار و مکسال نمیکذارم اکرچه جز انفعال در این نزول و استقلال باری نمیارم

بخاک پای تو جانا که کر سرم برود   زسر بدر نکنم همچنان امید وصال

والبسط فی الاقوال یورث الکلال

جواب ثانی اقا سید جمال الدین واعظ باو

جعلت فداك ومتعت بطول لقائك   ورد البشیر بما اقر الاعینا بمحضر من الاحباب فقلت یا بشری هذا کتاب   فاسروه بضاعة ونور القلب واضائه کما قر عیننا بالایاب المسافر فلما شاهدنا مضامینه الشریفة وطالعنا عباراته اللطیفة

کروح الجنان وروح الجنان   وبرد الشباب وبرد الشراب

قلنا ما هذا قول البشر ان هذا الا سحر یؤثر   فسرت القلب وقرت العین وادت الادب واهدت الطرب   ودعت الی الرسم المألوف والعهد المعروف بالفاظ رشیقة ومعان دقیقة التی ودت عرایس البدیعیات ان یکن معها فی بیت ولکن راودته التی هو فی بیتها عن نفسه وغلقت الابواب وقالت هیت لك ونادت هی من وراء الحجرات لمثل هذا فلیعمل

العاملون وفي ذلك فليتنافس المتنافسون وكلّ اناء بالذي فيه يرشح وما انصف
الحريري في المقامة الحلوانية في قوله ان خلاصة الجوهر تظهر بالسبك ويد الحق تصدع رداء
الشك هذا والولد الحر يقتدي بآبائه الغرّ

وان كان من حبشيّ ابوه فانّما ‖ توارثه اباء ابائهم قبل

والله تعالى يعلم انّي لا ارى لنفسي التناول لمنافرة خطابكم ولا لمنافثة كتابكم فضلا عن جوابكم فانك
لله الحمد قد خضت من البلاغة بحارها ورضت من الفصاحة صعابها
قطعنا الرجال القول وقت سباته وقطعت انت القول لما تورّدا وما هي الا قول ابي العتاهية

اتته الفصاحة منقادة اليه تجرّر اذيالها ‖ فلم تك تصلح الا له ولم يك يصلح الا لها

ولله درّ من قال

عقم النساء فلا يجئن بمثله ‖ انّ النساء بمثله عقم

وحقّا ما اقول لو كان بديع الزمان في زمانك وايامك ما كان الا بديع يوم او نصف
يوم وكانت مقاماته من المتروك بمكان امّا انا فليس لي في الادب ولا قدم في الادب
لا ناقتي فيها ولا جملي كلّا ولا اعرف باطنه من ظاهره ولا عجره من بجره وهل
يطابق معوجّ بمعتدل وما كل من اخذ القلم ومشى قد اجاد في النظم والانشاء

فما كل ماء كصدّاء لوارده ‖ كلّا ولا كلّ مرعى فهو سعدان
فللفصاحة ركبان اذا ركبوا ‖ فيها ابرّوا كما للحرب فرسان

ولعمري انك لانت ذاك الفارس وهذا الرجل نسيج وحدك وفريد عهدك اما وابيك
الخبير انك فارس المقال ومجلّي ذا رسان العوام وانك اغنيت المسامع والنهى بقولك
عمّا في بطون الدفاتر فلمّا رايت لساني الفأفاء ويدي الجذّاء سدلت دونها ثوبا وطويت
عنها كشحا وانتبذت به مكانا قصيّا وتذكرت قول الجرير في هجو نمير

فغضّ الطرف انك من نمير ‖ فلا كعبا بلغت ولا كلابا

وانشد متمثلا بالنفس

اذا لم تستطع شيئا فدعه ‖ وجاوزه الى ما تستطيع

وهو الدعاء وانتظار
اللقاء في يوم الزينة وان يحشر الناس ضحى لنتميّز بكلامك وطعامك ونطعمنا بخوانك
الشئون ولحم طير مما يشتهون وما تدري نفس ما اخفي لهم من قرّة عين خصوصا في

محضر المولی انسان العین وشمس المشرقین شیخ العراقین واجتماع الحسنین و
اقتران السعدین تلک الجنتین ان لم تحدث حادثة فی البین ولم ارجع بخفی حنین
جف القلم وتم الکلم واسالک الرضا والعفو عما مضی

نامهٔ صدر الادباء بجناب نظام در قضیهٔ خر بکه حاج علینقی بعباس
ولد حمزه دلیجانی فروخته و خر را نپسندیده خواسته بود پس بدهد
نماید حاجی نپذیرفته

قربانت شوم با ضعف بی پولی گرفتاری که با ضغاف پیری و روزه مضاعف است بیام
سرکار افتاده فوت گرفتم و نابید از عباس حمزه شاکر باشم که از بستگان عالی شاکی و بنده
در طی شکایتها و ارادت خود را خاکی اگرچه مناسب است او را عباس خمره بنویسیم زیرا سر
گاوش در خمره خاج علینقی گیر کرده حاجی را سرکار نمیشناسید خر زنگ کز غریبی است
بنده هم شناختم شنیدم ستمگر بزهای جوباره او را بهتر شناختند شبی که دمش را برای دختر
یهودی در خمره زده کلاه دم روباهی سر گذارده کف میزدند خربز و افسار رنگین نادمی در
کفر و اسلام معروفست ادم عار نیست فهمیده است دنیا خر بازار است و خر جلای بی قتل
اوهرچه بخواهد بفلانی از پیش برده خر تو خر کرده احدی نمیفهمد دنبال نعل خر مرده
افتاده بکند تا خری را پیدا نموده نعل کند در دلیجان از عباس خری خریده دیدم عجب
خر بارکشی است ان معز خر خورده را یک زمین خرش کرده پیر خر معیوبی را که لاشه اش درشت
و زبردمی بسنت بوده شب بر پشتش بسته بیچاره عباس که همه جا تا پشت خر آمده صبح فهمید
اینجا هم عجب دست خری بدستش داده اند رفته و گفته حاجی عمو شتر دیدی ندیدی بیا این
خری را که تا لاگرده یا پشش بیا و در افسانه من بیدار نماند مسکین خرک ار دوی دم کرد
تا بافته دم دو گوش کم کرد از این بازی بکند خر خر تو خاجی که سوار فیل بوده خر شرا تا الاپسته
و خود تا لا نشسته گفته حاجی خاجی مکه عباس هر چه خواهد مالی پیشتر کرده او مثل پالان خر
راست ترشده و برای تجگوئی کیر خرها تراشیده بالاخره گفته من بسته حضرت نظام بامر عالی نزد
بنده امده هر چند خر فهمش میکنم همه وقت خر خرما نمیرنید ایمو رد جوباره نیست ماده خر
یهودیها را سوار شوی پیاده شو با هم راه برویم این اندازه هم چون دنبال خرافات نظام و از

بستگان عظما شان هستی تحمل داریم والا خری که از خری وا بماند یال و دمش باید بکنند
بخر جش برفتم تا سپین بود بگوش خر خوانده میشد و نارجنتك و لگد میانداخت اخر که
دید دم خر میگیر میکنند بعبارا اینکه خر خنده اش میگرفت بنده را دستچه کرد و مثل خرافسار
گسیخته در رفت از انطرف عباس هم در خر بندی بست نشسته و در وزها جلو بنده ایستاده
سر هر خری خر مکس مغرکراست شبها میخ طویله خود را پهلوی خره بسته سر خر برای مهتر
شده هر قدر با و میگویند ای خر ای اخر مرده شو سر خرت را ببرد خر خرابی میرساند گوش گاو را
نمیبرند حاجی خرت دیده پالانت کرده تو شریك شام و سحر ما شده انگار همان شب
خره مرده و حاجی پولها را خورده تو هم غرابش را گرفته بودی که خر رفت خر رفت خر رفت
بگوشش فرو نمیرود گویی برای خر قلبه میکنند و دردش این است علاج کیند خر را از آب و گل
بیرون آید خواهش است تجاهل نفرمایید هرچند خری سری بجنبان و خود را انصاف ده
پول خر نصفش نزد عباس پالانت و لوت نافیست اگر گفت مفلسم و خون خر بمن رواست
هرچه کرفته‌اید خرت را ببر از خر برهنه پالان برمیداری وانگهی از بابش سالها است خر
مرید ما بلکه مرید خر ما هم هست و از ده ششدانگی بهتر خرت را از خرمن او بیرون بر
اگر بنویسم خود دانید و خر خود را برانید دیگر پالان خرد جال الحدیث نمیتواند را سفتش کند
زیرا فقد رصد خرکار میکند و مثل اعتماد السلطنه برای هر کسی یك کتاب خر مینویسد و
باید خر او و دور سوائی بازگرد بدتر از همه جائی صدا بلند میشود که خر را با تمند داغ میکنند
ان وقت نه همین خر ما و دریچه که شاهدت دم نداشته قسم مخوری اصلا خر نداشته مرهم
در مورد فلانی که حاضر است خرا کرم را نعل نماید ولو بسالی یك فنجان قلیم باد بجان که
خره است و یك کل جو از تو نمیکنم و خرو گاو را بیك چوب نمیرانم و ملجاجی که داری مثل تو
مثل خردزه میشود بمراتب خود راضی شده تا ضرر صاحبش باشد امده بزبگیری ششلك
پس میدهی قدری نصیحتش بفرمایید تا از خر شیطان پایین آمده انصاف آرد خر باور ولی که
خر ملك وی است نمیدانم ایمردم اگر یك دم گاوی بدستشان میافتاد چه میکردند تا کار
و ماهی را میدیدند را است گفته‌اند خدا خر را دید و شاخش نداد باری اگر خرمان از این پل
جست و ریسمان خلاص شد از دم خریکه خاجی بدست ما داده و خر غلط را خی زدیم بیلا

مرخواندات که سبیل شمارا بهلیم بادنجان و مرغ و فسنجان خوب چرب میسازیم اگرچه جایز
بطلبید باصطلاح داش مشدیها پا بجفت ایستاده و لوده فیقمان را هم برای مسخره بیاورید
که بوستان بی خر نمیشود و کار کردن خر شده باشد و خوردن یابو باید لیکن اینها نیز سپرده
ابدا با حاجی معامله نکنند زیرا خرهم که با پیش در سوراخی رفت دیگر از آن کوچه نمیکند

ای بقربان سر خرت — نرسد کار عالمی بنظام گرنه پای تو در میان باشد

حاجی را سوار خر خودش بکنید تا بخوانیم علادین خر نشسته

آخر عرض بنده بسیار میرزا مفخر بدعای سرکار خودرا مفتخر میسازیم

سالها بر اسب عزت بیمنت باشی سوار — چون خر نامه تو دفاتر بسیار بی در قطار

بسم الله الرحمن الرحیم

خاتمهٔ تقریظ اقل العباد مهر علی

نگرنده کان این نگارشات شاید پندارند نگارنده اش مرالی ماهرزه درائی را پیشه داشته
خاش لله که در متانت و اصالت و صیانت و دیانت و عفت و کف نفس از هوا و هوس یگانهٔ
دوران و مشار الیه بالبنان است منتها الطاف سخن با ظرافت ربطی بکمال دارد و هر که خطب
بدیع الزمان و بدیه میداند سخنوران بحکمت بیانش در عبارات هزل آمیز گرویده اند

حلو الفکاهة مر الجد قد مزجت — بشدة الباس منه رقة الغزل

خاصه این دو دوران که اگر درد دل را بزبان شوخی و مغازلت نمیگفت یاد بنصیحت بالمامور
شد و نسوهان فصیحت نمیگفت احدی او بگوش نکرده و نمی شنفت

تا من سخن درشت نگویم تو نشنوی — بی جهد از آینه نبرد زنگ صیقلی

و اما بیان مقاصد را بعنوان خرافه و سیاحت دار الخلافه چون طهران در ایران بمنزلهٔ سر است
و دیگر بلاد اعضا علاج سر را الزم و اقدم شمرد که نشر رشحات تلخ و شیرین از آن سرچشمه با نهار و
بلاد نزدیک و دور میشود و اتفاقا چند ماهی اقامت و فیما بینی از مفاسد امور بر پا بود
وجهات مهلکهٔ مملکت محسوس مینمود

اولا ازادی در رشد نبی و دشمنی علنی بعضی اشخاصی با مند تینی و جد بسیار ان نو بصنعت بسیار از انبار کمر
دوم عیاشی و شهوت رانی بی اندازه و لهو و لعب و خمار و فحار و شب

سوم بی اعتنائی مصادر امور با ایران و ایرانیان و استغنای مظلومین بلدان

چهارم مشکلات را ستبداد پاره ادارات در مرکز و ایالات که مسلمان نشود کافر نبیند گوئی از دولت مامور بودند چندان سختی بایرانی بکنند تا بیچارگان از شدت فشار بناچار پناهند بخارجه شوند

پنجم بیگانه پرستی بنوع و قبول رقیت بطوع

ششم اسراف در تکلفات و تکلیفات ضروریه و غیر ضروریه جوانان و فقر خانوادگان

هفتم تغییر زبان و وضع و طرز ایرانیت را که نتیجه اش سلب استقلال و قومیت و حیثیات ایرانی بالمره بود

هشتم ترک نمودن عموم مشاغل صحیحه را از تجارت و زراعت و صناعت و گوشت یکدیگر را خوردن در دوائر ملتی و دولتی بوسائل غیر مشروعه

نهم سلب امنیت و راحت از افراد مردان تا جائیکه وزندگی با آسایش جز در پناه قلل و کوه و دره میسر نبود و هزاران وسیله بگردان رهگذار نمیرسید

دهم رفتن تمام وجوه ملت و دولت مظلوم بخارج از ایران و خیانتهای فاش و نهان

معلوم است حس آن ناملایمات در مزاج عصبانی مؤلف که جز راستی و درستی و ایرانیت و سیم قلم و قدمی نزده چه اثرانی میبخشد مثد تیز تکلیف خود کشی را از طریق شرع ممنوع عند و تصریح اسماء و صفات بعضی را از راه عقل لهذا دفع جنون را از مشاهده ایران کنونی جز تنفسی از استعمال انس در و نی علاج نمیبینند ودر این سیاحت نامه الحق حق کلام را در بیان درد و دواء ادا نموده

بدانی چو نیکو در آن بنگری که جان کنده او تا تو جان پروری

امید که بهمت اولیای دولت سال دیگر همه مفاسد اصلاح شده باشد

نه چون امروزه برای ایران بصاحب دهر بلدی هزاران

موسیو ... صاحب اژارو پ او رند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران